

وضع ملت و دولت و دربار

در دوره

شاهنشاهی ساسانیان

نألف

پرفسور آز تور کریستینسن

ترجمه و تحریر

آقای مجتبی مینوی

از نشریات کمپسیون معارف

حق طبع محفوظ است

مطبعة مجلسی، طهران ۱۳۱۴

بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی جلجلاله ملکه ومامدار امور ریاست و رراء و آقای سلیمان اسکندری وزیر معارف بودند برای مساعدت نا نشر معارف نامر و اشاره مقام ریاست و رراء هیئتی مرکب ارده نفر باسم کمیسیون معارف ار آقایانیکه اسامی آنها در صفحهٔ مقابل ذکر میشود معین و منتخب شد تا در این امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید و لازم میدانند نکنند . هیئت مروریس ار مطالعات لارمه نظامنامه ای نوشت که نامضاء مقام ریاست و رراء رسید و اجرا شد

کمیسیون مقتضی داشت بطوریکه در نظامنامه مقرر است اعانه هائی جمع آوری کند و آرا در امور معارفی عام المنفعه بطور الاهم والا هم ترتیبی که کمیسیون بدست وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید برای مقاصد فوق دراستدای کار مبلغ هشتاد و نه هزار و هفتصد سی ریال و پنجاه دیمار اعانه جمع آوری گردید و مطابق نظامنامه دربانک گذاشته شد تا در موقع لازم ترتیب مقرر بمصرف برسد . کمیسیون قبلاً در نظر گرفت و سائل تألیف و ترجمهٔ بعضی ار کتب مفید که قابل استمادهٔ محصلین مدارس و سایرین باشد فراهم و ار محل اعانه جمع آوری بطبع رسانیده منتشر نماید که تا کمون ار طرف کمیسیون تألیف و ترجمه شده و بطبع رسیده بقرار دبل است

- ۱ - کتاب النماء تألیف آهای مهدیقلی هدایت ،
 - ۲ - کتاب قرائت برای سال اول مدارس » »
 - ۳ - کتاب رهنمای آموزگاران » »
 - ۴ - کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای عیسی صدیق ،
 - ۵ - تاریخ ملل شرق و یونان ،
 - ۶ - تاریخ رُم ،
 - ۷ - تاریخ مرو و وسطی ،
 - ۸ - تاریخ مرو و جدید ،
- ۱۴ ربال
» ۱۶۵
» ۲۰
» ۲۰

- ۹ - تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون ، ۳۰ ریل
- ۱۰ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اول } در دو جلد
- ۱۱ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوم }
- ۱۲ - تاریخ نادرشاه ، ۵
- ۱۳ - چنگیز خان ، ۹
- ۱۴ - سیاحت نامهٔ فیثاغورس در ایران ، ۵
- ۱۵ - تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام ، ۵
- ۱۶ - رسالهٔ یک روز از زندگی داریوش ، ۲

اینک کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دورهٔ شاهنشاهی ساسانیان که نسخهٔ مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته میشود همدهمین کتاب از دورهٔ نشریات کمیسیون معارف است

اعضاء کمیسیون از اینکه در مرحلهٔ توسعهٔ اطلاعات و تهذیب افکار قدیمی چند پیشرفته و در نتیجهٔ جدیت متمادی خدماتی انجام داده‌اند بسی خشنود بوده و امیدوارند در آتیہ بمر نشر کتب نافعہ موفق شوند و حتی الامکان بترتیب مؤثر و سودمندی که در نظر دارند وسایل استعماده را فراهم آورند رئیس کمیسیون معارف

اسامی اعضای اوایه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی نام جاوادگی آقایان

آقای حاج میرزا اسکندری	آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی
مرحوم میرزا احمدخان بیز (بصیرالدوله)	آقای حاج میرزا محمودخان علامر (احتشام السلطنه)
آقای میرزا حسدخان پیرنا (مشیرالدوله)	آقای دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنه)
آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤتمن الملک)	مرحوم میرزا اسمعیلخان مرتضائی (متارالملک)
آقای میرزا سید محمدخان ندین	آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (محر السلطنه)

اسامی اعضای فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان اسکندری	آقای احمد سعیدی
آقای یوسف اعتصامی	آقای ارباب کجسرو شاهرخ
آقای حسن پیرنیا	آقای محمود علامر
آقای سید محمد حجاری	آقای مهدیقلی هدایت
آقای ابراهیم حکمی	آقای رضاقلی هدایت

حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب

سودمند دیگر خواهد رسید

وضع مملت و دولت و دربار

در دوره

شاهنشاهی ساسانیان

دیباچه مؤلف

درین کتاب کوشیده‌ام که بقدر امکان از نظام اجتماع و نظم و ترتیب عمومی ایران و آیین و آداب ایرانیان در زمان ساسانیان شرح کاملی بدهم. عهد ساسانی عصری از تاریخ است که درباره آن بالنسبه کم تنوع شده است و حال آنکه نفع بسیاری از آن حاصل می‌شود زیرا که در حکم واسطه میان حصارت قدیم مشرق زمین و تمدن اسلامی است.

آقای پرفسر 'نلدکه' (۱) در تدبیل بر ترجمه آلمانی تاریخ ساسانیان طبری که عموماً در ضمن هیجده صحیفه شرحی مختصر و مفید را اوصاف سیاسی و اجتماعی دوره مذکور داده است. من درین کتاب هم آن را کاملاً بکار برده‌ام و هم از فقرات متفرقه‌ای که در ضمن شرح کرابه‌های آقای پرفسر 'نلدکه' بر ترجمه مذکور وارد شده است استفاده کرده‌ام. لکن مخفی نماند که مومی الیه در صدد آن بوده است که حق استقصای این مسأله را کاملاً ادا نماید؛ بعلاوه درین بیست و هشت سالی که از موقع انتشار کتاب او گذشته بسا مطالب جدید بر ما مکشوف شده که گمان می‌کنم امروز نتوانیم از روی ظن غالب بنیان رؤوس مسائل تکامل سیاسی که ارا تنهای عصر آشکانی تا اقراض دولت ساسانی حاصل شده است بپردازیم. راستست که بسیاری از جزئیات نظام داخلی محمول می‌ماند و من نیز بخود آن گمان ندارم که حل حقیقی کلیه مسائل را یافته باشم. اما امیدوارم رحمت این جانب لا اقل آن اندازه ببرد که بمنزله پایه و منبای نتبجات آتیه گردد و انتقاداتی که میشود مساعدت نماید تا ما را نسبت بقسمتی از تاریخ تمدن که بدان بسیار کم معرفت داریم واقفتر سازد.

گمان می‌کنم برای تدوین کتاب خود و صیح مطالب آن قسمت اعظم ماخذ

معتبری که تا کمون در دسترس عموم گذاشته شده، و همچنین کتب و تحقیقات اروپائیان را دربارهٔ عهدی که تنگ نموده‌ام، نگار برده‌اشم. افسوس می‌خورم که از منابع آرمی و سریانی نسبت بدانستن آن زبانها نتوانستم حر بواسطهٔ ترجمه‌های آنها استفاده کنم. این را بیر باید بگویم آنجا که مطالبی از کتب عربی و فارسی و عبره نقل می‌کنم که ترجمه‌های فرانسیسی خوبی از آنها موجود است عموماً بص "همان ترجمه‌ها را نگار می‌برم حر از بعضی مواقع نادره که خواسته‌ام عبارت بهتری برای ادای فلان تعبیر خاص" متن شرقی بیام

بعضی اختلافات در صفت اَسْمَاءِ اَعْلَام و عناوین و عبره برای من برهیز کردنی بود. برای آنکه زیاد از لفظ مشهور آنها دور نشده باشم محور شده‌ام که بعضی از اَسْمَاءِ را بصیغهٔ فارسیش بنگارم و برخی را بر حسب کتات پهلوش و حال آنکه گاهی اَسْمَاءِ اَعْلَام را بر حسب تلفظ پهلوی آنها صفت کرده‌ام. بعلاوه کتات پهلوی قطع نظر از التماس و ابهام علامات بسیار متردد است و تلفظ غالباً مشکوک ویه است و بالاتر از همه اینکه بمدت زمانی متعاور از چهارصد سال راجعت

آرژون گریستین

شارلوتن لوند، ۴ اکتبر ۱۹۰۶

مقدمه

- ۱ -

عصر پهلوی

§ ۱ رمایی که ایرانیان داخل عصر تاریخی شده اند در تحت يك نوع نظم و ترتیب ایلی میریستند که بسیار شبیه است بدانچه در اعصار کهن میان ملل دیگر « همدی اروپائی » جاری بوده است. این مرحله از مراحل نشو و نیای تاریخی ایرانیان را در اقدم احرای اوستا می یابیم

§ ۲ در میان پیروان اوستا برای مملکت رحانواده (نافه) بود که مرکز آن « مان » (۱) یعنی خانه بود. از چند خانواده حویشاوند يك عشیره (تخمه) (۲) تشکیل میشد که در يك دیه (وس) مجتمع بودند و نام سرسلسله همه خانواده ها بر آن عشیره اطلاق میشد. زن که شوهر میکرد در خانواده شوهر و بالتبع در عشیره او مهر رندی قبول میشد. مجموعه ای از عشایر، يك قبیله (۳) میشد که مسکن ایشان « شتره » (= کوره) نامیده میشد. مفهوم اوسع آن « ولایت » (دَهی) (۴) بود. اسم آریا که رهمه ایرانیان شامل میگشت علامت ممیزه ایشان بوده است از سگاهای بیابان نشین هم حدس خودشان که در طرف شمال میریستند و از ملل بیگانه سمت معرب

§ ۳ مس ترین مرد خانواده رئیس آن بود و بی شك از میان این شیوخ رئیس قبیله و کدخدا را انتخاب میکردند. کار رئیس قبیله و رئیس ولایت (که شاید هر دو با انتخاب تعیین میشده اند) نسبت قوت گرفتن اجتماع بود. عموماً قدرت در يد

۱ - nmāna

۲ - tauma

۳ - Zantu

۴ - danhu

رؤسای محلی متجمع بود و سیادت والی ولایت و شاه بیشتر صوری و اسمی بود. کار عمده شاهان جنگ بود و این شغل نظامی خود وسیله استحکام مکان و افزایش قدرت ایشان بود، بدین منوال در اعصار ماقبل تاریخ هسرو (خسرو) که از قبیله کی (۱) بود ظاهر آ در شمال و مشرق ایران ایجاد چنان دولت مقتدری کرده بود که هر چند نقائی نکرد در نظر اخلاف چندان شکوه و جلال داشت که نام کی (مثل نام قیصر در میان رومیان) عنوان تحیلی و تکریمی برای شاهان بعد بیر که از قبایل دیگر بودند شد و شتاسپ (کشتاسپ) حامی رزشتتر (بردشت) که در گائنها کی و شتاسپ نامیده شده (۲) در واقع يك نهر دهمذ (۳) یعنی والی بیش نبود که اندک قدرتی داشت

§ ۴. این ترتیب ناوصوح بیشتری در مشرق یعنی در سرزمین اوستا دیده میشود. در ایران عربی اساس و قاعده ایل اندک در تحت پوششی که از تمدن بابلی احد و اقتباس شده مستور است دولت هخامنشی که مرکز آن (نابل و شوش) در خارج اراضی ایران واقع شده بود دنباله دولت آسوری و بابلی و عیلامی شد. روش سیاسی هخامنشیان همان روش سیاسی شاهان نابل است که قوه مدبره کوروش و دارا آن را نگاه داشته است اما نظم و ترتیب ایل همیشه وجود داشته و در بلاد ماد (ماه) بیر که هوو حشتر (کیا گراس) جنگجو اررتنه والی بمقام شاهنشاه رسبد موجود بود در پارس بیر این قواعد بود و در کتیبه دهمه ای نقش رستم دیده میشود که دارا خود را پسر و شتاسپ (حابواده) هخامنشی (عشیره) پارس (قبیله) آریائی (ملت) میخواند

§ ۵. ایران هخامنشی همت عشیره ممتاز بررگ داشت که یکی آریانان دوده شاهی بود هر دس بخطا رفته است که در جرء امتیارات این همت عشیره آخر کشتن گوماته (بردیة کادب) را دحیل دانسته ایسان دودماهای بررگ ایالت پارس

مسقط الرأس هخامنشیان بودند که نالاصل ابراه اینکه امرای ولایت (دهند) بودند. رؤسای دودماها (وسدان) ایشان را بمنزله « ممتازین الاقران » می‌شمردند. اگر آقای آندرئاس در حدسی که رده است مصیب باشد که شش صورت منقوش در دو طرف تخت در نقش دحمة دارا تمثال نمایندگان شش دودمان و صاحبان اشغال مهمه ارثی است بدون اشکال میتوان دانست که چرا هر دئس بخطا اسپننس (اسپچنه) را در میان کشندگان مغ بجای اُردمنش نام برده است: اسپچنه یکی از شش صورت نقش دحمة‌ای دارا است. هر دئس فهمیده است که این مرد رئیس یکی از دودمانهای ممتاز بوده و بحسب فرض خود در باب منشأ امتیازات دودماها بایستش که او را در میان قاتلین بر ديه کاذب جای دهد.

§ ۶. علاوه بر این حلقهٔ ابرررگان برگراده، در دولت هخامنشیان يك سلسله ارگماردگان (گمارده = گماشته یعنی مقطع و تیولدار) بپیدا یافت میشد. مثلاً در آسیای صغیر بیوتات کهن امارتی در تحت ریاست شاهنشاه فرماروایی کرده اند و مع هذا مقهور بطارت شدید شهرنابان بودند. اما ارین گذشته شاهنشاه گماردگانی ایجاد کرده بود که بعضی بواحی اراملاک خود را بصورت ملک ارثی منضم بعضی عوائد بایشان میسپرد. اقتدار دودماهای بزرگ دیگر تنها بدهکده‌ای اریارس که خود آنان ارا بجا حاسته بودند محدود بود بلکه علاوه بر آن تیولهای بررگی اربواحی مملکت شیر تحاور میکرد. اشخاصی که ارعشایر بررگ بودند حواء اراهل پارس و حواء از اهل ماد و حواء اراآنا که اراکناف مملکت میآمدند حتی خارجیان و مثلاً تبعید شدگان یونان بپرس ممکن بود که نامارت تیول شاهنشاه منصوب شوند و صغ و حالت این خداوندگاران در قسال شهرنابان برای ما حمدان روشن بیست و بهر حالت آنان ارامتیارات کابیش مهمی و شاید گاهی ارمعای در ادای خراج بپرس حوردار بودند بطوری که میتوانستند مالیاتی که ارحاصل رعایای حوش میگرفتند خود تصرف کنند.

§ ۷. این بود اصول حکومت ملوک الطوائف در ایران. با وجود این باز رسم ملوک الطوائف در زمان هخامنشیان وسعت نداشت خداوندگاران رعایای خویش را برای جنگ بربر سلاح نمیکشیدند چه ایران در آن زمان يك سپاه مملکتی حقیقی داشت، علاوه یکحدائی یعنی وحدت سلطنت در تمامی مدّت آن عصر محفوظ بود و سب آن این بود که اداره مملکت نوعی تمرکز یافته بود و شهربانان نام شاهنشاه و اطراف او بر ولایات فرمانروائی داشتند و اسلوب تفتیشی بر محری بود که شاهنشاه بدان وسیله میتواند است از اطاعت کامل شهربانان اطمینان یابد.

§ ۸. اسکندر و سلوکیان که بمنزله وراثت سیاسی هخامنشیان بودند تأسیسات دارای اول را ناهمه متعلقات ضروری آن باقی گذاشتند

§ ۹. زمانی که اشکانیان با همراهی جمعی از رؤسای پهلوی و شاید داهی (یعنی ارسکاها) و با سردارگری و حشر کشی ایران را فتح کردند و يك دولت جدید برای پدید آوردند بر بار تقالید و سنن زمان هخامنشیان متروک نشد مع ذلك دولت پهلویان (اشکانیان) علامت و امتیاز خاصی داشت و آن اینکه سیادت و تفریق بدست اشکانیان از معرب نواحی شمال که حصایص ایرانی را با حلو ص بدستری حفظ کرده اند انتقال یافته است و با بربر مملکت پهلوی با وجود رنگ و صورت بیونایش فی نفس الامر بدستتر از ایست تا مملکت هخامنشی قریب مدّت دو قرن شاهان اشکانی پیش از آنکه تکامل و ارتقاء تاریخی ایشان را محور انتقال بطیسمون (تیسپون در پهلوی) در سواحل دجله نماید^(۱) در کومش (بیونانی هکاتم بیلس یعنی شهر صد دروازه) اقامت داشتند

§ ۱۰. این تسلط و روی کار آمدن ایرانیان شمالی باعث قوت گرفتن آیین ایلی قدیم گردید مفهوم نسل و تنایع نسب اجتماع مدّت چند قرنی محفوظ ماند و حتی پس از انقراض شاهنشاهی ساسانیان بدر در میان جماعت رزشتیان باقی بود در کتاب

۱ - و تیکه طیسمون اقامتگاه اصلی اشکانیان شده که متابه عموماً مصف ایشان بود همچنانکه بیلاق هخامنشیان بر بود

پهلوی شایسته بی شایسته چهار درجه ولایه شرعی اربن قرار مدکور است : ولایه برگ حابه (حابه خدا) ، ولایه رئیس دبه (کدحدا) ، ولایه میر قسیله (ایلخان) ، ولایه مهتر ولایت (حاکم) در اوراق متفرقه و قطعاتی ارسائل مابوین که درین اواخر بدست افتاد بیز بهمین طبقه بندی بر میخوریم منتهی ارا عالم ناسوت بعالم ملکوت انتقال یافته است^(۱) در حقیقت دودرجه اعلی و اخیر اربن ولایتها از دیر زمانی نار اربن رفته بود بربراکه دولت قایم مقام و متقلد شعل ایشان شد . ارا ارمه بسیار قدیم رئیس قسیله و رئیس ولایت در حکم امور ضروریه آیین وجود داشت اما ناقدرت نامعین بسیار تعبیر یدیر که گاهی ناقدرت محلی که در دست سران عشایر متجمع بود برادر میشد در تشکیل مملکت مقام رئیس ولایت را خود شاهنشاه گرفته شاهان هخامنشی در کتیمه های حویش خود را حشایی دهبونام (= شاه ولایات) میامند . جای میران قبایل را شهر نانا مملکتی گرفته اند همین وضع در دولت اشکلیان بیز موجود است بربراکه نظم و ترتیب رمان هخامنشی آن قدر قوت داشت که ناقدرت همه ترارلها نار برحای ماند بالعکس دودرجه سفلی نظام طبقات ایلی که پابر جا تر بود یعنی حاواده نار رئیسش (ماند) و دودمان نار شیخش (وسند) ثابت ماند دین ررتشت بر اساس علاقه حاواده و نژاد نهاده شده است . خود اشکلیان و مردانی که ارا ابتدا بدیشان پیوستند و بعدها بحمه اعیان و رنده رحال دولت پهلوی گردیدند حمله سران عشایر بودند همچنانکه پیش ارا دارا و همراهایش بودند و تکرار میکم که رؤسای عشایر طبقه علیای این حکومت اشرافی بودند که قدرت آن مستد تملک صیاع و عقار اثرنی بود برین مننی بوبهالهای حکومت ملوک الطوائف که دررمان هخامنشیان عرس شده بود در همان موقع که دولت پهلوی تشکیل یافت بمتمهای بمو خود رسید

۱۱۵ بیوتات عظیمه ای که در مدت این عصر در ردیف اول بودند . شاید در تحت تأثیر شدت سنت و تقلید عهد هخامنشیان - همت عدد بودند (۲) که ما

۱ - ماند ، وسند ، رندید ، دهیند .

۲ - گفته او نایوس اشک بدستیاری همت مرد تحت شاهی نشست

ارآنان، گذشته از تخمه شاهنشهی، دوعشیره را میشناسیم یکی دودمان سورین که منصب تاجگذاری سرپادشاه منصب موروث رئیس آن بود، دیگر دوده قارن (۱).
 درین طبقه مرکز ثقل دولت و سندان (کدخدایان) بودند و ایشان کماردگان (تیولداران) بررگ بودند که رعایای خود را برای جنگ که یا علیه شاهنشاه یعنی سلطان مالک اقطاعات حرکت میدادند، سورین برای جنگ با کراسوس لشکری حرکت داد مرکز آن ده هزار سوار «که همگی نندگان او بودند» (۲) که بی شک مراد ایست کشاورزانی که خدمت جنگی از واحیات ایشان بود در تحت استیلای خداوندگاران مقتدر بندگی دچار شده بودند. مع هدا در میان تیولداران عمده با بربرگران یک طبقه واسطه از تیولداران خرد و از اصیل رادگان صعیف (اعیان درجه دوم) و از آساوره (آسواران) بودند (۳) و شاید صنف مابندان اینان باشند، میان این اوضاع با سبک تیولداری قرون وسطی در اروپا وجه شباهتی هست که مورخین را عالماً متعجب ساخته است و در عهد پهلویان - مانند سبک حکومت ملوک الطوائف اروپا - علاقه تیولداری میان مقطعان عمده با رعایایشان محکمتر بود با میان شاه که محستین مالک اقطاعات با تیولداران بررگ، حورده مخصوص شاهنشاه هرگز اقطاعی نمیشود و متعلق بدوده اشکابی است اما حتم نیست که از پندر پندر برسند، بررگان رأی میرسد در اینکه

- ۱ - سورین که کراسوس را معلوب ساحت مشهور است، مرد دیگری از اعیان رجال بهمین نام را تکوس در حوادث سال ۳۲ میلادی نام برده، یک نفر قارن نام در سال ۵۰ میلادی در جنگ میان کوردر و مهرداد اعتناری سرا داشته، معلوم نیست که دودمانهای دیگری بر بدون داشتن افتخار موروث در استطاعت و قدرت معادل یا فریب ندین همت عشیره شده باشد
- ۲ - گمته ملوطرخس است در احوال کراسوس ۲۱، با گمته یوستیوس مقایسه شود که میگوید «ایشان لشکری دارند غالباً از سدگان به از مردم آزاد و حماعت ایشان رور ابرون است زیرا احارة آزاد کردن ایشان را ندارد سارین همگی آنها عند ندیا میآید ایشان را چون فرزندان خود نگاهداری میکند و در آموختن سواری و فن تیر اندازی ندیشان رنج بسیار میدهند و چون ایشان ملا کب بررگی هستند در هنگام جنگ سواران بسیار شاه تقدیم میکند»
- ۳ - یوستیوس میگوید که پهلویان برصد اتواوس ۱۵۰۰۰ مرد لشکری جمع کردند که چهارصد ن از ایشان از مردم آزاده بودند

که باید شاه شود، و اگر با هم اتفاق حاصل نکردند هر يك از دستجات امیری از اشکابیان را انتخاب نموده در سر شاه شدن او حون یکدیگر را میریزد

§ ۱۲. مامناسیات میان حکومت‌های شاهی ولایات را ناتیولها می‌دایم، میتوان فرض کرد که تیولداران عمده غالباً حکام ولایاتی بودند که اقطاع عمده ایشان آنجا بود (۱)، بهر حال حکومتها بدست امرائی اردودمان شاهی یا اعضاء شش دودمان ممتاز دیگر بود، وسعت حوره حکومتها غالباً بسیار کمتر از آن حوره‌های شهریان نشین قدیم بود، اما از جانب دیگر حکام وضعی مستقل تر از وضع شهریانان هخامنشی داشتند و نظر میرسد که به تنها حکامی که از دودمان شاهی انتخاب میشدند عنوان شاه داشتند. چنانکه همیشه در ایران آیین بر آن بود. بلکه هر هجده حوره حکومتی در حکم «حوره‌های شاهی» تعیین شده بود، ارمیان عنوان سَهَب (satrap) را فقط برای فرما روایان چندتائی از ولایات نگار می‌بردند (۲).

§ ۱۳. مورد استعمال قدرت سیاسی تیولداران عمده در شورای اشرافی بود که حدودی با اقتدارات شاه‌شاهی می‌گذازد، یوستیموس این شورای راساتوس می‌نامد

۱ - شاید این بر حسب اتفاق باشد که سرزمینی که مبدأ قدرت این سلسله بود یعنی خطه پهلوی (فهل) که ناحیه ایست مطابق با حوره شهریان نشین هخامنشی بهین نام در مدت این عهد بیشتر از هر يك از نواحی مملکت تجزیه شده بود، با نکته آیریدروس خرمیوس این سرزمین شش حوره حکومت تقسیم شده بود یکی از آنها مسمی به هیرکانیا (گرگان) سهم خاص ارثی کیو بود که گودرر پسر او از حواهر قلیک آزدوان قوم شاهی رسید، این کیو بی شک از یکی از بیوتات اولیه مملکت بود

۲ - آقای آندرناس می‌گوید که کلمه ارمنی سَهَب از سَهَب مشتق و مأخوذ شده که صیغه قدیمتر آن بی تردید سَهَرَب است (باید گفت که هَرَب برابر است با سَهَرَب) و این کلمه يك صیغه شمالی ایران است که واسطه زبان پارسی ساسانی در زبان ارمنی داخل و قول شده است اگر کلمه رأساً و بلاواسطه از لهجه شمالی ایران که قدیمتر است کلمات دخیله ارمنی بدان متعلق است احد شده بود ریخت آن سَهَرَب بود (کلمه ارمنی آسَهَرَه که برابر صیغه شمالی ایران سَهَرَه، سَهَرَه، سَهَرَه است دقت شود) صیغه سَهَرَب شمالی ایران جنوب شرقی ایران نقل شده و آنجا شکل شهرپ و سپس شهرب در آمده و این کلمه آخریست که در زبان ارمنی داخل شده است

و ما میدانیم که در حصر^۱ اعضاء آن سرداران و ولات را قرار میدادند (۱) و این میرساند که حکومتها مشاعل ارثی بوده، اعضاء سما خود را خویشاوندان شاهنشاه میخواستند و این شوری از امراء و بزرگان دودمان شاه-شاهی و شیوخ شش دودمان ممتاز دیگر مرگت مدشده است زیرا در میان سرداران پهلوی عالماً بنامهای سورین و قارن مرمیخوریم، میر میدانیم که این دودماها خود را در حکم خویشاوندان غیر مستقیم دودمان شاه می پنداشتند، علاوه بر این اشاراتی باحکم دیگری می بینیم که باحکومت مملکت مترج بود و آن احکم « داناگان و موبدان » یعنی اختر شماران و نمایندگان فرقی محتلمه مدهی است که اشکابیان از ان حواش رای ردن میکردند و ایشان در پندشامدها و حوادث مهم يك نوع صحه مدهی گذاشته اند (۲)، طاهر آن بود این احکم هیچگاه معنی نه بوده و بهر حال ما هرگز نشنیده ایم که « داناگان و موبدان » برای امری در حالت و شرکت در امور اساسی دولت پهلوی داشته باشند قدرت این احکم بیش از آن بوده که مشار واقع شود و حال آنکه « سِما » یکی از صاحب قدرتان واقعی دولت بود

§ ۱۴ چند تنی از ارباب ملک که در سما دارای محلی معنی نه بودند داعیه آن داشتند که کلیه اشغال مهم حواء مناصب افتخاری درباری و حواء خدمات عمومی را شاعل شوند بدین ترتیب شرافت اقطاعی بحالت طاهری میر گردید آنچه وقایع نگاران و تاریخ نویسان ارمنی در باب نظم و ترتیب مملکت خود حکایت کرده اند معلومات اندک ما را در خصوص تأسیسات دولت پهلوی که از مآخذ رومی یونانی حاصل میشود کامل میکند ارمنستان که ارسال ۶۶ میلادی و بعد در تصرف شعبه ای از خاندان اشکانی درآمد در تحت نظم و ترتیب بوی برآین

۱ - ما بقول استرابون و بوستنیوس که در عبارات این مصنف آخری گوئیم در مقاله Persia در انسیکلوپدیا بریتانیکا بحای *populorum ordo* یعنی طاقه عامه *probutorum ordo* معنوی است سما بوس چنانکه در متن گذشت

۲ - استرابون مگوید که انتخاب شاهنشاه همیشه درین دو احکم وقوع میافت . بقیده ما مراد اینست که احجاب در « شورای خویشاوندان » (= « سِما ») صورت م گرفت و بعد در احکم داناگان و موبدان با آداب رسمی تصدیق و تأکد میشد

دولت پهلوی اداره شد موسی خورنی حرمعیدی ازین تبدیل شکل که 'وَلَرَشَك' نخستین پادشاه اشکانی ارمنستان بدان جا داده است نقل میسماید^(۱)، ولرشک از تنظیم دربار شروع میکند بررگ قبیله بگر تویی که بر حسب روایات از نژاد یهود بود سمت شیخ طایفه^(۲) تعیین شد و گذاشتن تاج بر سر پادشاه خدمت ارثی او گردید^(۳)، مقام سرکردگی سواره نظام بیر ارثاً بدو موقوف گشت و امتیاز آن یافت که هر وقت در دربار است یادربیش شاه است دهبیمی ناسه رشته مروارید، بدون زر و گوهر، بر سر داشته باشد رئیس يك قبیله دیگر را نخدمت نصب رینت آلات سلطنتی بسرو بر شام گماشتند پاسامان حاصه شاهی از اهل يك قبیله دیگر و معماره اخری از يك خاندان ممتاز مرکب بودند. خدمات دیگر میان خاندانهای مختلف دیگر تقسیم شده است، آب خدمات اینهاست: سمت موکل شکارگاههای شاهی، سمت اساردار (حافظ اسار گندم)، سمت وکیل در و حاجب سالار (وریر دربار و رئیس تشریفات)، سمت ساقی (شرتدار)، سمت مأمور قربانی، سمت ناردار، سمت سرایدار عمارت بیلاقی، و سمت علمدار جنگ (کسی که در موقع کار رار روایات را پیشاپیش شاه میبرد) ظاهراً این خاندانها قبل از این زمان همگی از خاندانهای درجه اول بودند و بر موسی صریح میگوید خاندانی که سمت ساقی بر رئیس آن واگذار شد بطبقه حکام (لَحَرَر) ترفیع یافت، و خاندانی که سمت اداره نشستگاه تاستانی شاه نص شد «مانند اهل بیت شاهی» عنوان شرف گرفت

§ ۱۵ پس از آنکه 'وَلَرَشَك' دربار خود را چنین ترتیب داد قبول و حوره

فر ما ورائی سررگان خود بخشید هم در استعمال موسی خورنی وهم در تعبیر سایر

- ۱- ولرشک صیغه ارمنی اسم ولخش (= تلاش) است بالاحقه (ک) مؤسس سلسله اشکانی ارمنستان فی الحقیقه تیرداد برادر تلاش اول پادشاه پهلوی بود و او بود که در سال ۶۶ میلادی بیرون امپراطور روم شاهی ارمنستان ساختنش
- ۲- تئیر ترجمه صحیح و سید است
- ۳- این امتیازی بود که در دولت اشکانی نص خاندان سوریین شده بود

مورخان ارمنی خلط نسی در اطلاق کلمات « امارت » (تیول) و « ایالت » واقع شده است مثلاً موسی حکایت میکند که وَلَرَشْکُکْ بَه گَسَبَل (اناردار) و به آبیل (پرده دار و رئیس خدم) قرائی بخشید که بنام ایشان معروف شد پس میگوید که ایالت گسیلیان و آبیلیان اینهاست بی شگ کله « ایالت » (نَحَرَرُتْهَیُون) در اینجا باید معنی تیول استعمال شده باشد همو در موقع تعداد اقطاعات (نَهَیْنَهَیُون) که ولرشک محشیده است گوید که دودمان گوجر فرما روای (بدیشخ) شمال شدند لکن خود او این حوره فرمادهی را صریحاً « امارت » (نَهَیْنَهَیُون)^(۱) میخواند . نمونه های این خلط را با ساسانی میتوان چندین برابر کرد و دلیل آن معلوم نیست مگر فرض کنیم که ایالتها - لا اقل بعضی از آنها - در ارمنستان بمیراث بوده و از آن راه امارت و اقطاع واقعی شده و بنا بر این سنت تکامل در ارمنستان پیش از ایران پیش رفته باشد .

§ ۱۶ قوی ترین ولات چهارمرد بدیشخ یا حکمران بودند که بر اقصای واقعه در چهار جهت اصلی حکومت میکردند اقطاعات زرگی در خطه فرما روایی منصم بدین خدمت بود . بدین مسوال شرسن ار حادان سسصر ، دگفته موسی خوری ، مقام بدیشخ اعظم ناحیه جنوب غربی را داشت و تمامی شهرستان آرن و اعمال آن و کوه نوروس (کورین کوه) و همگی کوئلی سوریا بتیول بدو اگدا شد . اینکه نصف یک بدیشخ در هر یک از ارباع مملکت (بنابر احرری تقسیم مملکت میان چهار بدیشخ) از پهلویان اقتباس شده باشد نه تنها از نام بدیشخ که یک کلمه ایرانست (بدیشخ مقلوب بدیشخ است که در حسب عقیده آندرتاس از کلمه ایرانی بدیباخستر بمعنی « ناظر » مشتق است)^(۲) معلوم میشود بلکه ازین امر واقع

۱ - مترجم گوید این اسم باید از بهیت ساخته شده باشد که با کلمه اناهد که بیرونی در آثار باقیه آورده از یک اصل می آید بحررتیهون بر نا کسارنگ از یک اصل باید باشد منتهی ناقلب .
 ۲ - ریخت مخصوص حالت فاعلی این کلمه بدیباخشته [ل] بدیباخش و باداش شده . در همان زمان ساسانیان این کلمه بواسطه لغت ساری غلط با کلمه « شاه » خلط و یادشاه و یادشاگردیده و در

تیر که در زمان ساسانیان همین آیین صورتی موثرتر موجود بوده، تحقیق می‌پیوندد چه در روزگار ساسانیان تمامی مملکت ایران بچهار ایالت عمده بر حسب جهات اربعه اصلی تقسیم شده بوده است (۱)

§ ۱۷. به وگزشك يك رشته تدابیر دیگر مربوط باعمال دولت و دربار پیراسته میدهند، وی قشون را بچندین درجه قسمت کرد - قشون ظاهر برای دفاع از نغور مملکت بوده و حکمهای بررگ بوسیله « ابلجاری » یعنی سر بارگیری بسك چریك صورت میگردیده است - ساعات باوعام و خاص و اوقات شوری و عشرت را مستقر کرد و دو مهر منهی گماشت « مکلف باینکه یکی حسنات واجبه را و دیگری کیمرهای لازمه را کتماً بشاه تذکار کنند » و آن اولین را این فریضه بیز بود که اگر شاه در حال حشم احکام جور کند متنبهش سارد و اورا بعدل و مردم دوستی هدایت نماید (۲) قصات عدل در شهرها و روستاها بر گماشت و فرمود که « شهر بشینان خود را برتر از روستائیان بگیرد و روستائیان شهریان را برتر از خود شناسند و حرمت ایشان نگاهدارند » اما مردم شهر مردم روستا را تحقیر نکنند، الی آخره - یقینست که این همه تقلید از آئین و نظام ایرانی است .

§ ۱۸. اما ترتیب درجات در ارمنستان، آن را بر محلوطنی از حکومت ملوك الطوائف و بعد دیوانیان میدادیم در کتاب اگاناجلوس ترتیب آتی دیده میشود . اول امیر خاندان اُنثرل (حاکم صوب عربی ارمنستان) ، دوم امیر آلزبیکه (بدیشخ اعظم) ، سوم امیر آغا ناشی (رئیس حواحه سرایان) ،

* زبان فرس حدید و زبان ترکی معنی امپراطور گرفته است [اُندرناس] . در باب بدیشخهای ارمنیه بکتاب ابراشهر مرگوارت رجوع شود . مشار الیه عقیده دارد که تأسیس چهار حوره بدیشخ بشین را تکرار بررگ نموده است

۱ - چهار یادگوس ، بصحاح بعد رجوع شود .

۲ - قیاس شود باهایة الارب فی اخبار ملوك العرب والفرس و العرب که در آن از خسرو انوشروان ساسانی مقولست که وزراء خود را میبهرمود . اگر من حکم حوری در ناره کسی دادم شما ساطت کنید

چهارم امیر رئیس سواره نظام (آسبِت) که تاج را او بر سر شاه میگذارد، پنجم امیر سپهسالار اعظم (سپربیت) رئیس کلیه افواج ارمنی، ششم امیر کُر دوکَه، هفتم امیر کُبهکَه، هشتم امیر سرزمین گسر گریبان که بدیشخ دوم نامیده میشود، نهم امیر ارشنویکَه، دهم امیر مُکَه، یازدهم امیر سیونیکَه، دوازدهم امیر کُودیکَه (زُودیکَه)، سیزدهم امیر اُوتی، چهاردهم امیر خاکم دو شهرستان زَرَوَند و هیر (در ارمنستان ایران)، پانزدهم امیر خاندان مَلَخَنز (فرمانده پاسانان حاصه شاه)، شانزدهم امیر اَزگروبی. در حای دیگر همین مصنف همسران شاه را چنین ذکر میکند چهارتن «موکلان دربار که بدیشخ سپاه نامیده میشوند (۱)»، و پس اریشان امیر کبیر اَنزُل، «تاجگذار»، سپهسالار، اُمَرای مُکَه و سمونیکَه و ارشنویکَه الی آخر. بگفته فوسنوس بودنظی چهار بدیشخ مقام اول و مستند نخستین قصر شاهی را دارند (۲).

۱۹۵ فوسنوس حکایت میکند که شاه آرشک (در اواسط قرن چهارم میلادی) چگونگی پس از عهدی پر آشوب از بوسطم و بسق کشور خود میسر دارد. وی مردانان (۳) را برای نعور ذکر میکند خاندان گمونی (که در عهد و آرشک بطنقه حکام ترفیع یافته سمت ساقی نامرد شده بود) مقلد ریاست عالیه کل امور گردید، و سپاه و کل عیامتعلق به خاندان مَمگون سپرده شد، «اعضاء این دو خاندان و

۱ - متن یونانی «چهار نفر و حوه اعیان قصر شاهی» است

۲ - نکات ایرانشهر مَر کوزت که با معرفت کامل دربار بدیشخها بحث کرده است رجوع شود

۳ - مردانان مرجه margrave است یعنی فرمانده marche (مَر) که کلمه ارایست

سایر بیوت شرف که در درجه پس از ایشان بودند معنون بلقب حاکم شده حق آن یافتند که در حضور شاه بر مسند نشینند و علامات افتخار بر سر داشته باشند، و این علاوه بر رؤسای دودماهای برک دیگر بود که چون لقب حاکم داشتند ایشان نیز در هنگام طعام در قصر پذیرفته میشدند و به خدمت مسند در میان بدیمان دارا بودند. عده معنیهی ارملاران دربار شغل خویش را بر سر یا انجام میدادند.

§ ۲۰ اگر این اطلاعات و مطالب دیگری اربین سنح (۱) را نایکدیگر مقابله

کنیم می بینیم که پیوستگی شغل و درجه بیک خانواده مخصوص همواره چنان محکم بود که تملك بك ملك، و بك شاه خود رأی اربین راه وسیله ای برای قهر نژادگان داشته است. از جانب دیگر امثله ای اربین امر دیده میشود که یکی از اربان مباحث عظیمه تمامی حقوق خود را در هنگام مرگ از طرف حواجه خود بپسرش واگذاشته و او را متقلد خدمت خویش نموده است (۲) طغیان امراء و حکام بالنسبه فراوان بود، اما برای آنکه جرأت عصب شاه کنند میبایست از خاندان شاه می باشند (۳) گاهی که شاه قویتر بود اتفاق می افتاد که خاندانهای شریفی را که خطرناک مینداشته تمام میکردند، و اگر ممکن بود فرصت عنیمت داشته نیولهای ایشان را بصیاع خاصه شاهی می افروخته است. بر اع میان بررگان نیز کم نبود. يك وقت بك هر رئیس حواجه سرایان آن قدر قدرت داشته است که خاندانهای شهربانی را بیارارد

§ ۲۱ بك فقره ارکتاب فؤستوس رومی (بوردیعی) تمیز این وضع و حال

-
- ۱ - من جمله فهرستی متعلق برمان مؤخر این تاریخ از ترتیب جاها بر سر میر شاه در «سیره مارسیه» و درستد منکو
 - ۲ - ماوئیل سپهسالار.
 - ۳ - سثروك اشکابی عوان شاه گرفت. نگور بدیشح اعظم که بر عصیان کرد چون از دودمان شاهی بود نتوانست شیوه او رفتار کند.

کَمک میکند یعنی موقع بزرگان را که هم در حکم خدَم شاهی و هم بمنزلۀ امرای کابیش مستقل بود. و اساس لشکری قدرت ایشان را که مبنی بر آیین اقطاعی هیئت اجتماعت است روشن میسازد. شاه ارمی خسرو دوم که در اواسط قرن چهارم میلادی^(۱) جنگ شدیدی با ایرانیان داشته است، برای ایمنی از خیانت بزرگان دربار خویش - چنین بیعی حادثه - قانون ذیل را نهاد. « اربن پس بزرگان و حکام و اصحاب ولایات و سرهنگان يك فوج هرار تاده هرار نهری محمود در پیرامن شاه باشند و حواشی او را تشکیل دهند، و هیچ يك از آنان نباید در لشکر شاهی دیده شود ». باین طریقه خسرو تمامی افواج متعلق بمحانداهای کهن را با سپاه خود یکی میکرد و لشکر شاهی که بدین طریق بوجود آمده بود نهر ماندهی دوسرهنگ، تنها دو نهر ارناب ملکی که بدیشان اعتماد داشت، بجزگ فرستاده شدند و بی بدین ترتیب در صدد آن برآمد که بساط ملوک الطوائفی را از ارمنستان بیکسارگی در بورد. لیکن گویا قانون بالمره بی اثر مانده است همان پیش از مرگ خسرو سپهسالار او و چمی که یکی از دو نهر مرد معتمد علیهما بود همگی حکام و افواج ایشان را برای رفتن بجزگ ایرانیان نایکدیگر متحد نمود.

§ ۲۲. نار گردیم بموضوع شاهنشاهی پهلوی، تصویری که از اقوال مورّحین قدیم درباره ملکیت پهلوی برای ما حاصل میشود چندان فرقی با ملکیت ارمی ندارد. صفت باره آن هر دو مصادۀ میان اقتدار سلطان اعظم است با امراء تیولدار که امور کشوری را بر کفایت میکنند. مثال کامل مقطعان پهلوی سورین همبورد کراسوس است بوصفی که فلوطر^۲ حس ارو میکند « در توانگری و شرف و افتخار پس از شاه اولین کس بود، در مردانگی و شایستگی از همه پهلویان سرود، در تناسب اندام و ریاضتی جسم عدیل نداشت، چون لشکر بجنک میکشید هرار شتر نار و سباهش را میبرد و در بیست ارانه رنای حرم او را حمل میکرد و هرار سوار رره پوش و عده بسیاری سرباران سبک اسلحه در رکاب او میرفتند، بر ا که بی مبالغه و نمان و

۱ - قبل از آنکه آرسنک از بو نظم و سقی بملکت بدهد.

نشان ده هزار سوار داشت که از گماردگان و نندگان او مرکب بودند. « روز مصاف آراسته و پیراسته پیشاپیش افواج خویش ظاهر میشد و «صیت شجاعی داشت که با وحامت رانوارش حوب وفق نمیداد، برپا نشیوه اهل ماد خود را می آراست و فرق سر را نار میکرد و حال آنکه سایر پهلویان بسک سکان (سکها) مویهارا دراز و آویخته میگذاشتند تا وضعیتشان هول انگیز شود، (۱). سورین حرم خود را همراه میرد و در طول مدت حرب شب همه شب بلهو و لعب و تلّهی بشراب و سار و آوار و عشرت بسر میرد.

§ ۲۳. سورین با وجود کمال قدرتی که حاصل کرده بود فدای حسد شاه شد. همینکه سلطان تنها با یکی از اصیل رادگان کار داشت بازرگان نایکدیگر متحد سودید عموماً پیشرفت ناو بود از طرف دیگر تحرّهای مقطعان بررگ عالماً شاهان را، یکی پس از دیگری، عزل و نصب نموده است اگرچه سلطه اشکانیان هیچ گاه بقوت و استحکام سلطه هخامنشیان نرسیده بود باز بر حسب ظاهر همواره استمداد مطلق بوده است قانونی نبود که حدّی بقدرت شاه گذاشته باشد و اگر محاری احوال باعث استحکام مقام او میشد با کلیّه اختیارات یک شاهنشاه مشرق زمین و مابروائی میکرد شاه مخصوصاً از اهل بیت خود بیش از همه میترسید، ویرا، با وجود احترام حلی و نیمه مدهی ایرانیان نسبت بحق و حساب بودن، بزرگان حرّات آن نداشتند که بدون پشت گرمی بیک داعیه دار اشکانی که نتواند در برابر شاه وادارندش بحلاف شاه برحیرد با سورین شاهان پهلوی خویش و قوم خود را با بی رحمی عقوبت میکردند لکن اغلب سعیشات بهدر میرفت برپا عموماً مردم

۱ - باید دانست که مراد از «سایر پهلویان» قسمت اعظم لشکر سورین است، زیرا طرافت «مادی» بی شک در میان اشراف عموم داشته است. صورت شاهان پهلوی از فرهاد دوم و بعد در روی سگهاشان با رلف و ریش محمد دیده میشود. یوستیوس آنجا که از پهلویان سخن میراند صریح میگوید «ایشان را در قدیم لباس مخصوص بخود بود و حالا که توانگر و صاحب قدرت شده اند تمدن خو گرفته مانند مادها السه نارك و سلك میبوشند» برای سنج رنگدگانی پهلویان محکمت سخطات تاریخ پلیبیوس و یوستیوس رجوع کرد

ماراصی مهرطور بود یکی از ملکرادگان اشکانی را می یافتند که از چنگال قتل گریخته و حرسد بود که دشمنی و رنجی را که ارشاه دیده است تلافی کند.

§ ۲۴. شاه برسم مشرق زمین محتجب و تنگ نار بوده است (۱) تمامی بیگانگانی که بیکی از بلاد عظیمه میرسیدند شمال رری ارشاه را مینمودند و تکلیف میکردند که بدان تعطیم کنند (۲) ارحله امتیارات و حقوق مختص شاهنشاه یکی بر سر داشتن تاج راست بود (۳) و دیگر حقن در سریر ررین که اردوان دوم به ایتزیس شاه اقطاعی هدایا بینه بدر استثناء اجاره داد بپاداش اینکه ناو در بدست آوردن تاج و تحت کمک کرده بود تختی ررین در قصر سلطنتی طیسهون بود که در سال ۱۱۵ میلادی بدست نرایانوس قیصر روم افتاد شاهان برای شکار، برسم دوره هخامنشی، باغ و حشهایی داشتند، یا تعبیر یکی ارمورحین « فردوس » هائی که در آن شیر و حرس و پلنگ نگاه میداشتند نسبت دحالت عظیمی که حرم در دربار مشرق رمینی دارد حواحه سرایان عالماً اقتدار کثیری برور میدادند و بعد معتدی همی در مهمات ملک نکار میدردند (۴) وقتی که شاه در سمر بود جمع کثیری از بریره داران و پاسانان خاصه ملارم رکاب بودند بپرایین برآن بود که ماسد رورگار هخامنشیان هر کس پیش شاه می آمد هدایائی محصور تقدیم کند حرانه دار مخصوص شاه و اران دولت یکی بود - چنانکه همیشه در ایران بوده است « مالک محروسه » داخل حرانه شاهی میشد که در آن مال کثیری تل شده بود

- ۱ - تکیوس می گوید « سهل الوصول بودن و حوش در خوردی صغایتست محمول بر پهلویان »
- ۲ - حکایتی از ورود کسی بشهر نابل در تاریخ فلاویوس ویستراتس هست
- ۳ - هخامنشیان بر همین ریت را داشتند. در مواقع مهمه شاهان پهلوی - بنهای تاج سورواز هخامنشان - دیبچی مرتس برشته های مروارید داشته اند که بر دیانوس آرا « دیبم مردوح » نامیده
- ۴ - تکیوس میگوید « اندوس نامی که از مردی محروم شده بود این امر حواحه بودن در میان وحشیان باعث حلب بتقریبست سهل است که عالماً سب نبود و اقتدار میشود ». این « عرموهن » بودن را نباید چندان بمعنی تحت اللط گرفت یقیناً حواحه سرایان را س پنجم بر دگان و رور حریدان شاه میگردستند به بیشتر. قدرت ایشان بر اتبشش ارفدر و قیمشان بود.

دین زرتشتی قبل از جلوس ساسانیان

§ ۲۵. اگر بخواهیم که از روی کتیبه های میخی ایرانی تصویری از عالم دینی هخامنشیان حاصل کنیم تصویری بس ناتمام بدست می آید. این قدر هست که می بینیم اهرَ، زَدَ رارَبَّ الاعلی میخواست و عاهاات یعنی قوای زیانکار را تجسم داده و شخص پیدا داشته اند علی الخصوص دَرَوَکَ یعنی دروغ را که همان دَرُج اوستائی است و از پیش از زرتشت نیز در اعتقاد آریائی بعنوان دیوی وجود داشته است اسم آن گَرَمیش^{۶۰-۶۰} را هیچ نخواهیم یافت و این شاید بر حسب اتفاق است در کتیبه ها بعضی تعبیرات خاص الهی « راه راست » و این قبیل) هست که اصطلاحات دینی اوستارا بحاطر می آورد اما ناو خود اهرَ مردَ حدایان عشا بر نیز بحای خود هستند ایما حدایان اولیمة آریا هستند که بدین صورت نا قی مانده اند ارحمة آنها مثر است (= مهر، خورشید) که متعلق بعهد سابق زرتشت بوده و در جزء اسم شخصی وَهْمِس (۱) نام هست. در کتیبه اردشیر دوم نام اناهیَد و مثر بحستین نار است که در حدب نام اهرَ مردَ نمائند نام حدایان عظیم عام برده میشود و این مثر حدای اوستائست که نا اناهیَد در میان اعظم و ارفع حدایان جمع الالهة مقای دارد

§ ۲۶. یقینست که هخامنشیان بیک قسم دین زرتشتی گرویده بودند اما امارات بسیاری بر این هست که دین زرتشتی ایشان با دین زرتشتی اوستائی نوعی که ما بدان معرفت داریم تفاوت داشته است (۲)

§ ۲۷. بهر حال تا عصر استرابس یعنی دیر زمانی پس از حتم ملکت هخامنشیان

۱ - مِسَ طاهراً صفة حقیقی ایرانی مثر است

۲ - برخی ادعا میکنندکه معان روحایان دینی بوده اند که در بلاد ماد رائج بوده و بهر حال با دین زرتشتی که آن وقت دین هخامنشیان بود مخالف بوده اند این سطر من فرضی ناشی از وهم محض می آید و بسیار بعید الاحتمال بلکه بزدیک بحالت، زیرا که دین زرتشتی مسلماً باید پیش از آنکه پارس برسد از ماد بگذرد

ایرانیان مردگان خود را بجای آنکه مطابق دستور آسمانی زرتشتیان عرصه مرغان هوا کنند هنوز در دخمه میگذاشته‌اند لیکن آنها را مومیائی نموده دفن میکردند تا عناصر آلوده نشود و این را ناید مسلماً از نمود عقیده اوستائی دانست

§ ۲۸ پیداست که در آن ايام عقیده راسخ بدین ررئشت وجود نداشته است بلکه شاید مجموعه‌ای بوده است از عقاید ررئشتی و رسوم و خصائص اقوام مختلفه ایرانی و غیر ایرانی که با هم وفق داده شده بود یکی ازین بحل با فرق ررئشتی مهر پرستی (عمادت مثر) بود و دیگری ررئوایت (مدسوب به ررئوان یعنی رمان مطلق یا آند که اصل و اساس هر مرد و آهریمن است و این دو از و راده اند) در خطه‌های عربی مذهب کلدانیات که مئیس منتهای ارتقاء دین سامی (ستاره پرستی، ستاره شناسی) است تقریباً در قوت و شدت نادرین ررئشتی معادل بود

§ ۲۹ برای حل مسأله دین اشکانیان قول ابریدروس حرکیسوس که آتشفگاهی در مبدأ اباغار اشکانیان یعنی أساک (ظاهرأ در حای قوچان حالیه) بوده است مقداری ندارد واضح است که وضع دین ررئشتی در ورکار حکومت پهلوی بی بس الامر همانست که در ايام هخامنشیان بود الا اینکه در جنب کلدانیات معاصر دینگری نیز داشته که هلمیسم یعنی آداب یونان باشد وقتی که مصنفان روم و یونان معان عهد پهلوی را ذکر میکنند همان لفظی را که برای تسمیه همه اصناف روحانیان مشرق زمین متعارفست یعنی «ستاره شماس» و «پدشگو» و غیره را بکار میبرند یونانی مآنی شاهان اشکانی یقیناً امری طاهری و ارناب «مقتضای وقت» است. معتقدات ررئشتی بتدریج انتشار و انبساط می یابد کوتشمید اشاره کرده است که تبرداد شهراده پهلوی در حین رفتن بروم حاده بزی را اختیار کرده است تا آب را آلوده نکند لیکن دین ررئشتی دین رسمی بدست بمحص اینک که دین ررئشتی در ورکار ساسانیان کیش رسمی دولت شد عصبیتی شدید مشهود گردید و در عصر پهلوی چنین تعصبی دیده نمیشود

§ ۳۰ نارهم سعی در توفیق بین ملل و بحل در مشرق ایران نمایان تر است که سکه های هندی سکائی آنجا محمی ارآلهه هندوئی و یونانی و ررتشتی و بودائی و خدایان ملل دیگر آسیای مرکزی است ار گفته رشخی صاحب تاریخ بخارا مستفاد میشود که در سالف آیام در بخارا برستش ماه متداول بوده است و باراری نیز بوده است که هرشش ماه يك نار دائر میشده و درآن نتان (بعی ظاهر آئمال خدایان بودائی) میهر و ختند، بعدها که دین ررتشتی راه یاوت باعدادات قدیم محتلط شد. نارار نتان نیز بجا بود و آتشکاهی بیر بدان ممصم گردید که نام ماه معبود قدیم بدان رسیده بود. چند قرن بعد که اسلام داخل شد آتشکده را بدل بمسجد کردند و « مسجد ماح » خواندند در آیام ما بیر بطیر این مورد را حبر داده اند و آب آتشکده باکوست که درآن نتان شیوائی و اوایی ررتشتی و تصاویر حصرت بیکلا و بتول عذراء و تصاویر مسیح مصلوب متعلق بکاتولیکان همه عرصه نانک صرح ررتشتیان است و برای تعظیم و بیایش همگی آنها يك درجه همّت و اجتماع مشهود میشود

§ ۳۱ روایات پارسیان خود یتیه دیگری است بر آنکه دین ررتشتی تا آغار شاهنشاهی ساسانیان مذهب رسمی دولت بوده است چه در روایات و کتب پهلوی (همچنانکه در شاهنامه فردوسی مشاهده میشود) فقط تاریخ داستانی قدیم شمال و مشرق ایران که مرتط بتاریخ منشأ دین ررتشتی است مصوط است سقط عطیمی درین تاریخ مو حود است ریرا فقط أحمار ظهور ررتشت و گذارش وقایع رورگاری را که اردشیر پایکان ساسانی ملکت حدید را بنیاد بهاد شامل است ار تاریخ هخامنشیان و پهلویان دگری در میان بدست چمانکه گوئی ریروان ررتشت بیگانه بوده اند (۱)

۱ - منطق کردن اردشیر در اردست بر آخرین شاه ار سلسله داستانی کیان مرهوط است بصط و قایع در عهد ساسانی و این امر که ار کوروش نشانی بدست و ار شاهان هخامنشی تنها دوتی نام دارا بر مورخان ایرانی معلومند میرساند که روایات درین باب مطلقاً ساکت بوده علی الخصوص که از این دو دارا ار اولی نامی بیش مذکور بدست و دیگری (دارای سوّم) بیر فقط بماسست امسانه اسکندر که در زمان خود او و أمر او کیستیش اشاه بوده معروف شده است ار شاهان پهلوی درین روایات يك بر تلاش نام — بدون آنکه نتوان تمین کرد که مراد کدام ☉

باب اول

رعیت

§ ۳۲ در ملکیت جدید تقسیمات اجتماعی می برکتب مقدسه است منتهی
با بعضی تعییرات (۱). اساساً سه یا چهار طبقه نام برده شده است در اوستا تنها
یک بار چهار طبقه آتیه مذکورند اول طبقه روحانیان (آثروا)، دوم طبقه
لشکریان (رئیششو)، سوم طبقه کشاورران (وأسر یوفشیون)، چهارم
طبقه پیشه‌وران (هویتی) این گذشته دیگر همه جا دو صنف احیر در تحت یک
عنوان در آمده طبقه سوم را تشکیل داده وأسر یوفشیون خوانده میشود (۲)

§ ۳۳ در ادنات دینی پهلوی تقسیم قدیم بچهار طبقه محفوظ مانده لیکن در
عالم خارج تقسیم بچهار طبقه از نوع دیگری پدید آمده بود بدین طور که کتّاب
بمنزله طبقه سوم شمرده شده و بربرگران و پیشه‌وران با هم در تحت عنوان طبقه

* یکیست — مذکور است که اول بار در جمع کتب مقدسه سعی کرده است علاوه موزحان ساسانی
برای بر کردن باص میان اسکندر و اردشیر که آرا بخطا بدویست سال تعیین کرده اند بعضی
اسامی حمل کرده اند که مطلقاً دوزخ حقیقت است تنها آخرین شهریار از این «ملوک طوائف»
یعنی اردوان پنجم از لحاظ اینکه خصم اولی شاه ساسانی بوده در خاطر مردم باقی مانده است
آنجا که یعقوبی صریحاً میگوید که «اشکابیان بیرومدهب همان بودند بلکه بر شرایع صابیان بودند
و آتش و ماه و خورشید و پنج سیاره را ستایش میکردند و اردشیر با پیکان بحسین شاه ایراست
که بدین محوس کردن نهاده است» متابعت از روایت حمی الاطلاق رر نشانی میکند

۱ - برای معرفت طقات مردم و مساسات ایشان با یکدیگر «نامه تسر» هیرندان هیرند اردشیر
با پیکان بحسین شاه و شاهزاده پدشحوارگر» که مرحوم دارمستیز متی فارسی و ترجمه فراسوی
آن را منتشر نموده نهایت اهمیت دارد مؤلف را عقیده ایست که اطلاعات راجع بآیین و
تشکیلات ملکیت ساسانیان که درین نامه مندرج است بالکلیه متعلق بعهد حسرو اول است
[رجوع شود به نامه تسر چاپ محتفی میوی]

۲ - در فراءت کلمات اوسانی من پروی از اندرناس مبکم

چهارم درآمد‌اند. چون تقسیم هیئت اجتماعی برین گونه با اوصاف سیاسی وفق یافته بود چهار طبقهٔ بزرگ آتی در زمان ساسانیان بوجود آمد. اول اصحاب دین (آسروان)، دوم مقاتله یعنی مردان کارزار (آرتیشتاران)، سوم کتّاب و اهل قلم (دویران)، چهارم عامه و مهنه (واستریوشان یعنی چوپانان و بربرگران نضمیمهٔ همنخشان یعنی محترفه یا شهریان) (۱). هر یک از این طبقات بچند صنف تقسیم شده است، اصحاب دین بکدام یعنی قصات (دادور) و رهاد (اسهل مراتب آن مرتبهٔ معان است که عدد ایشان از همهٔ مراتب بیشتر است) بعد موبدان و هیربذان و سایر روحانیانی که اشغال خاص دارند و سده (دستور) و معلمان (مغان هندرزند) تقسیم میشود (۲) طبقهٔ مقاتله « بر دو قسمند سوار و پیاده، و بعد از آن مراتب و اعمال متفاوت » طبقهٔ کتّاب نیز بر انواعند « کتّاب رسائل، و کتّاب محاسبات، و کتّاب اقصیه و سحلات و شروط، و کتّاب سیر، و اطباء و شعراء و مدحمان داخل طبقات ایشان » طبقهٔ مهنه نیز « بربرگران و راعیان و تجّار و سایر محترفه اند »

۱ - نامهٔ تسر، دارمستری بی‌خا در شگست که نکرده که تعداد آهل فلم در حکم طبقهٔ سوم ناشی از خبط مرحوم (عربی یا فارسی) شده باشد، زیرا مطلب اولاً از یک فقرهٔ دیگر خود نامه تأیید میشود که در آن چنین آمده است « اگر در یکی از اسای مهمه اثر رشد و خیر نماند و مأمون نباشد در دین (صفت لارمهٔ روحانیان) یا صاحب نطش و قوت و شجاعت (لارمهٔ صفت لشکری) یا با فصل و حط و فطنت و شایستگی (حاصیتی که از فلان بیشتر متوقع است تا از عامه) » استثناء ممکن بوده است، برمان شاه بعیر طایفه خویش الحاق شود. این فقره کاملاً مطابق است با فقرهٔ دیگری از نامهٔ مریور که میرساند که در زمان سابق بر عهد کواد (قاد) و خسرو اول انتخاب شاه مشاورهٔ « رئیس موبدان و مهتر دیران و اصمهد صمهدان » یعنی رؤسای سه طبقهٔ نخستین، بوده است. آخر الامر مسعودی در کتاب التسیه و الإشراف خویش اعظم مراتب مملکت ساسانی را در حسب و ررگر مادار یعنی وریر اعظم بدین سق تعداد میکند. اول موبدان موند (رئیس آخوندها)، دوم سیاهند (بورگ اهل سیف)، سوم دیرند (سروسالار اهل قلم)، چهارم هوتحشند (سرخیل پیشه‌وران) که بعضی واستریوشند (مهتر کشاورران) می‌نامندش و این نهایت خوبی با تصریح نامهٔ تسر موافق است.

۲ - رجوع شود به باب سوم در تحت عنوان « دین و داد »

§ ۳۴ هر طبقه ای را رئیسی است رئیس اصحاب دین موندان موندان است،
 و رئیس طبقه مقاتله ایران سپاهند است (گاهی هم آرتیشتاران سالار است که
 مرتنه او مافوق مرتنه ایران سپاهند است)، و رئیس کتاب ایران دیویرند
 است (که بوجه دیگر دیوران مهشت نامیده شده است)، و رئیس طبقه چهارم
 و استریوشان سالار است (که بقولی واستر بوش بند یا هوئخش بند خوانده
 میشده است) ربر دست هر رئیسی عارضی است « تا ایشان را شمرده دارد و
 بعد ارو مفتشی امین تاقیش دعل ایشان کند (عنوان منصب او گویا هم‌رکار بوده
 است) (۱) و معلمی دیگر تا از کودکی بار هر یک را بحرفه و عمل او تعلیم دهد
 (همدرزبند)؛ و تصرف معیشت خود و آرامد»

§ ۳۵ یک نوع «تقسیم اجتماعی» دیگر، متعلق ناوایل عهد ساسانیان،
 که بی شک نارمانده دولت پهلوی است، در کتیبه «دورانی» (۲) حاجی آباد دیده
 میشود که دران شاپور اول ماحرای صرب شست مشهور خود را که نا حضور
 شترداران (امرای دولت)، و وسپهران (اهل بیوتات کهن)، و ورزگان
 (بررگان)، و آراتان (احرار یا اشراف)، تیرانداخته است حکایت میکند (۳)

- ۱ - در باب وسپهران هم‌رکار بعد بحث خواهیم کرد.
- ۲ - بران پهلوی (لغت رسمی عهد اشکانی) و بران پارسی (لسان سلسله حدید یعنی پهلوی عادی). بی شهادت بیست تکبیه های سه ربانی هخامنشیان بخط میخی که بر س قدیم (هخامنشی) و بران دو سلسله بررگ سلف یعنی آنتسی (عیلامی) و بابلی اشاء شده است
- ۳ - شترداران املائی قدیم و پارسی کلمه شترداران است که تلفظ پهلوی است، در لهجه فارسی حسب قاعده ناستی شترداران گفته شود — وسپهران برر که در متن بلعظ «آرامی» برستا آن نوشته شده تلفظ پهلوی است (در پارسی و سنیسان) لفظ وسپهران یکی از احجار مقوره (وسپوهری) و صبیغه وصفی در کلمه بررگ نقش رستم (وسپهران) بی آنکه در حجاب لفظی سامی پوشیده شده باشد دیده میشود و علاوه بر دو افساس که در بران ارمنی از این کلمه شده یعنی از سیه و وسپرتاوند میشود (لفظ اخیر در حره اسم ولایت وسپهران دیده میشود)، [آندرتاس]. بطور کلی وجود مقداری ارضی کلمات پهلوی در بران «پارسی پهلوی» *

مناسبت میان تقسیم طبقات را که قبلاً بیان کردیم با این تقسیم که جز اصناف ممتازه را فرا میگیرد نمیتوان بطور قطع تعیین کرد، زیرا همیشه بیک حال بوده است خلاصه اینکه نظم و ترتیب درجات و مراتب امری و وسیع الاطراف و درهم بوده و آنرا شاید هر ساله در سالنامه شاهی (آیین نامه یا نگاهنامه) (۱) مدون و معین میکردند.

§ ۳۶. چنین برمی آید که تقسیم طبقاتی قدیم را در قرون اخیر دوره ساسانیان امری معنوی و دور از عمل و فرصی صرف تلقی میکردند. رؤسای طبقات چهارگانه در آن ایام به اعظم ارباب مناصب ملکی و بورژوازی بیشتر میمانستند تا

⊗ و فرس حدید نشان میدهد که دوره اشکانی (پهلوی) برای تکامل تاریخی ایران اهمیت عمده داشته است — و سپهر (⊗) پسر ارشد روستد (یعنی رئیس عشیره) را میگفته اند و این تعبیر طبعاً اسم حسن برای حاشیان فعلی و آتی تیولداران عمده شده است که وسدان را نیز شامل میشود — آراتان املائی قدیم است و آرادان خوانده میشود.

⊗) تلفظ فارسی برینا (مرد) ما بهر هکت قدیم و سیر (و سیور، و او محمول با معروف) است چنین کلمه ای در فارسی حدید یافت نمیشود. ولی در سرودهای عارفانه سریانی اردو این ردیفه ساختگی که در اوائل قرن سوم میلادی ترتیب داده اند باین صورت **و سه هم سه**

آمده است که معنی «سالاران او» میباشد. چنانکه یوستی صوبی حدس میرسد نام ولایت ارمنستان که و سپورکان است باین کلمه مربوط است باین طور ما تقریباً میدانیم که اسم عالیترین طبقه نجای ایران چطور تلفظ میشده است (بلد که) و سعور اسم عبدالفرس لکل اس قلیک من اساء الملوك كما ان رسدرحت (کدا، و سندرحت؟) اسم لست ککل قلیک و ناسر (؟) اسم عرس کل ملک، و کماوا یسمون اس الملک و سعور فی حیاة ابیه فاذا اسقل الیه الملک سقط هذا الاسم عه و سمی شاهشاه. از تعلقات حمرة اصمهای نقل مترجم از دیوان ابونواس سجعۃ یاریس ح ۱ : ۲۹۴

علاوه بر این در کارنامه اردشیر بابکان کلمه واسپوهرکان چند بار آمده است (مترجم) ۱ - التنبیه والاشراف مسعودی ص ۱۰۳ و ۱۰۶ دیده شود. این بهمان معنی باید باشد که کلمه رومی «notitia dignitatum» یعنی «دسر مراتب و اشغال» مترجم گوید که ظاهراً همین معنی مراد است از دو بیت دیل که فردوسی در برم اول ابوشروان با برزجهر آورده است

سراهار روری دهان را بخواست
بدانگه که آغار دفتر کند

جهاندار کسری درو خیره ماند
بهرمود تا نام او سر کند

به سرپرستان و حامیان منافع طبقه خود اصحاب دین و کتابت جریه صنم بزرگان و اشراف ظاهری شده بودند و اصلاح نظامی که حسرو اول انجام داد امتیاز جدیدی میان اشراف ظاهری و اقطاع حواری ناشراف نظامی درجه دوم یعنی اسواران ایجاد کرد. چنین مفهوم میشود که دریک فقره ازنامه تنسردگری ارسطقات چهارگانه بیست بلکه فقط سه طبقه اشراف، مردان لشکری، مهنه و محترفه، نام برده میشود [نامه تنسر چاپ مینوی ص ۲۳-۲۴ دیده شود].

§ ۳۷ هرج و مرج و منافساتی که در تقسیم اجتماعی و سیاسی ملت روی داد نتیجه حتمی و ضروری نوع حکومتی بود که ساسانیان از فیلوین (اشکانیان) ارث برده و اقتباس کرده بودند. این سبک ترکیب خاصی بود از طرز حکومت ملوک الطوایبی و نوع اداره دیوانی استنادی. نمایان این دو رکن است که وجهه مخصوصی تکامل اجتماعی و سیاسی زمان مابین اردشیر بابکان و حسرو اول داده است

شهر داران

§ ۳۸ در دورهٔ مملکت ساسانیان «اشخاص اول» دولت عنوان شاه داشتند و اطلاق عنوان رسمی «شاهشاه» بر شاه ایران ازینجا صادق می‌آید. این قسم شامل امرای تیولداری بوده است که در اقصای مملکت حکومت میکردند یعنی اصحاب ثعور، و شاهان جریه را که در تحت حمایت شاه ایران بودند بفر میگردانیدند و در عوض شاهان بنیاد شاهی ایشان و جانشینانشان را محکم میکرد و برایشان فرص بود که سپاه خود را در تحت اختیار سلطان متنوع اعظم نگذارند و شاید ناحی بربایستی بدهند. نامه تنسر این گفته را به اردشیر بسند میدهد «هر که باطاعت پیش ما آید تا رخاذه مطاوعت مستقیم باشد نام شاهی اروبیکیم» شهر این شاهان فرمانبردار ملوک عرب حیره اند. آرمیابوس مارکلیوس در رمهٔ تابعین شاپورد دوم شاهان حیوان و آلمانیان را نام میدهد در حظهٔ بن‌السرین پولرنامی شاه بود که دست نشاندهٔ شاپورد دوم بود و فرزندان او اسماء ایرانی داشتند

در ابتدای زمان استیلای ساسانیان ارمنستان که در زیر فرمان شاهانی اشکانی
نژاد بود سرزمین تیول داده شاهنشاه بود تا آنکه در سال ۴۳۰ میلادی ولایتی
از مملکت ایران شد و حکومت آن بیک نهر مرزبان سپرده شد

§ ۳۹ در ردیف این دودماهای شاهی چند مرزبان بودند که ولایات ایشان
بوجه خاص " عرصه حمله بود و بایستی مرد رنجی که در دفاع ارتعور مملکت میردند
بیانند بموجب نامه تنسر در زمان خسرو اول تنها سه مرز بوده که پادشاهی آن
بمیراث بوده و صاحبان آن عنوان شاه داشته اند و آن ناحیه شمال غربی در حدود
آلان و حرّ (۱) و ناحیه مغرب (در آن جاها که بالخاصه با نغور روم محاور بود)
و ناحیه حوارم (برابر ترکان)

§ ۴۰ آخر الامر بر این دودسته باید حکامی را بگزید که اراهل بیت شاهی بودند
افرود. بر حسب آیین قدیم - که تاروگرگار ما بگزید مانده است - شاهرادگان
بحکومت منصوب میشوند و علی الخصوص شهرادگانی که امید آن میتواند داشت
که روزی بر تحت شهنشاهی بشینند باید بوسیله حکومت یک ولایت عمده تمرین
و ممارست در عمل فرمانروائی کنند بررگان که میخواهند بهرام پنجم (بهرام گور)
را ارجانشینی پدرش محروم کنند متعذر میشوند که « او هرگز پادشاهی نکرده است
تا ندانیم که داد چه باید کردن یا نداند » از جمله پادشاهان ساسانی هر مردا اول
پیش از آنکه بر تحت بشیند والی حراسان بوده است ، بهرام سوم والی سیستان
(سکا شاه) ، اردشیر دوم والی هد بایبی ، بهرام چهارم والی کرمان (کرمانشاه)
و هر مرد سوم والی سیستان اما ملل سیاسی ایجاب میکردند است که بدین ولایات که از
حاندان شاهی بودند پادشاهی بمیراث داده نشود تا هر وقت صلاحیت مملکت اقتضا
کند شاهنشاه تواند ایشان را عزل کند برای ایسان نام شاهی عوامی بیش نبوده
است و حر این حاصلی نداشته که ایشان را در طبقه اول اعیان مملکت داخل

۱ - همان شاهی که نکته صاحب بهایة الارب امتیاز آن داشت که بر تحت بر نشیند [نامه
تنسر چاپ تحتی میبوی ص ید دیده شود]

مینموده است. مع هدا یقین میتوان داشت که خاصه در زمان تنزل قدرت شاهنشاهی پس از حلع حسرو دوم امرای شاهوار و حداوندگاران بررک دیگر توانسته بودند در بعضی ولایات متمکن شوند و آنجا شاهی ارثی ایجاد نمایند. این راه است که وجود عدّه ای شاهان کوچک اقطاعی را در زمان هجوم عرب ایران میتوان بخوبی تعلیل کرد.

§ ۴۱ شهرداران نایستی «جمله بدرگاه نمودت ملارم باشند» تا تکالیف خود را بجا آورند (۱) ولیکن «ایشان را مرتبه [ای معین] سرد که اگر مرتبه خوبی کنند بمنارعت و حدال و قیل و قال افتند، حشمت ایشان بشود و بچشمها حقیر گردند» (نامه تنسر).

§ ۴۲ در زمان فتح عرب در ایران «شاهان کوچک» آتی الذکر موجود بوده اند که هر یک از ایشان عنوان خاصی داشته است (۲) ملک بیشادور (کنار (۳))، ملوک مرو (ماهویه (۴))، ملوک سرخس (رادویه)، شاهان ایورد (بهمه)، شهریاران سا (ابرار، بانرار، و رار)، شاهان عرجستان (برارسده (۵))، ملوک مرو رود (کیلان)، شهرناران رانلستان (پیروز)، شاهان کابل (کابلشاه)، ملوک نرمد (نرمد شاه)، ملوک نامیان (شیر سامیان)، شاهان سغد (پیروز یا احشید (۶))، شاهان فرغانه (احشید)، ملوک ریوشاران (ریوشار)، اران گورگان (گورگان حداء)، شاهان حوارزم (حسرو حوارزم (۷))، اران

- ۱ - حوادنگان بطاردارند که پیش گفتیم در موقع تیر افکندن شاپور شهرداران حاضر بودند.
- ۲ - المسالك والممالک ابن حردادبه چاپ ذویه ص ۳۹ تا ۴۰ والآثار الباقیه سروبی چاپ رجاو ص ۲ - ۱۰۱ دیده شود.
- ۳ - محتملست که قراءت صحیح کلمه کنارنگ باشد، بعد درین خصوص بحث خواهیم کرد.
- ۴ - میدانیم که ماهویه نام آن سرریان سرو بود که به پردرگد سوّم حیات کرد. این عنوان و بر عنوان رادویه و بعضی دیگر گویا در اصل اسم علم بوده است.
- ۵ - مترجم گوید معروف در عنوان ملوک عرجستان شار است که تا قرن هفتم اسلامی بر متداول بوده و شاید برار بنده اسم خاص یکی از ایشان بوده است.
- ۶ - احشید صبه است بلهجه شمال شرقی از کلمه حشایبیا در فرس قدیم و اه در فارسی.
- ۷ - گورگانان و حورحان و حورحان همه وجوه محلمه این اسم است (مترجم) حوارزمشاه بر آمده است و این بر تاهرن هفتم هجری معمول بود (مترجم)

خُتَل (۱) (خَتَلان شاه یا شیر (۲) خَتَلان) ، شاهان بخارا (بخارا خداه) ، ملوک اسروشمه (افشین) ، ارانِ سمرقند (طرخاں یا طرحون) ، ملوک رُخد (الرُخخ) و سیستان و بلاد داور (رُتبیل) شاهان وَرْدانه (وَرْدان شاه) ، شهریاران هرات و پوشنج و نادعیس (براران) ، ملوک کَش (بیدون) ، شاهان گرگان (صول) ، ارانِ ماوراءالنهر (کوشان شاه) . بعضی ازین شاهان خاصه در بواخی شمال شرقی گویا ترک بوده اند

[مترجم گوید علاوه بر مآخذی که مؤلف سراغ داده در دو کتاب قدیم دیگر میر درین خصوص روایات مؤید یا محال که بر عدد این شاهان نیز چند تا می افراید آمده است اول بلادری در فتوح البلدان (چاپ دحویه ص ۱۹۶) گوید ابوشروان امیری چند رارتمه و عنوان شاهی داد و هریک از ایشان را شاهی ناحیه ای برگاشت از آن جمله یکی حاقان جبل که صاحب سریر است و وهرارانشاه^(۹) خوانده میشود ، دیگر شاه فیلان که فیلان شاه است ، دیگر طبرسرانشاه است ، دیگر ملک لکریان که حرشانشاه است ، دیگر ملک مسقط که شاهی او ناطل شد ، دیگر شاه لیران که لیرانشاه است ، دیگر ملک شروان که شروانشاه است ، دیگر صاحب نُج را بر نُج و صاحب زر بکران را بر آنجا شاهی شناید دوّم حمرة اصبهانی در دیوان ابوبواس که جمع و تفسیر عموده اشباحج و شروین و طعیرین را از اسماء شاهان بواخی در حراسان ذکر میکند و بیدر میگوید شاهان ایران روا میداشتند که هریک از شاهان اطراف نامی خود را نامد که بدان مشهور باشد و مثلاً هر کرا که بر نامیان شاه میشد شیر می نامد و هر کس بر مرو شاه بودی کنارک گفتندی و شاه دساوند را مصمغان و شاه حر حان را صول و شاه طبرستان را بدشحوارگر شاه

۱ - = خَتَلان . ۲ - مسبو آدرئاس کلمه شیر را که در عنوان شیر نامیان و شیر ختلان وارد است از خُشتری قدیم میداند ، و با تبدیل ناه نالف که در پهلوی نظایر سار دارد همین کلمه در ریوشار [وشار عرچستان - عرچ الشار] بر هست غالباً فردوسی شیر را بمعنی سوار دلیر استعمال کرده است به معنی حیوان درنده معروف .

و ملك اسروشنه را افشین و شهریار سعدو فرغانه را اخشید میخواندند و میگفتند
 اخشید صغد، اخشید قرعانه، شیر نامیان، کنارنگ مرو، افشین سروشنه. علاوه
 بر این بیرونی گوید که ملوک شاش (چاچ) را تندن؟ و ملوک دهستان را صول و
 ملوک جرجان را اناهدک و ملوک جبال طبرستان را اصههدک مینامیدند [

وَسْپَهْران

§ ۳۴. ساسانیان سسک ملوک الطوائف را از اشکانیان یادگار داشتند بنا برین
 در مملکت جدیدی که اردشیر تأسیس کرده است در ردیف اعیان بر حسب ترتیب در
 درجه دوم طبقه مقتدر میران قائل را می یابیم که اعظم آنان شیوخ هفت دودمان ممتاز
 بوده اند. ارحله این هفت دودمان لا اقل سه دودمان این مقام رفیع را در زمان
 پهلویان بیز داشته اند. خاندان قارن، خاندان سورن، خاندان اسپهبد که همگی
 از نژاد اشکانان و ملقب به «پهلوی» بوده اند، و انتساب بسلسله پهلوی خود نشان
 امتیازی بود بطوری که نقیه این هفت دودمان ممتاز عهد ساسانی از قبیل خاندان
 سپهبدیار و مهران بیز خود را ندوده اشکانی می ناستند (۱)

۱ - نکته موسی خورنی آرسویر شاه اشکانی (که همان فرهاد چهارم است) سه پسر
 سام ارتشس (اردشیر) و قارن و سورن، و دختری مسمی به گسم داشته (این نام اخیر بعقیده
 مرحوم مسیو مرکوارت محرف نام ولایت کومش = Comisene است) پسر نخستین حاشین
 پدر میشود (پس همان فرهاد پنجم است) دو پسر دیگر سیاد دو دودمان نهادند که نام ایشان
 نامیده شد. دختر نایک بهر «سردار همه ایرانیان» ترویج کرد که نجمه او بدان سبب نام
 اسپهبد پهلوی خوانده میشود. اسپهبد صیغه ساسانی سیادیت قدیم (در فارسی سپهبد) است
 همین کلمه در زبان ارمنی صیغه سربیت داخل شده است. این لفظ اخیر که لقب «سردار»
 شده بود نایک همزه وصل تا قرن پنجم میلادی بیز بوده است. اسپریت (اندرئاس). طبری
 صریحاً اسپهبد را در ضمن بیوات هفتگانه نام میرد — لکن مطلبی که موسی آورده است تاریخی
 نیست: میدانیم که یکی از خاندان سورن خصم و حریف کراسوس بوده است و لشکر کشی اودر
 دوره سلطنت پدر و سلف فرهاد چهارم بوده است اما بهر حال در اینکه این سه خاندان بعنوان
 گوارنگان (بیولداران) بر گمذتها پیش از ساسانیان موجود بوده اند شکی نیست. اتصال ❁

§ ۴۴ نخستین این همت تا حاندان سلاله شاهنشاهی یعنی ساسانیان است. نقیه عارنند ار پنج تائی که در شان گذشت: قارن پهلوی، سورین پهلوی (۱)، اسپهبد پهلوی، سپندیار، مهران، و همتی آنها شاید که ریک (۲) باشد. نکته طبری نشسته که دوده قارن در بردکیهای بهاوند (در ماد) بوده، ازان سورین در سیستان، مقام سپندیار در بردکی شهر ری (رغ - ریک طهران کنونی) و ازان دوده

* سسی دودمان سپندیار، اشکانان بی شک بعدها و در رمایی که هیچ معرفت تاریخ اشکانیان بوده است حمل شده، در تاریخ یکی از افراد این خاندان (مهررسی) نام دارا (دارای سوم) و پسرش کی اشک (یعنی اشک یا لفظ کی که ناگوار عنوان شاه کی متعلق بهند ما قبل تاریخ است) و پس از آن چند اسم دیگر که بخاندان اشکانی ربطی نداشته است دیده میشود. از همه بالا بر اسم سیسترویه که محرف ستروک است و تأثیر اسم سابق یعنی سپیاد آن را ندین صورت انداخته «مهررسی بن نراره بن فرزاد بن خورهاد بن سیسعاد (?) بن سیسآروه بن کی اشک این دارا بن دارا بن نهمن بن اسپندیار بن شتاسپ» (طبری) علاوه شجره نسب سوخرا از خاندان قارن که طبری ذکر کرده است بی مطلقاً همین حال را دارد که در عهدالتسه حدیدی ساخته شده است. «سوخراس ویشاپور بن رها (؟) بن برسی بن ویشاپور بن قارن» (طبری). —

محتمل است که پوستگی نسب خاندان مهران ناشکانان بی محمول باشد. مرحوم مسو مارکوارت بی شک درست حدس رده است که اصل و منشأ نام ملاد پهلوان داستانی را یکی از اسرا و شاهان پهلوی نژاد مسسی بهر داد دانسه است، اما صحت این مطلب موحد آن نیست که اشعاب خاندان مهران از نهمه گرگی پسر ملاد اصل تاریخی داشته باشد. همشه در ازان کسائی یافت میشده اند که در فن حمل اسباب استاد و ماهر بوده اند.

۱ - در کتاب فاؤستوس نورطی ذکر از دوسورین میشود که شهرت ایشان باریک است، شاید ایشان معلق بتیره کوچکی از سورین پهلوی باشد.

۲ - بقول مانیوس (مورخ قرن اول میلادی) ریح یکی از ارفع مناصب ایرانیان بود اما سا اتفاق افتاده است که نویسندگان رومی در ضمن احوال ایرانیان میان نام خانواده ها و عاویب و مناصب تمیز نداده و در آن مشتبه شده اند، چنانکه روسیوس سورین را یک ارحی (یعنی مقدم) مینامد و پروکیوس که مهران را عواوی گمان کرده است میگوید که بیورر سردار را برآیس کردید. هونتن چنین بیان کرده است که ریک (وسط فاؤستوس نورطانی هیچین است و وسط آگائاطولوس ریکس است) را باید این دو مصنف نام خانواده گرفته باشند. عنوان ریح سابق الذکر را بر این دو اضافه میکنم ریک و قارن (ریکس و کارنس وسط آگائاطولوس) دو تن از سرداران عمده شاپور دوم بودند و ایشان غیر از کولایکس و ارتاناس هستند که امپایوس ذکر میکند در باره افراد معروف خاندان ریک کتاب اسماء ایرانی تألیف یوسمی رجوع شود

اسپهبد در دهستان کرگان. از جانب دیگر معلوم است که سوخرا که از حامدان قارن بود اراهل فارس (« اراهل شیراز» - « اراهل کوره اردشیر خَرّه ») بود. بیز میدانییم که رودی نزدیک ری و قریه ای بالای بیشانور بنام سورین خوانده میشد (سورین رود و دیه سورین، در معجم المُلدان یا قوت) (۱). نیز گفته اند که مهر برسی اردشست سپندیار اراهل دیهی مسمی به آب روان ار رستاق دشتناریس (دشت-بر) ار کوره اردشیر خَرّه ارا یالت فارس بود و این رستاق و رستاق-جره ار کوره شاپور را که متصل بدان بود ارتار خویش بمیراث یافته بود. بهرام چوین و پیران کشنسپ کریگوریوس که هر دو ار جمله حامدان مهران اند اراهل ری اند اما مهران رود را در فارس نام این حامدان نار خوانند (۲). از روی این مقدمات من چنین نتیجه میکیرم که املاک و سپهران در تمامی ابعاء مملکت مترقی بود و شاید عمده آن واقع بوده است در بلاد مادی پهلوی که مرکز اصلی مملکت اشکانیان بود و

۱ - مترجم گوید که در کتاب تاریخ قم که اصل آن در ۳۷۷ تألیف شده بوده شخصی را در زمان بهرام ذکر می کند نام سورین قمی

۲ - در باب افراد حامدان قارن و سورین و مهران کتاب طبری نلدکه صفحات ۱۲۷ تا ۱۲۸ و ۴۳۸ تا ۴۳۹ و ۱۳۹ تا ۱۴۰ ملاحظه شود، تعداد اسماء را یوستی (در کتاب الاسماء در مادّة Sārēn و Mithrāna) کامل کرده است در باره اسپهبد مادّة Spādapti در کتاب الاسماء یوستی و در باره سپندیار طبری نلدکه ص ۴۳۹ رجوع شود. آنچه که مرحوم مارکوارت در باب بیوستگی نسب حامدان سورین سلسله گندهر پهلوی در سیستان عرصه میدارد بطور من موقع نیست. ما میدانییم که در چه موقع سیستان حامدان سورین ناقطع داده شده است و من در دلیلی نمی یلم بر اینکه سورین که تیکتوس ذکر کرده همان آند گائرس باشد این امر که این سورین از یکی از سوتات ممتازه و میراث موگل تاج نهادن بر سر شاه بوده است ملازمه ای ندارد تا اینکه وی شخص قابل بوده باشد که باید در مبارعات خاندانی دحالت عظم داشته بوده باشد. اینکه سورین در عرصه تاریخ فقط یک بار ذکر میشود آن هم برای اسکیک خدمت طاهری را بعهده بگیرد شکفت انگیز تر از این امر فی المثل نیست که ار کسی که هم در عصر او رئیس و شیخ قله قارن بوده است اصلاً ذکر در حوادث نمی رود. جمله « رکن حرب (تیره طرفدار سرداد) اندگارس باحرانه و حواهرات سلطنتی آمد » هیچ مطلبی را ثابت نمی کند اولاً گفته شده است که این خدمت از واحات شخص «تاج گدار» شد. ثانیاً صریح است که درین حا سخن از تدبیری غیر عادی و برای زمان کارزار است

در پارس، سرزمین اصلی ساسانیان، که اراضی متعلق بدین حاندان در آنجا خیلی در بیک بیکدیگر بوده و تشکیل املاک وسیع دامنه دار ممکن نموده است. ظاهراً همینست یکی ار علل عمده اینکه ملائکین بزرگ در طول مدت این عهد بتدریج صفت اشراف طاهری و درباری میانند و از عنوان اشراف ملوک الطوائفی واقعی خارج میشوند تا اجتماع سابق برقرار است و بستگی قدیم و سندان و سپهران بیک دبه (وِس) اریب نمیرود. همینکه دگری از اصل یکی ازین حاندان املاک میبرد عموماً دبهی را نام میبرند

§ ۴۵ یقینست که اشراف اقطاعی منحصر بهمین همت دودمان بزرگ بوده اند فاوستوس بوریطی سپهسالاری را نام دَماوندکاو و سکان دگر می کند (شاید منسوب به کی کاووس شاه داستانی است) عده ای از اسباب محتوم به «ان» متعلق بخاندانهای تیواندار یا سلسله ایشان است منتهی اقطاعات اشراف عالیه نسبت با ضیاع خاصه شاهی که ولات دولتی آنها را اداره میکردند و سعت قابل نداشته است

§ ۴۶ بیونات عظیمه «نکتهها و دیوانها مدو» گشتند و شهشاه برای آنکه «هر یک را در چه و مرتبه معین ماند حکم فرمود تا عا مه مستعل و املاک بزرگ را دکان بخرید» مع هدا بعض خاندانها عمرور زمان اریب رفتند و از طرف دیگر بی شگ شاه حق ترفیع بیونات دیگر را مرتبه اشراف ملوک الطوائفی داشته است. تنسر میگوید «فساد بیونات و درجات دبووع است یکی آنکه خانه ای را (= خاندانی را) هدم کنند و در چه بعیر حق وضع روا دارند (بعی که نار گرفت در حه کسی را باحق جایز دانند) یا آنکه روزگار خود بی سعی دیگری عز و بها و حلاله قدر ایشان نار گیرد و اعتقا با حلف در میان افتند، احلاق احلاف را شعار سازند و شیوه تکرم فروگذارند و وقار ایشان پیش عا مه برود و چون مهینه نکسب مال مشعول شوند و اراد حار فخر نار ایستند و مصاهره با فرومایه و به کهو حویش کنند، ازان

توالد و تناسل فرومایگان پدید آیند که تهجین مراتب ادا کنند .

§ ۴۷ . اما در باب رندگانی اشراف و طبایفه ایشان در حرث اراضی شرح کمی بدست ما رسیده است . طبری مطلب مهیدی درباره مهر نرسی بزرگ فرمدار و اهل بیت او دارد . این مرد در رستاق دشتناریس و رستاق جیره انبیه رویه پیا کرد و آتشکده ای در دیه آنروان ساخت که چند قرن پس از انقراض ساسانیان همور پیا بود و بنام نایش مهر نرسیان نامیده میشد ، در نزدیکی قریه آب روان چهار دیه دیگر آباد کرد و در هر يك آتشگاهی قرار داد یکی را مخصوص بخود کرد و « فرار مرا آور حذایا » نامید سه آتش دیگر را ررواندادان و کارداران و ماگشنسپان نامید بنام سه برترین فرزندانش رروانداد و کاردار و ماگشنسپ که ایشان را برای سه کار اراعمال بزرگ مملکتی تربیت کرده بود در همین ناحیه سه باغ تربیت داد ، در یکی ۱۲ هزار اصله محل و در یکی ۱۲ هزار اصله ربتون و در یکی ۱۲ هزار سرو کاشت و تمامی این دیهها و باغها و آتشگاهها تا قرن سوم هجری باحسن حالات هنوز باقی و در دست قومی اریشت او بوده است آشکار است که مهر نرسی بموبه ای اریشیوح ایرانی است که چون اورار ملک بر دوش او ناریشتد از مواطنت صیغتهای خویش و سعی در آبادانی آنها برای روزگاری که در پس است عملت بوررید . یقین باید داشت که غالب اربابان صیاع چون بمرتمه خوئی و سعی در تحصیل عناوین و القاب و اکتساب شعل و عمل مشغول شدند و شیفته دربار و پایتخت گشتند باین شوق و نشاط بکار زمین داری پرداختند

§ ۴۸ از سیر شهدای مسیحی که بزبان سریانی نوشته شده اطلاعات مهیدی حداد حداد دست می آید پس از مرگ شهر بن اردودمان مهران برادر او بختجوی کش برداد (مار ساوا) پسر آن مرحوم می فرسند که آمده در روزی که بر حسب آیین در سر زمین حابو ادگی اطعام می کنند صاحب مجلس باشد چه این وظیفه خاص و رسد است هر چند که وی کوچکتر باشد چنانکه در همین مورد بود چون عمو که قیّم و ولیّ گش برداد بود آگاه شد که مشارالیه بدین مسیح در آمده

است خود را مالك شرعى ما بملك خاواده دانست . پس مى توان فرض كرد كه ارتداد لا اقل در بعض اوقات باعث حرمان از اقطاعات ارثى ميشد كه در آن صورت بوارث طبقه دوم تعلق ميگرفت در مورد مخصوص سابق الذكر عمو چند روز بعد در گذشته و كشن برداد بار مالك ثروت خود شده و همه را بقرا بخشیده است .

§ ۴۹. ار مهرا م گشنسپ (مار جيور جيس) كه از تخمه شاهى بود و پدرش اُستاندار شهر صيدى بود و جدش رئيس و متولى امور شهر ربه اُديو خسرو (گندبخسرو) بود مروى است كه ما يملك خاواده كى اوقريه پاكور به ارستاق نيشتر ارتواع نابل بود و تا بين اربانان بررگ قصرى محلل در بايتخت داشت چون و با دراجا رور كرد مهرا م گشنسپ كه آوقت هموز عيسوى شده بود - مصنف كه عيسوى است ار روى حدث و عرص گويد « چنانكه عادت بت پرستان است » - بيكى از املاك حويش كرىخت و مواطمت قري و « ساير بنده هاى حويش را » بيك صراى و اگداشته بود معنى اين نكته شايد اينست كه ساكنين قري رعابائى بودند كه حالشان نا برده و بسده هاى خاص اربان چندان فرقى نداشته است درين صورت وضع همانست كه در عهد پهلويان بوده است

§ ۵۰. اطلاعات مصوط و صريحي در باره امتيارانى كه تيولداران اران در حوردار بودند نداريم ، ميديايم كه حاكم اختيارى در امر تيولهاى واقعه در حوره حكومت خود داشته است يانه و تيولها ار همه حراح معاف بوده است يا ار بعضى اران ، و غير ارايها آنچه يقين است يكي اينكه اهل قري مى ناستى به اربان يا دولت يابهر دوحراح بدهند ، ديگر اينكه بهر ماندهى حواحه حويش نخدمت نظامى موطف بوده اند

§ ۵۱. در زمان ساسانيان بيز آيين قديم را كه بعضى از اعمال و مناصب ميراث رؤساي بيوتات همسنگانه تعلق داشته است مى بينيم ثوفيلاكثوس اين خدمات ارثى را بر ما معلوم ميدارد « حاندا مسمى به ارتقيديس صاحب رتمه شاهى

است و بهادن تاج بر سر شاه بیز خدمت آنست، دیگری موگُل امور نظامی است، سوّمی امور کشوری را اداره میکند، دیگری محاکمات بین متداعیین را فیصله میدهد، پنجمی فرمانده سواران است، ششمی متعهّد حبابت خراج رعایا و مواظبت حرائن شاهی است، هفتمی حافظ رزادخانه و مأمور تهیه مهّمات نظامی است».

§ ۵۲ آرژندیس محرّف آرگیدیس است یعنی آرگبند یا هرگبند که در اصل شاید بمعنی فرمانده ارگ (= قصر) بوده و بعدها بربك خدمت مهمّ نظامی اطلاق شد چون اردشیر پاپکان این عنوان را داشت در مملکت حدید محتصّ دودمان شاهی و بمنزله بزرگترین عنوان نظامی شد^(۱) شعل تاحکداری بر سر شاه گویا مخصوص سلاله ای اراقربنای عبر مستقیم خاندان شهنشاهی یا یکی از خویشاوندان بربك شخص شاه بوده است^(۲) در زمانی که اقتدار شاه بسیار کم شده و قدرت اصحاب دین ناوج اعلی رسیده بود یعنی در جلوس بهرام پنجم استثناء موبدان موبد (اعظم روحانیان) تاج را بر سر شاه گذاشته^(۳)، و فرص میتوان کرد که کسی که این کار را صورت میداده در تاح کداری دحالت عطیمی داشته چنانکه درین مورد موبدان موبد با این عمل حلیل از طرف رؤسای دین رسمی مملکت صحّه بر جلوس بهرام گور گذاشته است

§ ۵۳ از شش شغل ارئی دیگری که ثوفیلاکتوس تعداد میکند سه تا لشکری است و سه تا کشوری خدمات لشکری عمارتست از اوّلاً فرمانده کلّ قوی (ایران سپاهند)، ثانیاً سردار سواران (أسپید^(۴))، ثالثاً رئیس محار

۱ - مهر شاپور در زمان یزدگرد اول ارگند بود

۲ - البته حواسدگان محاطر دارند که بیش کفتم در زمان پهلویان خاندان سورین بود که با دودّه شاهی قرابت داشت و این کار را انجام میداد

۳ - طبری در موقع ذکر این واقعه نگمان اینکه آیین چنان بوده که همیشه موبدان موبد تاج را بر سر هر شاهی که نتجت می نشیند نگذارد میگوید « موبدان موبد الموگُل کان بعقد التاج علی رأس کلّ ملک یملك »

۴ - کلمه اسپید علی الطاهر عموماً برهه سر کردگان سواران غیر ایرانی که در زیر بیرق ایرانیان خدمت میکردند اطلاق میشود امیر بدوی عربی را بر می بینم که این عنوان را داشته است .

ودخاير (ايران ابارك بند) كه هفتمين رتبه در فهرست ثنوفيلاكټوس است. اگر گفته پروكويوس كه ميگويد منصب خَمارِگَسَس (يعني سترايگَسَس) مصبي بود كه ميراث مخصوص يكي از خاندانها بود بتوان اعتماد و اتكاء كرد ميتوان فرص نمود كه اين كلمه نام ديگر فر مانده كل قوي بوده است (۱). خدمات كشوري عبارتست از اولاً رئيس كل امور كشوري - لقب نالسه مهمي است - ثانياً قاضي دعاوي، ثالثاً موكل حمايت اموال و ناظر خراين شاهي (۲).

§ ۵۴ قطع و حكم نايكه هريك از اين اعمال مكدام خاندان مربوط بود مشكل است. معلومست كه منصب ارگند خاص خاندان ساساني بود و احتمال بيز ميتوان داد كه مقام ايران سپاهمد محاندان اسپهد متعلق بود. آخر الامر از آنجا كه اسماء سورين و مهران عالماً در مورد صاحبان ماصب لشكري ايران مي آيد

۱- كمارنگ (تلطص اصلي ايراني كلمه خمارگس) چون عالماً مقام سرران (يعني حافظ نهر) داشت بايستي از مرداني باشد كه در خدمت نظام تجربهٔ سيار کرده و كار كشته شده باشد كلمه كمارنگ در فارسي يعني «حاكم ولايت» شده است. در زمان پردگرد سؤم و ايام كارزار با عرب عنوان سرران طوس را كمارنگ صط کرده اند (ثعالي و ملادري)

۲- حبال نيكم كه اين آخري همان «متولي ديوان خراج» يعني واستريوشان سالار باشد. طري در موقع ذكر بزرگترين اعمالی كه مهربرسي بزرگرمادار براي سه پسر خود حاصل كرد ميگويد پسر دوم او ماه گشسب در طول مدت شاهشاهي هرامگور شاعل مقام واستريوشان سالار بود. اگر اين شعل ارثي بود بايستي كه نارشد اولاد واگندار شود گمان بيقيدي بطري ميتوان برد (چنانكه در حاي ديگر پسران را ترتيب ديگري نام ميرد ولي در آنجا ماه گشسب پكسره آخر ارهمه ذكر شده است) ليكن اگر فرص كنيم كه ماه گشسب ارشد اولاد بود و ارآن سب مقام واستريوشان سالاري را ميراث يافت نالتم بايست گفت كه مهربرسي و پدر او براره بر قبل از او اين شعل را داشته اند. علاوه ديوري خُسسادُ ريش نامي را بعد از سرگك بردگرد اول يعني در حيات مهربرسي «كاس خراج» ميخواند كه بي شك مقصود واستريوشان سالار است و باز اگر كسي بگويد كه ديوري از مآخذ در درجهٔ اول اعتبار بيست اين اشكال باقي ميانده كه ماه گشسب بمقامي كه ميراث در خاندان او باشد در حيات پدر خود نائل شد و من گمان نيكم كسي حق فرص اين امر را داشته باشد سار مقدمات مذکور شعل ارثي كه در اينجا مقصود است شعل و سپهران همارگار بايد باشد يعني «موكل حمايت خراج و سپهران». صاحب اين مرتبه در مآخذ ارمني مذکور است و در يك موردی در آنجا گفته شده است كه خراج اسپاهان در حابهٔ او جمع شده بود.

شاید بتوان ازان استدلال کرد که هر يك ازین دو نسل یکی از دو منصب لشکری دیگر را داشته اند. اما این فقط فرصی است که برهانی بران نداریم. لیکن در باب توزیع خدمات کشوری مطلقاً هیچ نمیدانیم.

§ ۵۵ راستست که چنانکه ملحوظ شد اشغال ارثی - سخن درباره خود شاهنشاهی بیست - مقامات و شغل‌های بسیار مهم و ممتاز بوده است لیکن ارفع و اهم آنها بوده است. چون اگر بنا میشد که بررگترین عمل و مقام مملکت یعنی منصب وزیر اعظم (صدر اعظم، رئیس الوزراء) نارت منتقل شود نقسمی که شاه در انتخاب این مستشار خود رایی نداشته باشد و منتهی کاری که میتواندست کرد این باشد که وزیر اعظم خویش را کشته پسر ارشد او را بجایش نگذارد با حکومت مستندة مطلقه که منمای دولت ایران بود منافات داشت و باندک مدتی باعث تهاهی مملکت میشد (۱) اشغال ارثی در شاهنشاهی ساسانیان مقامات افتخاری بود که بر رؤساء همت خاندان مبرر نشان امتیازی که بر سایرین داشتند تعلق داشت (۲)، اما قدرت همه

۱ - این خود دلیلی دیگر است بر اینکه ششمین شعل از فهرستی که ژنوفیلکتوس داده مقام وزیر مالمه مملکت (واستریوشانسالار) بوده است در دولت عرب حیره (لحمین) که سیادت شاهنشاه را بر خود قبول داشت نگفته جوهری مقام وزیر اعظم و بایب ماب ملیک که ردف خوانده میشد به بطن یربوع واگذار شده بود زیرا این بطن بیش از همه بطون و قبایل دیگر عرب ملوک حیره را آزار میدادند و عارت میکردند شعل رداقت را بایشان تعویص کردند تا از هجوم و تاراج مردم قلمروایشان دست ندارند. این همان آیین ایرایست که از حدود عقل پسند خارج شده است! چنین ترتیبی فقط در دولت کوچکی مثل حیره که سرپرستی و حمایت مملکت بررگی باقی بود امکان داشت

۲ - بعید نیست که آیین شاهان هخامنشی در عهد ساسانیان بر متداول بوده است که شاهشاهان حرم بزرگ خود را از خاندان خویش یا از شش دودمان ممتاز دیگر بگیرند کوادری از دودمان اسپهبد داشت و مادر خسرو دؤم از خاندان سپیدیار و خواهر سدوی و سظام بود. از طرف دیگر از آنجا که يك خواهر راده خسرو دؤم مهران نام داشته است معلوم میشود که شهزاده ران ساسانی ممکن بوده است که در یکی از شش خاندان شوهر روند. یوحنا مگلوبی بر سرداری سام و حتنگ و برادرش سورین را دائی خسرو دؤم می خواند [یوستی در کتاب الاسماء خود و حتنگ و سورین و سظام و سدوی هر چهار را برادر یکدیگر و از خاندان اسپهبد صسط کرده است مترجم]

ایشان مستند بعایدات تیول خودشان، و علی الخصوص در عهد سابق بر کواذ و خسرو اول مستند بشدتت بستگی ملوک الطوائفی میان ایشان و رعایایشان، و آخر الامر متکی بدین امر بود که بواسطه سهولت وصول و قرب ایشان نشاهنشاه برتری و اولویتی برای نامزد شدن خدمات رفیعه مملکتی داشته اند.

§ ۵۶ دبررمانی پس از انقراض ساسانیان و منسوخ شدن قوانین اجتماعی قدیم هنور و سپهران در فارس بحال خود باقی بوده اند این حوقل در قرن چهارم هجری مینویسد «در فارس سنتی حمیل و عادتی بیکوست که اهل بیوتات کهن را (یعنی و سپهران را، نمابعد رجوع شود) تفصیل مینهد و متممین قدیم را اکرام میکنند و در فارس حادهاها هست که اعمال دواوین ارقدیم الاّیام الی یومناهدا در میان ایشان بارث منتقل میشود» مسعودی بیر اهل البیوتات فارس را ذکر می کند (۱).

[مترجم مناسب دانست که درین موضع شرح دلیل را که مشافهه ار آفای پرفسور هر تسنلد استعاده نموده است بفراید سیروس مورّح ارمی که از زمان خسرو پرویز تارمان فتوح عرب میریسته و تاریخی اربوع فتوح البلدان در باب اواخر ساسانیان و اوائل اسلام نوشته گوید دیوان محاسبات و اسپهرکان در اصفهان بوده، بلادری بیر در ضمن احمار فتح اصفهان آورده است که «اشراف اهل اصفهان پس از فتح جی بر خود پیسندید که جریه بیر دارند و اسلام آوردند و نادای حراح تن در دادند» و مراد اریں اشراف همان و اسپهرکان مدکور در حبر سیروس است و اربا که در کتاب پهلوی «آیین نامه نوشتن» میگوید که از القاب ولی عهد و اسپهر است معلوم میشود که و اسپهرکان بر همان معنی که امروزه از لفظ شاهرادگان فهمیده میشود اطلاق میشده است و چون همدان حکومت نشین خاندان قارن پهلوی بوده و بهاوند اقطاع خاندان سورین پهلوی بعض مورّحین دوره اسلامی (من جمله ابن المقفع

۱ - بعد بار ناین مطلب خواهیم پرداخت .

وحره اصفهانی) همدان و مهاوند و اصفهان وری و آذربایجان را بلاد فهلو یا فهله دانسته اند و حال آنکه فهلو منحصرأ ایالت خراسان و قهستان بوده و اینکه یاقوت از قول حره اصفهانی در دبل کلمه اسیدرستاق و جوسف (ط . حوسف) این دو موصع را جزء بلاد فهله گفته و بیز حمیص کرمان را حد فهلو دانسته کا لا صحیح است]

وزرگان

۵۷۵ در قسمتی از تاریخ ساسانیان که در تاریخ طبری برای ما مانده تقریباً در هر صفحه بلفظ «زرگان و نژادگان» بر میخوریم. هر بار که شاه نوی بر تخت نشسته است «زرگان و نژادگان» برای عرض طاعت خویش و شنیدن بیانات او که بدان حلب قلب ملت میکند جمع شده اند «مهان و نژادگان» اند که اردشیر دوم را خلع کرد، ایشاند که شاپور سوم را کشتند، چندتن از «زرگان و نژادگان» سخن یکی کردند و دل بران بهادند که از ذریه پردگرد اول کسی را بر تخت نشاند و «مهران و نژادگان» اند که مداکرات بعد را نا مندر ملک عرب در خصوص حالشینی شاه می کنند. گاهی بترتیب «مهان و آزاده مردان» بر میخوریم. تعیرات عربی اهل الیوتات (نژادگان) و العطاء (زرگان، مهان) و الاشراف (آزاده نژادان) ترجمه ادبی و معادلهای الفاظ پهلوی و سپهران و زرگان و آزادان است (۱) چمدناری هم تنها نام «زرگان» برده میشود. بر حسب عملی که در تاریخ عهد ساسانی از «زرگان» مشهود است و بمناسبت اینکه می بینیم مرتباً در جنب اسم بحماء تیولدار مدکورند شکی در مفهوم کلمه برای ما نمی ماند ایشان صاحبان مراتب عظیمه مملکت و اعظم رجال دیوانی اند

۱ - اهل الیوتات کاملاً معادل صعه آرامی «رنتالآن» است که چنانکه سابق گفتیم علامت و رسم و سپهران است شیوه هروارش آزادان را باید دانست که اینجا مخصوصاً بر صیف اسواران (= Les Chevaliers) اطلاق میشود - در میان ترکیات محاس که در تاریخ طبری [و تحارب الامم] هست الوحوه و العطاء یعنی و جهاء و زرگان بر دیده میشود.

§ ۵۸. مادران فهرست اعظم صاحبان اعمال اداره مرکزی باید از مسعودی ممنون باشیم که فقره‌ای را که سابق بدان اشاره شد تعلیق کرده است. مشارالیه در کتاب التنسیه والأشراف میگوید که ارفع ارباب مراتب دولتی ایرانیان پنج‌اند: اول موبدان موبد (اعظم روحانیان)، دوم وررگفرماندار (صدر اعظم)، سوم سپاهمد (سپهسالار)، چهارم دویرد (حافظ دفاتر، کاتب)، پنجم هوتخش بند که واستریش بد نیر نامیده میشود («حافظ همه آنان که کاردستی میکنند» از قبیل نندگان و برریگران و ناررگانان و غیرهم)، و مسعودی میگوید که این پنج تن مدبران و مدیران امور مملکت و وسائط میان شاه و رعیت بودند و بتعبیر ما هیئت وررای مملکت را اینان تشکیل میدادند. ایشان نمایندگان و سران طبقات اربعه‌اند بعلایه نماینده شاه، و چیری که باید توجه کرد اینکه نماینده شاه بعد از بررگ روحانیان ذکر شده است. مسعودی «صاحبان ثور» یعنی سررئانان را نیز نام میرد که چهار تن بودند و هر یک بر یکی ارحبات اصلیة مملکت حکم میرانده‌اند. مأحد مسعودی برای این مطلب يك سالنامه رسمی قدیم (گاهنامک) است و اظہر آنست که ایرانیان که طبعاً محافظ آیین‌اند در طی قرون نظم و ترتیبی را که سنت اولیان بوده است بدون مراعات و التفات تبعیراتی که مرور زمان در روابط سیاسی و اجتماعی حادث شده است درین گاهنامه لارم الأحرار صط و حفظ میکرده‌اند.

§ ۵۹. الیعقوبی فهرستی اراهم مناصب و درجات دولت ساسانی بدون تصریح آنها که حرء هیئت ورراء است و بدون تمییز میان اشراف درجه اول و اعیان درجه دوم در کتاب تاریخ خویش آورده است. مع هدا ترتیبی که در تعداد مراتب رعایت کرده است تقریباً موافق بوده است با حالت واقعی آنها در زمان خسرو اول. مشارالیه بعد از شاهنشاه بلافاصله وررگفرماندار را نام میرد، سپس موبدان موبدرا، پس هیرند [ان هیرند] یعنی «پاسدار آتش» (= قییم النار) را، بعد دویردرا

و آخر الأمر سپاهبذ را که زیر دست او پادگوسپان است (۱) رئیس ولایت (بلد) مروان نامیده میشود، رئیس شهرستان (کورء) شهریک، سرهنگان سپاه را اساوره (درمقابل صیغه جمع اسواران یا اسپوارگان پهلوی)، و صاحبان مطالب را شاهریشت (۲)، و صاحب دیوان را مردمان ند (۳) (۲) میخواند.

§ ۶۰ آخر الأمر مآخذ دیگری غیر ازین دو اطلاعاتی دربارهٔ ترکیب هیئت وزراء شاهنشاه بمانماید. نگفته شهرستانی مردک، مؤسس کیش اشتراکی و اباحی مشهور، معبود خود را چنان میدنداشته است که درعالم علوی بر کرسی حویش نشسته همچنانکه خسرو (۳) درعالم سفلی می نشیند و در برابر او چهار قوهٔ باطنیه هستند چنانکه در برابر خسرو چهار کسند موبدان موبد، هیرندان هیرند، سپاهبذ، رامشگر (معنی) (۴). واضح است که این آخریں در دولت ایران در میان مراتب عظیمه جای نداشته است. ما ارایسکه موسیقی در نظر مردکیان در دستگاه جدا همان قدر قرب داشت که در نظر مانویان، معلوم میشود که «مغنی» در درجات و مراتب علوی دینی مردکی بجای یکی از مراتب تدبیرعالی مقام شاه، و بحتمل که بجای

۱ - این مستلزم وجود چهار سپاهبذ است چنانکه چهار پادگوسپان هست و ازین جا معلوم میشود که فهرستی که یعقوبی آورده متعلق بمآقل زمان خسرو اول نیست: چه او بود که خدمت متعلق بیک نر ایران سپاهبذ را بچهار مقام بحسب جهات اربعهٔ اصلیه بدل کرد.

۲ - مردمان ند - مترجم گوید در اصل کتاب یعقوبی المرادمارع بوده است و چیری شمه باین لفظ درتخاراب الامم هست که ارامارع صبط شده و گوید که وی ناب روح فرماندار بود، پس مردمان ند که هوتسمادر حواشی تاریخ یعقوبی حدس رده و استاد کریستنسن از او گرفته نباید قرائت درست باشد.

۳ - یعنی شاه ایرانیان، مردکیت در زمان سلطنت قباد و خود مردک طاهر آقل ارحلوس خسرو اول مرده است. در استعمال عرب نام خسرو (کسری) عواذیت که بر همهٔ شاهان ساسانی اطلاق میشود چنانکه یعقوبی در فخره ای که قدری از آن را استخراج و نقل کردیم صریح مکتوبند.

۴ - تشه عالم علوی بسفلی در ایران بی نظیر نیست، در کتاب سدهشن پهلوی چرخ برین را چنین وا نمود کرده است که میان چهار سپاهبذ قسمت شده همچنانکه مملکت ایران تقسیم شده است.

صدر اعظم، گذاشته شده است؛ مخصوصاً بدین اعتبار که رامشگران فی نفس الامر در دربار درجه رفیعی داشتند. بقول مسعودی^(۱) اردشیر پاپکان خاصگیان سلطنتی را همت طبقه ترتیب داد^(۲). کلیتاً ارباب تدبیر و کسانی که زمام امور مملکت در کف کفایت ایشان است، و حصول مشورت و امر و نهی و وضع و اجرای قوانین منوط بدیشان، در چهار طبقه اول قرار دارند اول وزیران، دوم موبدان موبد قاصی القصة و قیم امور دین و رئیس هیردان، سوم چهار سپاهند که عمده اصحاب تدبیر مملکت و هر یک صاحب رُعی از مملکت اند، چهارم چهار مرمران که هر یک نایب یکی از سپاهندان است سپس همه اهل فن موسیقی از اصناف حنیاگران و رامشگران و بوارندگان و خوانندگان و سایر اهل هرل و طرب را در یک طبقه قرارداد^(۳). آنگاه میگوید که هرام گور (هرام بهجم) ترتیب اصناف مغنیان را تعبیر داد و خسرو اول آن را نحالی که در زمان اردشیر بود نار گردانید. — طبری روایت میکند که خسرو دوم روری که بنای سنی در کنار دجله بنیاید رسیده بود فرمود که بران فرش افکندند و وساده ها سهادند و گل و گیاه آوردند و «مرزمانان و بوارندگان» بر او گرد آمدند پس بیرون آمده بران نشست^(۴)

§ ۶۱ از مقایسه این مقدمات مختلف بدین نتیجه میرسیم که چهار یا پنج

۱ - در مروح الذهب در احوال اردشیر پاپکان برای صورتهای مختلفی که از بررکتین ارباب مراتب داده شده رجوع شود مقاله انتقادی آقای شتاین در «سالنامه» ۱۹۲۰ یوان حدید و روم شرقی .

۲ - سنت روات بر اینست که همیشه وضع آیینهای سیاسی و اجتماعی را سرسلسله ها ست دهند نامه تسر را بر بنیید مسعودی اینجا (بحلاف ترتب درجات و مراتب که بر حسب سنت و روایت در التنبیه والاشراف ذکر کرده) طبقه سندی را بوصفی آورده است که بیشتر ناپه رستی که یعقوبی ضبط نموده موافقت دارد تنها فرقی که هست اینکه در اینجا «وراء» بصیغه جمع آمده و نام هیردا اگر (که کارش صمیمه اعمال موبدان موبد شده) درین نیست

۳ - مسعودی دو طبقه احیر ار همت طقه، را دیگر نام برده است

۴ - حتی در صورتیکه در صحت و اصالت حرثیات این روایت هم شکی عارض شود وصف کلی وضع تمدن که از آن مکشوف میگردد یقیناً صحیح است. باید دانست که کلمه مرارنه در مقولات عربی بسا هست که بمعنی کلیه بزرگان دربار ایران استعمال شده است.

مستخدم عالی‌مقام دولت که يك بوع هیئت و رراء تشکیل میدادند «روبروی شاهنشاه» بودند. شاید برحسب ازمنهٔ مختلفه در افراد این هیئت و عدد آنها تغییری حاصل شده باشد و رر کهر ماذار و موبذان موبد همیشه بجای خودند. هیرندان هیرند که «مرتمه‌ای شنیه مرتمهٔ موبذان موبد بوده» گویا جرء آن یدر بوده است. اما ظاهر آست که صاحب این مرتمه همیشه موجود بوده است زیرا موبذان موبذرا گناهست که بصفت رئیس هیرندان یر نام میرند و وقتیکه وظایف و خدمات ایران سپاهند یگانه را حسرو اول میان چهار سپاهند تقسیم کرد، و ایناں اران پس هم حکام بودند و هم سرداران، وضع ایشان در میان اطرافیان و مشیران شاه باید تغییری کرده باشد. آحر الامر رئیس کل مالیه (واستریوشانسالار) و کاتب اعظم مملکت (ایران دیویرند) یر اگر در تمامی دورهٔ ساسانیان جرء صاحبان مراتب عالییه شمرده نمیشده اند فرص میتوان کرد که در بعضی ارمنه شمرده شده باشند.

§ ۶۲. صدر اعظم در ابتدا هزار بند خوانده میشد در همان زمان هخامنشیان هرازیپت (حلیار^۱ حس بیونایی که اصلاً بمعنی سر کردهٔ يك فوح هرازیپت از یاسانان است) اعظم موطه بین مملکت شده بود که شاه امور دولت را بوسیلهٔ او میچرخاند^(۱). این اسم سراسر عصر پهلویان را طی کرده و بدورهٔ ساسانی پیوسته است. آرامنه صدر اعظم ایران را بنام هزر پت دزن آرناسن («هراند دربار ایران») خوانده اند و در نامه‌ای به مهر برسی وزیر اعظم یرد کرد دوّم او را «هراند ایران و جر ایران»^(۲) لقب میدهند و حال آنکه خود او

۱ - بص قول یکی از مورخین است که «خلیارخس که دوّمین درجهٔ مملکت را داشت» یر بی بعد از شاه او شخص اول مملکت بود. در زمان اسکندر کبر بحسب هیتستون و بعدها یرد نکاس این منصب را داشت. آنطیپاتروس در زمان سلطنت پلوسپرخس منصب خلیارخس را به گسنسروس داد و دیودوروس درین مورد مگوید که حلیارخس بحسبین و بزرگترین منصب در دربار شاهان ایران است.

۲ - نشیه بعنوان شاه ایران «شاه‌شاه ایران و ایران»

درنامه‌ای که بارمیان نوشته است عنوان «وزرگفرمذار»^(۱) ایران و «جرایران»
 بخود داده است و ازطبری نیز معلوم میشود که اسم رسمی مرثئه او همین بوده و فقرات
 سابق الذکر مسعودی و یعقوبی نیز بخوبی ثابت میکنند که عنوان وزیرگفرمذار تا
 آخر عهد ساسانیان لقب رسمی وزیرالوزراء بوده است

عنوان *دَرَهْمَدَرَزْبَد* (یعنی مشیریا ناصح دربار) نیز که الیشاؤس مورخ ارمنی
 بین موبدان موبد و ایران سپاهند نام میبرد نظری آید که لقب دیگر وزیرگفرمذار
 بوده است (مقاله مسیو شتین در «سالنامه ۱۹۲۰ یونان جدید و روم شرقی»
Byzantinisch-neugriechische Jahrbücher ص ۵۴ دیده شود).

§ ۶۳. ازحلقه کسانی که باین منصب رسیده‌اند و در تاریخ مذکور و بر ما معروفند
 آرسام است در عهد اردشیراول، کات در عهد شاپور دوم، خسرو بردگرد در عهد
 بردگرد اول، مهر برسی ملقب به رار بنده («کسی که هزار بنده دارد») در عهد
 بردگرد اول و بهرام پنجم، سورین پهلو در عهد بهرام پنجم، و وزیرگمهر (در
 فرس جدید «بزرگمهر») که در حکمت سمر است اما وجود او بمنزله شخص
 تاریخی معلوم نیست پراصل داشته باشد،^(۲) در عهد خسرو اول.

§ ۶۴. درباب دامنه اختیار و میران اقتدار وزیرگفرمذار اطلاعات مستقیم
 کم داریم بگفته معلوم است که وی نایستی امور مملکت را در تحت نظارت شاه
 و حتی غالب آنها را به او پیش خود بلکه بعد از آنکه اول شخص شاه در آن باب

۱ - در ارمنی *وَزْرَگْ هَرَمَه* [تر] معنی آن فرمانده برک است. کلمه فرماندار («آمر»،
 «حاکم») تنهایی نیز بر یکی از مراتب عالی روحانیان پارسی که خوبی میتوان گفت کدامت
 اطلاق میشود

۲ - آقای استاد کریستنسن مدتها بعد از تألیف این کتاب رساله‌ای نوشته و در آن در صدد
 اثبات این مطلب برآمده است که بزرگمهر اسامه‌ای همان برویه (نردین مهر) تاریخی است
 که نام او ناکلیله و دمنه مربوط است. این رساله را آقای عبدالحسین خان میکده فارسی ترجمه
 کرده و قطع بر رسیده است (مترجم).

دستوری داد و سخنی گفتم انجام دهد، بشارتِ آخری هم وزیر تفویض است و هم وزیر تنقید. علاوه چون شاه بسریا بجمک می‌رود وی تا هنگام نارگشتنش باید جانشینش باشد. وزارت مختار و سفارت غیر عادی بدربار دول دیگر نیز از جمله کارهایی بود که ناو تعلق می‌گرفت. فرماندهی لشکر و سمرهای نظامی نیز ممکن بود ناو رجوع شود. نازی وی بمرله مستشار عمده شاه بر تمامی اطراف و اقسام امور دولت احاطه داشت و در هر کاری می‌توانست مداخله کند. وزیر کفر مآدانِ کامل بطور دلخواه مردی بود در فرهنگ و ادب تمام، در همه رفتار و کردار خویش برترین مردان و مقدم بر اقران، جامع خصال علو نفس و دور بینی، حادق در حکمت عملی و نظری^(۱) و مستوحب آنکه رعیت ارو متوقع باشند که در مراسم شاه نمود کنند و احلاق بد او را باصلاح آورد.

§ ۶۵ علاوه بر این شعل صدارت لشکلی که در زمان خلافت متعارف بود و در همه دول اسلامی معاصر حلما یا پس از ایشان نیز بهمان شکل حفظ شده است اقتباس مستقیم است از دولت ساسانی، و لذا بیانات مسلمینی که واقف بر مور سیاست و عالم به اصول مملکتداری اند در باره منصب وزیر الورراء عموماً وصف بر حفر مآدان ایراست. بقول ماوردی وزیر تفویض بر جمیع اعمال و امور عامه که تحت قدرت خلیفه است از امر و بهی و رسیدگی بمطالم و رفتن بجهاد و جمک و اجرای تدابیری که اندیشیده است یا واگذار کردن هر يك از این امور بکسی که صلاح میداند بدون استثناء ولایت عام و اختیار تام دارد تنها بدین شرط که هر تدبیری که می‌اندیشد و هر فرمانی که در حل و عقد و عزل و نصب صادر می‌کند بنظر خلیفه برساند تا عدم استقلال و استبداد او و مطاوعتش از خلیفه معلوم گردد. خلیفه نیز مکلف است که تمامی افعال وزیر خود و تدابیری را که وی در

۱ - از نوع بر حفر حکم، [برای آنکه درست شناخته شود که بر گهر را ایرانیان چگونه شخصی میدادند رساله‌ای که خود آقای پرفسر کریستنسن بران فراسه تألیف کرده‌اند و فارسی بر ترجمه شده است دیده شود] .

امور کرده است برسد و تفتیش کند تا آنچه صوابست محال خویش گذارد و آنچه ناصواب بوده است حبران نماید هر چه ارحلیفه جایز است از وزیر نیز بلاحدّ رواست حر سه امر یکی این که مادون بدست ولی عهد و نایب برای خود تعیین کند، دیگر اینکه حلیفه حق دارد از مردم معاف حواستن از امامت بخواند و کناره گیری کند و وزیر این حق را ندارد (زیرا که وزیر را حلیفه تعیین کرده به مردم)، سوم اینکه حلیفه میتواند کسانی را که وزیر بر امور گماشته است عزل کند اما وزیر باید (بی ادن خصوصی) منصوبین خلیفه را از کار بردارد. اریں سه شرط مطلب دوم از مستحدثات خلافت است که مننی بر دحالت عامه در امر اداره مملکت است، لیکن تقطع نظر اریں نکته سبت میان شاهنشاه و وررگهر مادار جوهرآ همانست که بعد ها میان حلیفه و وزیر اعظم بود. در کتاب عربی مسمی بدستور الورراء آمده است که « شاهان ایران بدش ار سایر ملوک بوررای خود حرمت میگذاشتند و میگفتند وزیر است که امور ما امرتب میدارد، وی زیت سلطمت ما و ربان گویای ماست و سمشیری است که برای قتل دشمن خویش در مملکت دور دست آماده داریم »

§ ۶۶ وررگهر مادار اریبی، ماسد شنبیه عربیش، یک بوع « همه کاره » بوده است حاتم شهنشاهی بدست او بوده و کارهای دولت را اداره میبموده است اما علاوه بر شعل و عمل سیاسی خود مکلفست که هر گاه شاه حاجت بعدای روحانی دارد او را پند و اندرز دهد و در بعض مواقع دیگر خاطرش را مشعول و مسرور دارد و وزیر باید واقف بعلوم بسیار و عالم بحکایات و اسماور و اوان باشد، در اقسام ناربها و ریاضتها ماهر و بشعر و موسیقی حمیر باشد، از رار ستاره و استتباط احکام نجومی آگاه و در فن طت بیر حادق باشد تا اگر مخدوم را مرصی عارض شود او را علاج تواند کرد

§ ۶۷ همبیکه دین ررنتت ار مهد اصلی خود در شمال و مشرق ایران معرب رسید و مرکر تاره ای در بلاد ماد برای آن بو خود آمد قدیله معان ار اهل این بواحی نکهات و احرای امور مدهمی مشتمل شدند وقتی که هو و خستتر (بیوانی

گُواکَسَرِس (بربلاد ماز شاهی داشت ظاهراً حال و وضع این طور بوده است.
 کلمه مع بجای کلمه آثر و ای اوستائی نام عموم روحایان شد ولی باز مغان خود را قبیله
 واحدی می انگاشتند و در زمان ساسانیان نیز طبقه خاصی خوانده شده اند که
 بقول آ میادوس « اریک قبیله بخصوص اند و وجود خویش را وقف خدمت ایردان
 نموده اند » مروررمان در میان مغان صنف اعلی و اصلی (شبه طبقه اُسقفی
 نسبت نکشیشان مسیحی) بوجود آمد که هریک از ایشان معیت نامیده میشد که
 بعد موعند و موند شده است (۱)

§ ۶۸ در دولت ساسانی روحایان پانپای نژادگان اقطاعی میرفتند چنانکه
 گفتی باهم متفق شده اند، و در دوره انحطاط سلطنت عموماً این دو طبقه بخلاف
 شاه برمیخواستند اما همواره خود را چنان ارهم دور می گرفتند که گفتی هریک
 از دو طبقه جدا گانه ارتقاء می پذیرد و بنفسها رونکمال می رود از اعضاء اعظم
 بیوات شرف در دوره ساسانی که بر ما معروفند در حد علم من هیچکس موندشده
 است (۲) اصحاب دین در همه اوقات از قبیله معان می آمده اند و طبیعی است
 که این قبیله در طی قرون نمو و انبساط حاصل کرده است (۳) و معان نیز برای
 خود شجره نسی معادل شجره نسب خاندانهای شرف طلب کردند که تاریخ
 بلند آواره داستانی بنیوند در حالی که ساسانیان نسب خود را - بواسطه
 هخامنشیان - به گوی و شتاسپ حامی رزشت می رسانند و غالب خاندانهای
 بزرگ دیگر بتوسط اشکابیان (وهخامنشیان) بهمین جد می رسند سرسلسله تخته
 بزرگ موبدان، شاه موشچهر داستانی ارسلسله فردات (پیشداد) بوده است که
 اقدم اروشتاسپ است بر حسب ندهش همه موبدان نامدار مملکت اریک دوده

۱ - نویسندگان یونانی و لاتینی مگوس را در همه معان و معدان بدون هیچ فرق اطلاق می کنند
 بخلاف نویسندگان عرب و ایرانی دایره شمول لفظ موند را توسعه داده عالمی همگی مدارح
 روحایان رزشتی اطلاق می کنند

۲ - مقولست که روانداد پسر مهر رسی (ارتخته سپندیار) هیرندان هیرند شد.

۳ - ماسد سبت سادات در مذهب شعبه.

وازیشت منوشچهر بوده اند^(۱)؛

§ ۶۹ در زمان شاپور دوم نیز هنوز بلاد ماد و علی الاخص آذربایجان سرزمین مغان بوده است ایشان در اسحا اراضی حاصلخیز و خانه های بیلاقی که محاط بدیواری بود^(۲) داشتند و بآیین وقابون خویش در اسحا میزیستند و خلاصه آنکه درجه علیای اصحاب دین بی شك ارضیاع و عقار نصیب وافر داشته اند.

§ ۷۰ مهتر کلیه موبدان و حر اعظم یا پاپ یا حجت عام و نایب امام ملت رادشتیه موبدان موبذ بود اولین کسی که میشنومیم که شاغل این مقام دینی شده است مردی یا هر^(۳) نام است که بگفته طبری اردشیر اول او را موبدان موبذ گردید احتمال قوی میتوان داد که این عمل سابق بر این نیز وجود داشته است اما قدر و اعتبار عظیمی که یافته است تنها ارهنگامی بوده است که دین ررتشتی مذهب رسمی دولت شد

§ ۷۱ چند تن موبدان موبذ دیگر که معروفند عبارتند از بهک و جانشین او آدیباد مار سبمدان در زمان شاپور دوم و چندی بعد مهر و راز و مهر آکاوید § ۷۲. موبدان موبذ ریاست عالیة کلیه امور دینی را حائر بوده و رأی قاطع و فتوای آخری را در مسائل نظری راجع بانمان و خدا شناسی و مسائل عملی مربوط سیاست دین اومی نایستی بدهد و بنا برین می نایست که تربیت و تعلیم و تهذیب کامل یافته باشد. ایشاؤس مورخ ارمی موبدان موبذی را ذکر می کند که بواسطه اطلاع و حررت کاملی که در دانش دین داشت ناقت هتکدین (یعنی « دانای همگی دین ») ملقب شده بود. وی هر بیح نامه ای را که حاوی کلیه شرایع و عقاید معان

۱ - فصل سی و پنجم، درین خانام چند تن موبدان موبذ که در زمان ساسانیان از همه اشهر بودند و همچنین نام چند تن از مشاهیر موبدان که معاصر نا آخرین محرر کتاب بوده اند رده شده است - مع ذلك باید گفت که خاندان قارن نیز بر حسب شجره نسی که طبری از آن ذکر میکند همین منوشچهر را سر سلسله خویش شمرده است

۲ - بررگان دین در پناه مقام قدس و روحانیت خویش بوده اند

بود خوانده بود ۱۰۰ تپیر کیش، نژادیت، بهلویک (آیین «پهلوی») و پارسکدین (یعنی «دین پارسی»); و اضافه بر این سادسی را که مگپت (یعنی موند) نامیده می شد (۱).

§ ۷۳ عزل و نصب عمال دینی بی شک ناموبدان موند بود از طرف دیگر قریب یقین است که خود او را شاه معین میکرده است وی بناسیس انجمنهایی برای فحص عقاید و شکنجه بددیمان مخصوصاً در خطه‌هایی که در مخالفت با دین قویم قیام شدید میشود مساعدت می کرده (۲) در هر موردی که پای دین در میاست وی مشاور شاهست - یا باید باشد و عموماً از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست میتواند نفوذ عظیمی در کئیته امور مملکت نگار برد (۳)

§ ۷۴. حال و وضع هیرندان هیرند نایب و صوح معلوم نیست. هیرند در اوستا شکل ایشر پیدیش (۴) و بمعنی مؤدب و مرتبی آنرواں یا مدبر یک دستان خاص ایشان موجود است در ارمنه جدیده بمعنی آخر بن درجه ار مدارح مذهبی است که بالطبع عدد ایشان از افراد همه درجات دیگر بیشتر است (۵) و ظاهراً حال و وضع در زمان اشاء مآحد عمده طبری یعنی در اواخر عهد ساسانی بر چنین

۱ - مترحم گوید این فقره در اصل عیباً همین طور است. مترحمه ای که مسیولانکلوا ارکتاب الشاؤس کرده بر رجوع کردم حاصل مطلب و جوهر عبارت همین است و مسیولانکلوا در حاشیه نوشته است که این عبارت راستی مشکل است و مراد الشاؤس ایست که کتب مقدسه معان از بیح حره یا قسم سرگست و این رئیس معان همه را میداست و از مرتبه موندی در گذشته لقب هتکدین یافته بود.

۲ - رجوع شود بسج ۱۵۰ و بعد راجع بدین و داد

۳ - اعمال مهتی که فردوسی همیشه موندان موند بست داده است دیده شود بر رجوع شود به پایة الأرب که موندان موند در دو مورد وصیتنامه شاه متوقی را گشوده در برابر پسر و حاشیای او میخواند در ناب دحالتی که موندان موند در بعض ارمنه در انتخاب شاه داشته است ما بعد رجوع شود، در تاریخ طبری آمده است که در یک مورد شاه در حضور موندان موند نگناهان خویش اقرار نموده توبه میکند.

۴ - در کتیبه های ساسانی ایشر پیت.

۵ - همبکه معنی معنی معرفت خود را بکتب مقدسه و آیینها، عموماً در سن پاورده، شان داد هیرند میشود که از آن پس قابل و صالح برای انجام خدمات مذهبی میگردد. کار هیرند و مهتر او موند از قسب ترکیه و تظهر مردم است

بوده است. طبری نقل میکند که خسرو دوم فرمود آتشکده هائی ساختند و در آنها دوازده هزار هیرید برای رزمه گذاشتند^(۱) اما گویا هیریدان دیگری نیز بوده اند که حال و وضع ایشان جز این بوده است و مرتبی داشته اند. هیرید را صاحب فرهنگ فارسی برهان قاطع چنین تفسیر کرده است. « ۱. خادم و خدمتکار آتشکده، ۲. قاصی و معنی گران؛ بعضی خداوند و بزرگ و حاکم آتشکده را میگویند و بعضی آتش پرست هم آمده است و صوفی مرتاض را نیز گویند که ریاضت کشی باشد ». شاهد دیگری بر مزایائی که هیریداران برخوردار بوده است این امر است که در صدر اسلام هنگامی که عرب بفتح ایالت فارس رفته بودند یکسره هیریدان بمنزلت یک نوع امیر و حاکم والی این ولایت بوده است. از ملاحظه این اوصاف حاصل میشود میتوان فهمید که منصب هیریدان هیرید یکی از اعظم ماصب و قریب بمنزله موبدان موبد بوده است. مع هذا فرق میان اشغال موبد و اعمال هیرید را نمیتوان معین کرد. ممکن که وظیفه عمده هیرید اداره صیاع محتص محوره روحانیت بوده است.

§ ۷۵ از جمله کسانی که بمنصب هیریدان هیرید رسیده اند اسم دوتن نما رسیده است. یکی تاسر مساعد اردشیر اول در نظم و ترتیب امور دین رسمی مملکت، و دیگری روانداد پسر مهر رسی که پدرش « اورا برای دانش دین و فقه مخصوص کرد »

§ ۷۶ تا زمان خسرو اول سپاه مملکت تسر کردگی یک نفر سردار کتل بود بعنوان اران سپاهند^(۲)، لکن سعه اختیار و لسط بد این شخص بدش از یک نفر

۱ - عدد بی شک حالی از مالمه بیست اما بهر حال معلوم میشود که در هیریدان بیستم کثیر العدد ترین هیئتی از طبقات مذهبی میگریسته اند که سایرین نازل ترین مراتب میشود. یعقوبی کلمه هیرید را « قیم النار » تفسیر میکند که مطابق میشود باصط نهایة الأرب که میگوید هیریدان هیرید شاه را اعلام داد که آتش مبارک فرو مرده است.

۲ - تمام عنوان در کارنامه اردشیر پایکان موجود است. شعل ایران سپاهند میراث بیکی از همت دودمان بررگ بعلق داشت.

«فرمانده کتل قوی» مفهوم امروزیش بود: وی تصدی وزارت جنگ و ریاست کتل قوی و مأموریت عقد صلح هر سه را با هم جمع داشت.

§ ۷۷ اما این که وی اختیار نظم و ترتیب و اداره سپاه مملکت را در دست داشته است از عضویت او در انجمن کوچک مستشاران شاه معلوم میشود. از جانب دیگر چون وی وزیر بوده جنگ از فروع اعمال او بوده است. مع هذا چنانکه ارساق مخاطر داریم اختیار وزیر کهرماقار مقررأ محدود بوده است نوعی که وی همیشه توانسته که در امور مربوط با اداره سپاه مداخله کند^(۱) و شاه نیز اغلب در شمه مهم جنگ داخل بوده وغالب شاهان ساسانی بجمک شایق بوده‌اند و در اعمال نظامی حظ او هر وید طولی داشته‌اند بنا برین میتوان فرض کرد که حال و وضع ایران سپاهمد در زمان شاهان جنگاور چندان استقلالی نداشته است.

§ ۷۸ اما در میان سرداران دوره اول عصر ساسانی هیچ ممکن بدست معلوم کرده که کدام يك ایران سپاهمد بوده‌اند گاهی ذکر سپاهمدانی برای شهرستانهای معین آمده است^(۲) و گاهی بزرگوار بوده که شاه کسارنگان و مرربانان و غیرهم را بر مابدهی و اداره جمک روانه نماید مورحین روم شرقی (بورتیقا) و ارمنی و سربانی و غیرهم بدرت اطلاع صریحی درباره عموان سرداران ایرانی میدهند سایر ارباب مناصب دولت که خدمتشان اندک خدمت نظامی دارد بزرگ گاهی بریاست کل سپاه نصب شده‌اند: در مره بسیاری سرهمگان سپاه ایرانی که فاوستوس بورتیقا در احوال اندکی وهمی حویش راجع بجمک شاپور دوم با ارمستان تعداد

۱ - رجوع شود بقره‌ای که ارکتاب دستورالورراء سابقاً نقل کردیم که شاه میگفت وزیر «تبع برکشیده ماست برای کشتن دشمنان در بلاد دور دست»، ولی این تعبیر شاید که گاهی معنی بخاریش حمل شود.

۲ - بساده‌ات ذکر اریک سپهد سواد (بن‌الهرین) میشود: سظام پس از مرگ بزرگد اول (الاحرار الطوال)، شاپور پسر بهرام در عهدکواد (نهایة الارب) محتمل است که این شعل ثانی بوده است و هر وقت که اوصاف و احوال يك کوره مقتضی آن میشده است که سپاهمدی برای آن معین شود شخصی را نامرد میکرده و میهرستاده‌اند.

میکند فی المثل مهتر دیوران و وزیر دربار و رئیس کل ارباب نیز دیده میشود
 § ۷۹. نمونه چندی از اینکه شاهنشاهان سپاهندان و ایران سپاهبندان
 و غیرهم را برای عقد مصالحه مأمور کرده و ارسال داشته اند در کتب تواریخ و
 علی الخصوص در مصنفات مورخین بورنطی دیده میشود. ازان جمله سورین
 بعقد صلح نابوبانوس امپراطور فرستاده شد؛ سیاوش ارتیشتران سالار (۱)
 و همدن سپاهبد سرحد روم برای محاوره در امر صلح میروند؛ میر میروئس (مهر
 مهرویه ؟) که آگانیاس بشایستگی او برای شوری و سراواریش برای کارزار
 علی السوی رأی داده است پیدش یوستینیاوس (ضبط طبری یحطیانوس) فرستاده
 شده است. در تاریخ یوشع ستیلیتس^۲ نسپاهبد مخصوصاً حننه رَجُل سیاسی و
 مدبر مهمات اداری و «دیپلمات» داده شده و کفایت مهمات نظامی را مرربانان
 عهده دارند

§ ۸۰. هنگامی که خسرو اول مقام ایران سپاهندی را منسوخ و چهارمهر سپاهبد
 را هر یک را بریاست ثابت لشکر ربعی از مملکت (۲) نصب کرد تغییر عمده ای پیش
 آمد خسرو دوم در موقع طعیان هرام چوبین برای قلع ماده فتنه و رام کردن
 او حاضر شد که اصلاحی را که جدش کرده بود بهم برسد و او را نشعل ایران
 سپاهندی قدیم منصوب کند اما چون هرام این پیشهاد را قبول نکرد آیین
 چهار سپاهبد محفوظ ماند

§ ۸۱. از جمله حقوق سپاهبد آن بود که ناوار بوق و شیپور داخل
 لشکرگاه شود.

§ ۸۲. مرتبه دیگری که يك درجه بالاتر از منرلت ایران سپاهبد بود ولی
 بسیار بدمدرت و استثناء شاعلی داشت شغل ارتیشتران سالار (یعنی «سالار

۱ - بحث ۸۲ در همین صفحه دیده شود

۲ - بحث ۹۲ رجوع شود.

مقاتله» است. منزلت این رتبه «فوق مرتبت سپاهند و قریب بمرتبه ارگبد» است (۱)

§ ۸۳ و استریوشانسالار «متولی دیوان حراح» است. کلمه «استریوشانسالار» یا «استربوشند» بمعنی سرکرده کشاورزان است. حراح علی الخصوص برریگران تعلق میگیرد و چون میران آن بسته محاصلخیزی و بد و خوبی رراعت کوره های مختلف بود بی شک در عهده «استریوشانسالار» بوده است که مواظب کشت و کار اراضی و آبیاری آنها باشد. بنابرین محتمل است که «استریوشانسالار» کفایت مهمات کلیه شعب مالی و فواید عامه را عهده دار بوده است. بهر حال در مآخذ اطلاعات ما دگری از هیچ عامل دیگری برای امور مالیه در میان ررراء نیامده است. وی «متولی دیوان حراح» است اما چون گفته میشود که وی هونخشه بند («سرکرده پیشه ورا») بپر خوانده میشد و آرا «حافظ کلیه کسائی که بدست کار میکنند چون مردوران و برریگران و ناررگانان و غیرهم» تفسیر میبماید فرض میتوان کرد که به تنها جمع آوری حراح بلکه حمایت مالیات سرابه (یعنی سرگریت = حرابه) بر حرء و طایف او بوده است. بالحمله شاید بود که وی ورارت مالیه و ورارت فلاحت و صماعت و تجارت را باهم داشته است.

§ ۸۴ و استریوشانسالاران معروف عمارتند ارگشسپادربندش قمل ار جلوس

۱ - ارگندعوان بطامی بود که در خاندان شاهی میراث بود (مبحث ۵۱ و ۵۲ دیده شود). - در کارنامک آمده است که «اردشیر نامو بدان هوید و ارتیشاران سردار و س آزادان و بررگان آنها نشست». بگفته پروکوپیوس قناد این شعل را که پیش او و متداول بود مخصوصاً برای پاداش دادن سردار بررگک خویش سیاوش ایجاد کرد. این صحیح نیست زیرا که بموجب آن فقره ای از تاریخ طبری که مکرر ذکر آن رفت کاردار پسر مهر برسی معروف بسیار مدت پیش از سیاوش این منصب را داشته است اما بهر حال در همه دوره ای وجود نداشته است. از این فقره که طبری میگوید سه پسر مهر برسی که سه مقام هیرندان هیرند و «استریوشان سالار» و ارتیشاران سالار را داشتند در مرتل قریب بمرتبه بدر خویش بودند معلوم میشود که پایگاه رنه های مذکور هر قدر رفیع باشد از بررگرمادار پائین تر است. گو درر از جمله بررگائی که بر محروم ساختن مهران پنجم از شاهی همداسان شدند در کتاب الاحار الطوال دیبوری بعنوان کاتب الحد نامیده شده که ممکن که مراد ارتیشاران سالار باشد.

بهرام گور، ماه گشنسپ پسر مهرنرسی در زمان بهرام گور، بز دین مسیح پرست در زمان خسرو دوم.

§ ۸۵. نفوذی که کتّاب و منشیاں دولتی (دویران) در ایران اوان بهره ور دوده اند شدیدتی است. ایرانیان همیشه نظاهر ریاد میپرداخته اند. اسناد رسمی باید مانند مکانیب خصوصی مسک مصنوع متداول اشاء شود. برای رشاقبت بیان تمثیل بشواهد علمی و حکم اخلاقی و مدهسی و اشعار و رمور و لغرها و غیرها شود و در اثناء کتّات و در عنوانات دقیقه و حرده ای از آنچه مناسب نا روابط میان نویسنده و مخاطب است فروگذار نگردد. شدت میلی که به کار بستن فصاحت و بلاغت و آرایش کلام در ادبیات پهلوی و حطه شاهان در هنگام تاح گذاری عالماً مشهود است همان اندازه و بلکه بیشتر در مکاتبت و مراسلت میان سررین محتلمه دولت ساسانی و میان دولت ایران و دول بیگانه هویدا و ملحوظ است بطای عروسی در کتّاب فارسی چهار مقاله می گوید « پیش اربن در میان ملوک عصر و حاره رورگار پیش، چون پیشدادیان و کیان و اکسره و خلفاء، رسمی بوده است که هر رسولی که فرستادندی از حکم و رمور و لغر مسائل نا او همراه کردندی و درین حالت پادشاه محتاح شدی نارباب عقل و تمییر و اصحاب رأی و تدبیر، و چند مجلس دران نشستندی و برحاستندی تا آنگاه که آن جوانها بر یک وجه قرار گرفتی و آن لغر و رمور طاهر و هویدا شدی آنگاه رسول را کسپل کردندی» (ص ۲۳ چاپ میرزا محمدحان قزوینی). « پس، اربن مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیر عاقل و فاضل مهین حمالیست از تحمّل پادشاه و بهین رفعتیست از ترفع پادشاهی» (ص ۲۵ ایضاً).

§ ۸۶. دبیری در دول اسلامی مانند وزارت تقلید کاملی است اردبیری ایرانی، و کلیات وصفی که بطای عروسی اربن صاعت در عهد خویش (قرن ششم هجری) می کند برای ادراک قدر و مقامی که دویران را در رورگار ساسانیان بوده است نکار ما میتواند آمد صاعت ایشان مشتمل بوده است بر « قیاسات خطایی و بلاعی

مشتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حيله و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و حرد گردانیدن اشغال و ساختن و حوه و عتاب و احکام و ثائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بوجه اولی و آخری ادا کرده آید. پس دبیر باید که کریم الاصل، شریف العرض، دقیق المطر، عمیق الفکر، ثاقب الرای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حطّ او فر صیبت او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب اسماء زمانه شناسد و مقادیر اهل رورگار داند (ص ۱۲ تا ۱۳ ایضاً). و باید که در ترسل و حقوق و سیاست و شعر و سبک انشاء حیر و بصیر باشد و خطی خوش و بیکو داشته باشد [فردوسی در فصل « حردمندی اردشیر و کارنامه او در باره نند و بست ریاست » میگوید

بلاعت نکه داشتندی و حط کسی کوبدی چیره بر یک نقط،
 چو برداشتی آن سخن رهنمون، شهنشاہ کردیش روری و رون.
 کسی را که کمتر بدی خط و ویر، سرفتی بدرگاه شاه اردشیر،
 سوی کارداران شدیدی نکار، قلمرن بماندی بر شهریار
 ستاینده ند شهریار اردشیر، چو دیدی بدرگاه مردی دبیر،
 «بویسنده» گفتی که «کنج آکمد»، هم از رای او ریح بپراگند،
 بدو باشد آاد شهر و سپاه، همان ریر دستان فریاد خواہ،
 دبیران چو پیوند جان مند، همه پادشا بر بهان منند. » [

§ ۸۷ پس دبیران مستوفیان و دیوانیان واقعی بودند، همه کوبه اسناد را تهیه می کردند مکاتبت و مراسلت دولت را اداره می نمودند. احکام و مباشر شاهی را بر حسب دستور العمل رسمی تحریر و تدوین میکردند دستور حُتْلُ الْقَرَى (یعنی صورت مالیات) و دفتر محاسبات دولتی را ترتیب میدادند (۱) در مکاتبت با حصان

۱ - حسرو اول « مردی از دبیران را که در نژاد کمی و مردانگی و توانگری و کار - آگاهی شایسته بود متولی دیوان جنگاوران و عارض لشکر گردانید » (طری).

شاه می بایستی که اقتضای وقت درسیاقت سخن بر مضمون اغراء و خشونت و تهدید
شما ساندند. لکن اگر شاه در بیکار معلوب میشد جان دیران او در خطر بود چنانکه
شاپور پسر اردشیر اول در سردی که در دشت هرمرجان میان اردشیر و اردوان واقع
شد داد سداد کاتب اردوان پهلوی را بنیادش نامه موهن و خشی که از جانب
خداوندگار خویش ناردشیر نوشته بود بدست خود دگشت

§ ۸۸ رئیس طمغه کثیرالعدد دیران را ایران دویربند یا دویران مهست
میخواندند و او گاهی در حزه ملارمان و حواشی شاه مذکور است (۱). و بعض
مواقع شاه او را مخدمات مربوط سفارت و گفتگوی میان دول گسیل میکرد (۲)

§ ۸۹ در تاریخ طبری ذکر « و رراء و کتاب » (در پهلوی وزیرند و دویربند)
اعلم باهم بمرله دوسته از بررگان آمده است که حای یکدیگر را میگردانند.
من حمله از يك فقره در ابتدای روزگار شاپوردو چینی استنطاق میشود که وزراء
و مستوفیان گاهی بیر بوده است که در آغار سلطنت شاه جدید عوض و تجدید
میشده اند شاید وزیرند لفظ عامی برای تسمیه همه « آبان که رو بروی شاه
بوده اند » و از آن حمله صاحبان مراتب عظیمه دبی بوده است (۲) از دیگر
مستخدمین بررگ مهر دار (رئیس دیوان حتم) و رئیس شعله سجالات و صاحب
صدقات بوده اند

-
- ۱ - یحتمل که يك دبیرند بریاست دیران هر والی بیز بوده است کلمه شهر دبیر که آفای
هفتن به « دسر مملکت » تفسیر کرده است شاید بمعنی « مهتر دیران شهرستان » سراواتر باشد.
 - ۲ - در بهایة الارب بررگورد نامی مهتر دیران خوانده شده شخصی بزرگ موحد همان کتاب
خدمت دویربندی و حکومت پایتخت را توأمأ داشته است. بطور قطع نمی توان دانست که آیا
خوابوی صاحب رسائل پردرد اول که طبری نام میرد (خوابی مهتر دیران بررگورد - طبری
فارسی) ایران دبیرند بوده یا فقط صاحب دیوان رسالت بوده است. يك آستند « رعیم و وزیر
امور مهمه ایرانیان » را یوشع استیلیتس در حوادث سال ۵۰۲ و ۵۰۳ میلادی ذکر کرده، من
میدانم میشود احتمال داد که این خدمت یکی از تأسیسات جدید روزگار خسروان بوده است تا به
۳ - يك عبارت در تاریخ طبری چنانست که گوئی مودان موند حره و ویران است.

§ ۹۰. بر این جهان صاحبان مناصب باید مستخدمین عالی‌مقام دربار را که برای حراست یا برای لهو و عشرت شاه مخصوصند نیز افزود بدون اینکه پایگاه ایشان را از حیث رتبه و درجه بتوان معین کرد. ازان قبیل اسد فرمادهان پاسانان حاصه و بوانان و غیرهم در کارنامک پشتیگناسردار (سالار پاسانان حاصه) ناموبندان موید و ایران سپاهند و دویران مهمست و همدرزبند اسپوارگان (مؤدب اسواران) همگی را بمنزل عمده ملازمان شاه در موقع شکار ذکر میکنند. «وقایع نگاران شاهی» نیز گویا درجه رفیعی داشته اند.

§ ۹۱. در شرح و وصف بطری از مراتب عمده حکومت مرکزی و دربار (۱) که این جلدون مینماید بر مبنای اساسی مشهود است. مشارالیه اعمالی را که تصرفات سلطان متعلق است بچهارنوع تقسیم میکند: اولاً تدبیر حمایت کافه مردم و وسایل آن از نظر در سپاه و اسلحه و رزم و سایر طرق حمایت رعایا و دفع اعدا، و متصدی این امر وریر است که در دول قدیمه در مشرق متعارف بوده و درین روزگار در معرف متداولست (۲)، ثانیاً امور مخاطبات ساطان با کسانی که آرد دورند و رساندن و اجرایی او امر او درباره کسانی که دستشان بدو می‌رسد، و صاحب این شغل کاتب است، ثالثاً امور جمع اموال و حرج آن و صط همگی ابواع آن تا حیف شود و بهدر رود، و متکفل این «صاحب مال و حمایت» (۳) است، و مشغول بدین شغل را در عهد ما در مشرق رمین وریر مینامند، رابعاً منع ارباب حاجات از اردحام بر سلطان که باعث نارداشتن او از کارهای عقلایی

۱ - چون در مشرق رمین دولت عارت از شخص سلطان است شرفان فرق اساسی میان اعمال دربار و دولت قائل بیستند

۲ - این خدمت را در دولت ساسانی وررگرمادار متعهد بود درین جا اعتماد و اتکاء بعمل بطامی وریر اعظم است که در دوره ساسانی میان او و ایران سپاهند یا ارتشتاران سالار قسمت شده بود.

۳ - واستریوشاسالار.

میشود، و این وظیفه راجعست به « دربان که او را محتجب میدارد » (۱).

§ ۹۲ طقه اعظم ارباب مناصب دولتی لروماً بر اصحاب ولایات نیز مشتمل بوده است. مقتدر ترین و مهترین ایسان چهار یاد گوسپان بوده اند که هر يك نایب شاه در ربعی از مملکت بوده است (۲). ایشان بعض فروع مهمات کشوری را کفایت میکردند و بی شک بقدر کافی قوه بطامی میر برای دفاع ربع مخصوص بخود از دشمنان داخلی و خارجی داشته اند. تعیین سپاهمدی بریاست بر هر یاد گوسپان تنها در ایام حسرو ابوشروان شد که رئیس و فرمانده بطامی آن ربع

۱ - دران کلمه پهلوی است بمعنی حاح و صاحب الترتیب و نواب در عصر اسلامی. - بعض طقات دیگر مردمان میر بوده اند که در دولت ساسانی بواسطه نمود شخصیشان در شاه مصدر اعمال عطیه شده و در میان کتاب رته داشته اند (ص ۲۵ دیده شود). ازان جمله اند منخبین (اختر ماران) و عزاران یعنی پیشگویان که شاهان ساسانی مانند بیشروان پهلوی خود با ایشان مشاوره میکردند. شاپور دوم بروایت و بص عبارت آماوس مژ کلیوس « نا همگی قوای دورخی مشاوره میکرد و از همه عزاران ار آینده سؤال می نمود » ساعتی که بهرام پسر یردگرد اول بدیا آمد پدرش همه محبیبی را که بدرگاه بودند خواند و مثال داد تا رایحه ولادت او را رسم و تبیین کند (طبری). در درگاه خسرو دوم سیصد و شصت تن ارداناگان یعنی خواه گاه و خواه ساحر و خواه منجم بودند. چون طاق او شکست خورد ایشان را گرد آورده گفت درین امر بطرکمید ایشان گفتند این طاق را در ساعت نجس بر آورده بودند و ما ساعت سعدی اختصار میکنم که توسدی بر دله سه بر آن ما کسی اما چون حسانشان ناطل درآمدو پا پرودی خراب شد آنان را جمع کرده قریب صد تن از ایشان را نکشت (طبری). بسیار میل داشتیم روابط این داناگان را با روحانیان بدانیم که چه نحو بوده. از یک فقره از کتاب آگاتیاس چنین بر می آید که اصحاب دین خود بر فن عرافت را با کار خود آمیخته بودند و با برین معان از کلدانیان قدیم میراث برده بوده اند. همچنین در درگاه شاه طسان درباری (دُرُستند) بوده اند که در زمان خسروان غالب ایشان عیسوی بودند و مدرسه طب که عیسویان در گندیشاپور داشته اند معروفست. - اما خواهه سرایان که بر مصدر اعمال مهمه بوده اند (گهشتر ادیس ، یعنی گشت [آر] داد ، خواهه سرای شاپور دوم ، برای کولاکس بص ۳۳ حاشیه ۲ رجوع شود) هرگز حره اشرف شمرده نشده اند.

۲ - چهار یادگوس (که در احراء و اوراق متفرقه کنتی که در تورفان پیدا شده است بر پایگوس آمده) عبارت بود از اباختر (شمال) ، خراسان (مشرق) ، بمرور (جنوب) ، خوروران (مغرب) . برای وسعت یادگوسها نکتاب ایرانشهر مارکوارت و فهرست حجرانیانی شهرهای ایران تألیف بلوشه رجوع شود.

از مملکت گردید. بعلاوه چنان می‌نماید که لازم بوده است که همواره بمقام یازگوسپانی کسی منصوب باشد. اسماء یازگوسپانان آتی بما رسیده است. یزید گشسپ (فادوسپان روایی) قبل از حلوس بهرام پنجم، رادوبه «ارخوادۀ بحورگان» در زمان خسرو اول؛ مردانشاه (فادوسپان بيمروز) در روزگار خسرو دوم، شاهین و همبرادگان طاهراً ارخاندان سپیدیار (فادوسپان مغرب) در زمان خسرو دوم.

§ ۹۳ ا) ما حکومت معنی خاص، لفظ «شهریان» قدیم پیش از آنکه ساسانیان بروی کار آیند تقریباً تکلی از میان رفته بود (۱)، و مردبان عنوان مطلق حکام (عیر از والیانی که از اهل بیت شاهی بودند که ایشان را بلقب شاه میخواندند) بود لفظ مردبان معنی اخص همواره بر فرماندهان نظامی نواحی سرحدی یعنی بر «اصحاب نغور» اطلاق میشد (۲)، و در هنگام جنگ مردبانان در تحت فرماندهی سپاهمدان عالماً بمنزلۀ سرهنگان سپاه نگارار مشغول میشدند بمعنی که کوئی دیگر جنۀ حکومت خویش را از دست داده بودند (۳) لکن مردبانی بر بعنوان حکام ولایات داخلی معروفند مرحوم پرفسردکه بنا بر مآخذ عربی ولایات آتی الذکر را علی الخصوص بعنوان «دارالمر» تعداد میکند: ارمنستان (در بعض از مسمه)، بدت آزماييه (= سواد کوفه)، فارس، کرمان، اصهان، آذربایجان، طبرستان، رریج، بحرین، هرات، مرو، سرخس، بیشانور، طوس (۴) بسیاری ازین ولایات چندان وسعتی نداشته است بالحمله چمان بنظر

-
- ۱ - جاهائی که کلمۀ شهریان مدتی بیشتر از سایر نقاط محفوظ ماند عبارت بود از بعضی قسمتهای ارمنستان ایران، آذربایجان، حطه های سرحدی بین مشرق ایران و هند
 - ۲ - خسرو دوم در دفاع خویش مگو بد «برشور خود مردبانان گماشتم»
 - ۳ - وقتی که شهر آید فتح شد یک نفر مردبان حکومت نظامی آنها منصوب شد (تاریخ یوشع استیلیتس)
 - ۴ - اتمابوس مارکتوس فهرست غالب ولایاتی را که در عهد شاپور دوم در تحت حکومت و تحسینها (یعنی بدیشها، ایشان بر سرکردگی سواره نظام ولایات مشتعل بوده اند) و شهربانان

میرسد که حوزه های شهر بانی آن حدود مقرر وثائقی را که با استثنای قلهلی در طول مدت شاهنشاهی هخامنشیان داشت در زمان شاهنشاهی ساسانیان نداشته است .
 شاه لدی الاقتضا يك نفر مرمران بفلان یا فلان ولایت فرستاده است . بر حسب موقع ولایت رانا ولایت دیگر ضم کرده یا بچند قسمت تقسیم کرده است و ظاهراً مرمرانان اگر در جائی بودند همیشه جنبه لشکری بیشتر داشتند تا جنبه کشوری .
 زیرا که قسمت عمده اداره امور کشوری بواسطه تمرکز شدید تر دوره ساسانی معهده رؤسای فرو رتبه نواحی کوچک (شهریکها و دیهیکها) موکول شده بود که علی الاظهر مستقیماً از طرف حکومت مرکزی یا بواسطه پادگوسپانان معین می شدند (۱)

§ ۹۴ . مرمرانان از میان طبقات عالیة مردم انتحاب می شدند (۲) . گاهی مدکور است که يك نفر مرمران قصری در پایتخت داشت . يك نشان افتخار مختص مرمران اعطای سر بری سیمین بود ، و حال آنکه مرمران شهر دار ناحیه سرحدی آلان و حزر استثناء حق خلوس بر سر بر درین داشت (۳)

شاهی (مرمرانان) بوده است ذکر میکند اربن قرار آسور ، حوریان ، ماد ، پارس ، بلاد پهلو ، کرمان بررگ ، کرگان ، سرو ، باخترش (بلخ) ، سعد ، سکا ، سکای ماورای هیند ، la Séria ، هرّیوه (هرات) ، ساحه گندار ، بررگ ، هرّخوتش (الرحج) ، la Gedrosie وی ذکر مقداری از ولایات کم اهمیت را دیگر را بد تشخص میدهد . پیداست که امپایوس ساده لوح در حمرایای سیاسی ایران در عهد هخامنشیان و مصنفات حمرافتیون یونان سشتر دقت کرده بود تا در حال و وضع مملکت ایران در زمان خودش شاه ایرانیان دران عصر بر بلخ و سعد و سکای شمالی سر حکروائی نداشته تا چه رسد به سکای ماورای هیند و سیریکا (۱) . پس هیچگونه وقعی تقسیمی که او از ولایات مغرب ذکر میکند سر نباید نهاد خاصه که او چنانکه گذشت حکومتهای کوچک را از قلم می اندارد و تشخیصها محتملست که در نواحی محراً شده از ارمستان وجود داشته اند ، در آنجا عنوان بدیشخ قدیم بر قرار بوده است اما مرور زمان تزلزل کرده بود تا آنجا که بمعنی رئیس کوره (که در نواحی دیگر مملکت شهریک نامیده میشد) استعمال میگردد .

۱ - بموجب نهایت الارب خسرو دوم مملکت را به ۳۵ شعه اداری قسمت کرده بود .

۲ - يك نفر سوری در زمان خسرو اول مرمران ارمستان شد شاپور و زار مرمران آذربایجان در روزگار شاه رسی یکی از محتشمین اولیه بود شهرین از دوده مهراں مرمران ست درایه و سررمین Cosseens گردید . پیران کشسپ از همین دودمان مرمران گران و آزان است و فرمانده چندین هزار تن سواران و هزیر که طاهرا از تار ساسانیان بود پس از فتح پسن در عهد خسرو اول مرمرانی بلاد مفتوحه مصوب شد

۳ - ص ۲۹ مجت ۳۹ دیده شود

§ ۹۵ يك نام دیگر حاکم استاندار بود. يك نفر استاندار در گشنگر (واسط) و میشان (فرات سفلی) می بینیم، و اگر جرأت نتوان کرد که کلمه وُدَر (در سیر مر شیرین) را بر حسب عقیده آقای هُفَمَنّ با این کلمه یکی داست یکی نیز در خورستان بوده است (۱) ناوُئی اردوده شاهی در صیدین «اکراماً و برای حفظ سرحد» استاندار شده است. چنین بخاطر میرسد که این حکام که مانند مرزبانان اندکی قوای نظامی بپر در تحت اختیار خویش داشته اند شاید اساساً متمکّل اداره املاک حالصه بوده اند (۲)، و محتمل است که ایشان حتی اگر وقتی هم بعنوان حاکم نظامی بنواحی مشتمل بر آن املاک فرستاده می شده اند باز همین شعل را داشته اند.

§ ۹۶ در اواخر عهد ساسانی همه انواع حکام ولایتی منحصر شد سپاهند که يك پادگوسپان در ربر دست خود داشت یا آنکه کار او را نیز بوطایف خویش صم کرده بود قدرت سپاهند بواسطه این جمع کردن اقتدارات کشوری و لشکری يك ربع مملکت در دست خویش تقریباً اراقتدار شهربانان هجامنشی تجاوز کرده بود و رو بارئی شدن بپر میرفت.

آراذان

§ ۹۷. فرص میتوان کرد که آراذان در روزاؤل نامی بوده است که قوم واتح آریا در مقابل ساکنین اصلی سرزمین ایران امروری که مقهور شده بودند بخود داده اند بی شک نژادها تا حدی بهم مخلوط شده و این احتلاط نژاد باعث بر کم شدن عدد خاندانهای آریائی آراذان در طمقه روستائیان مستعد و طمقه غیر معتدّ بها ارشهر- نشیمان گردیده است احوال دیگر از قبیل عواقب جنگها و دیبوں و تقسیم دائم اراضی و غیره بپر بدین تکامل مساعدت کرده است از جمله دودماهای آریائی که بالنسبه ياك و حالص مانده اند بعضی بطمقه کوچك و مقتدر و سپهر ان ارتقا یافتند،

۱ - پروفسر بلدکه گوید کلمه «در» بملط بجای لفظ «رد» سُرِیائی نوشته شده
 ۲ - کلمه اُشتن در زبان ارمنی اساساً بمعنی ناحیه یا شهر است که شاه معلق است و اُستَبیک امواحی را گوید که در آن جا ساحلو گذاشته باشد

دیگران طبقه نژادگان و اصیل زادگان درجه دوم را تشکیل دادند که در زمان ساسانیان نائسه متعدد و در تمامی امحاء کشور متفرق و قسمت اعظم ایشان اعمال جره مربوطه ناداره و لایات را متکفل بوده اند. ظاهراً این گروه اخیرند که بوعاً آرادان خوانده میشوند

§ ۹۸. شاید اسواران را که گل سرسید لشکر ساسانی بودند از این طبقه ناید شمرد، غالب اسواران در هنگام صلح در اراضی خود میریستند و زراعت کشتمند خویش میپرداختند و بکار روستائی مشغول بودند. لیکن بعضی از ایشان بزرگترین معلوم میشود که مقام و شغل نائی در دربار شاهنشاهی داشته اند. میشنویم که چند نئی از اساوره بمواظت پسران خسرو دوم گماشته شده بودند سابقاً نیز گفتیم که مؤدب اساوره (هندر رید اسپوارگان) یکی از اعظم صاحبان مراتب بود.

§ ۹۹. این اسوارانی که همواره در پرتو لطف شاهنشاه میریستند میتوانستند بمقامات عالیة اجتماع و حتی نخدمت عظیمه دولتی نائل شوند و هرگز که پس از فتح بلاد یمس از طرف خسرو اول نامارت آنجا نصب شد یکی از اسواران بود و چون او مرد خسرو اسوار دیگری ریس نام (۱) را بر آنجا امیر گردانید. در اواخر دوره ساسانی اساوره نا ملکرادگان و کارگزاران عالی مقام همدرجه شده بودند

§ ۱۰۰. بالحمله در میان قومی که از دیر بار دوق سواری و اسب تازی و هوای کردی و دلیری بسر داشته است نالطنیعه طبقه نائسه قلیل العدد اساوره پس از اشراف عالیه در درجه اول قدر و اعتبار است از طرف دیگر قوت سایر اصناف نژادگان درجه دوم که عموماً نام دیهکانان (دهاقین) (۲) خوانده میشدند

۱ - بحای « ریس » مرحوم پرفسر مارکوآرت « وین » خوانده است (تبدیل حروف و و نیکدیگر در خط عربی و فارسی کبیر التطیر است).

۲ - دیهکانان نسب خویش را « و هکرت میرسانند که سل چهارم از فرزندان گیومرت اوالشر (آدم ایرانیان) بود. این صنف بزرگ به پنج قسمت مفرع میشد

باز بسته بدان بود که اداره محل خویش را بمیراث بعهدہ داشته باشند. دهقانان در حکم حلقه های لاینفک رنجیره دولت طاهر از امور لشکری دور و تنها بدفاع ولایتی که در آن سکنی داشتند ملزم بودند همچنین در حوادث عظیم تاریخی کم طاهر میشوند لکن از آنجا که مبنی و اساس اداره و ترکیب دولت بودند مبادرت بررگان قدر و اعتبار داشتند

§ ۱۰۱. در حالی که تقسیم کشور بولایات مرزبان نشین تغییر پذیر و علی الخصوص وابسته بدلایل نظامی بود تقسیم بکوره ها اداری صرف بود. هر يك از کوره های کوچک (چون مرکز آن يك بلده (شارستان^(۱)) بود آن را شهر مینامیدند) را که مملکت از آنها مرکب بود يك شهر شهريک اداره میکرد که از میان دهقانان انتخاب میشد^(۲) رئیس يك قریه (دیه) و مراکز آن (رستاق - روستا) دیهیک^(۳) بود و او بی شک شیخ الطایفه حاندایی نایستی باشد که نارت مالک قریه بوده اند. برحسب تعریفی که صاحب مجمل التواریخ کرده است دیهیکانان « رؤساء و مالکین اراضی و قری » بوده اند. لکن اغلب مقدار ملک مرروعی که نارت متعلق بخوادده دهقان بوده چیر قابل نموده و گاهی خود دهقان امتیاری نداشته جر اینکه در میان روستائیان حوره خویش اول بوده است بنا بر این مقدمات دیهیکان نسبت بجماعت روستائیان آن وضعی را که از باب املاک از اشراف درجه اول دارند نداشته است وی نماینده حکومت در برابر روستائیان مملکت است و نس. ازین لحاظ و طیفه عمده دیهیکان جمع حراج بوده و این مخصوصاً نسبت معرفت ایشان محال مملکت و مردمان است تا بی آنکه مردم در مانند و گراسار

۱ - از صیغه شهر که بلهجه شمال عربی ایران است پیداست که تقسیم بکوره ها میراث عصر پهلوی است

۲ - یعقوبی می گوید که « رئیس کوره را شهريک نامند » و گفته مسعودی شهريک يك درجه بالاتر از دیهیکان است اما کلمه رذ را مرحوم یوسف بلده که احتمال داده است که عوایی از قسل « ارباب » و « حصرت » بیش باشد و من یقین دارم که حر این بوده است. این عنوان با انواع خدمات دینی نیز اطلاق میشده است

۳ - طاهر از دیهیک بهمان معنی دیهسالار است که در فتوح اللدان بلاذری بصورت دهسالار آمده است.

شوند از مملکتی که عموماً بسیار کم حاصل است بتوانند مخارج تکلیفات دربار و جنگهای بر حرج را در آورند و پس از فتح عرب بیز فاتحین با وجودی که ایران را بدان وضع حش و مهیمی عصب و مهیب کردند توانستند بر ایرانیان هیچ منلج یولی بر سبیل مالیات تحمیل کنند مگر اینکه با دهقانان بیمان نندند .

اهل عامه و حِرَف

§ ۱۰۲. در هیئت اجتماع ساسانی تفاوت میان اهل درحات و فرومایگان آشکار تر و عام تر بود تا فرق میان اصناف مختلفه طبقه اشراف . بگفته تفسر ارباب درحات «نمرک و لباس و سرای و نستان ورن و خدمتگار» تمیز داشتند ، یا چنانکه در جای دیگر آمده است اردشیر «اشراف را لباس و مراکب و آلات تحمیل ارمختره و مهیه ممتاز کرد و ربا ایشان همچنین مجامه های ابریشمین و قصرهای منیف و موره و رایین و کلاه و صید^(۱) و آنچه آیین اشراف است و مردمان لشکری ، چه مردم مقاتل و سپاهی را بران جماعت درجات شرف و فضل مهاد در همه انواع » .

§ ۱۰۳. آیین بران بود که هیچکس «بیرصعتی که خدای حل جلاله برای آن آفریده باشد مشغول نشود» نقل کردن ار طبقه ای بطبقه دیگر نالکلیه محظور بود لکن استثناء اگر «در حملت یکی از افراد اهلیتی شایع یاسد آنرا بر شهنشاه عرص کنند بعد تجرت موبدان و هرانده و طول مشاهدات تا اگر مستحق دانند بغیر طائعه الحاق فرماید» و اگر «در یکی از انهای مهینه اثر رشد و حیر یاسد و مأمون ناشد بر دین» بطبقه روحابیان الحاق کنند و اگر «صاحب لطف و قوت و شجاعت» ناشند بطبقه مقاتله و اگر «نافصل و حفظ و فطنت و شایستگی» ناشند بطبقه کتاب . مهر حالت این ترفیع و استه تهذیب و شایستگی بود ناین طریق شاهنشاه برای آنکه خون بوی در عروق اشراف بدواید وسیله داشته است اما من گمان دارم که چنین موردی بسیار نندرت اتفاق می افتاده است

۱ - اینکه ربا اشراف از شکار نصیب داشتند چیزیست که فی المثل از گزارش حوادث شکارهای هرام کور بر امتساق میشود .

§ ۱۰۴. اینکه در ادبیات مدهی پهلوی اعضای اربعه هیئت اجتماعی بدن

انسان تشبیه شده و اصحاب دین را بمنزله سر و مقاتله را بجای دست و کشاورران را در حکم تن (شکم) و صنعتگران را مقابل پای شمرده اند باید گمان کرد که مراد از کشاورران حقیقه طمغه بربرگران واقعی است بلکه مقصود ملکانداران آریائی نژاد، که سمت لشکری نداشته اند، و عساره احری طمغه دیهکانان اند روستائیان بلاشک در ایران (همچنانکه در ارمنستان^(۱)) کمتر از پیشه وران و نازرگانان طرف اعتنا بودند ایناب مالک هس حویش بودند ولی فالاحان علی الظاهر روی ملک بودند و بیگناری ملرم بودند سواد اعظم ایشان چنانکه آ میابوس مار کلینوس تعبیر میکند «در سال سواران میرفتند چنانکه گوئی سر بوشتشان این بوده که حاو دانه نندکی کنند و روح بر بدنی آنکه ناحرو مردی یاپاداش دیگری دلگرم شود» بالمله آیین و قانون چندان حمایتی از روستائیان نداشته و حتی اگر هم يك شاه رعیت دوست مثل هر مزد چهارم روایت طبری سپاهیان خود را میرمود که از کشتمدها کناری گیرد و حیوانات حوش را از تناء کردن آنها ناردارد و نکسی ریان برساند آن قدری که بطرش بدهاقین است بربرگران بیست. ما اطلاعات متنقن صریحی درباره احوال روستائیان نداریم تا ندانیم که حال و وضع ایشان در ریر دست اشراف - که بقول آ میابوس مر - کلینوس «در بدکی و مرگ بدگان حویش و کلیه رعایای فرومایه اعمال قدرت میکردند» - چه نحو بود. بی جهت بیست که در دردسر برد نسک شرح میدهد که «کدامین املاک ناشراف تعلق داشت و کدامین اران جمهور ناس بود و نکدام طریقه آنچه جمهور متعلق بود نمکن بود اران اشراف شود» بر خلاف در آیین ناستی پیشینی شود که «مستغل و املاک بررگرا دگان» بدست عامه بیفتد^(۲)

§ ۱۰۵. نکته معلوم است که وضع ساکمان شهرها بسیار موافقتر و نافعتر

۱ - ص ۱۵ مجت ۱۲ دیده شود.

۲ - ص ۴۵ مجت ۴۶ دیده شود.

بجال ایشان بود تاوضع روستائیان بحال خودشان. شهریان نیز مانند روستائیان مالیات سرابه میدادند لیکن ظاهراً از خدمت نظامی معاف بودند و ممکن بود از تجارت و پیشه‌وری مالی حاصل کرده ناعتمادی نائل شوند. اما يك نفر فرومايه جرأت آن نداشت که افتحارات مختصّ مردمان کریم الاصل را توقع وادّعا کند. در کتاب مینوکِ خرد در يك فقره دانا از مینوکِ خرد میپرسد که خوشکاری پیشه‌وران و مردوران چیست، مینوکِ خرد پاسخ میکند که «خوشکاری پیشه‌وران اینکهدان کار که بدانند دست ببرند و آن که دانسد خوب و نه بکارشن (دقت) کنند و مرد قابوی خواهند چه اگر کسی کاری که نداند پیش گیرد باشد که آن کار را تباہ و بیهوده کند». ابوالفدا تصریح میکند که شاهان ایران هیچ يك اراهور خاصّه را مردم پست نژاد رجوع نمیکردند. ارحملّه اعتراضهای اساسی که بعد از حلع خسرو دوم ارشاهشهی بر او نمودند یکی این بود که وی نه خردادین فرومايه مقام و رارت مالّته (شاید مراد واستریو شانسالار باشد) داد و ناجحاف و تعدّی او مردم کردن هاد(۱) بر حسب سیاستنامه «بر رجمهر را پرسیدند که سب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت(۲) گفت سب دو چیز بود یکی آنکه آل ساسان کارهای بررگ نکارداران خرد و نادان گماشته بودند و دیگر اهل دانش و خردمندان را حریرداری نکردند و کار ناربان و کودکان گذاشتند»

§ ۱۰۶.۱۰۶ ار مآحد ما چیری برمی آید که در رورگار ساسانیان در سنیل ترقی تجارت بحری اقدامات جدی شده باراههای جدیدی برای آمد و روت مفتوح شده باشد میتوان فرض کرد که ساسانیان علی العموم چندان در اندیشه مسائل اقتصادی بوده اند. در هیئت اجتماعیّه ساسانی که ششدانگ فکرشان را عقاید اوستائی گرفته بود تجارت حبلی کمتر معنی به بود تا رراعت مع هدا نمیکن که

- ۱ - این حکایت بموجب نهایت الارب است و در تاریخ طبری این فقره بیست و فقط عم و شدت خسرو در جمع خراج مذکور است.
- ۲ - بموجب این حکایت بر رجمهر و ریر (داستانی) خسرو اول تارمان ویران شدن پادشاهی آل ساسان بر میزیسته است

ارتباط شدیدی که در زمان خسرو اول بین ایران و هند موجود بود باعث مزید مناسبات تجارتي میان این دو کشور شده باشد. ابریشم هنداوراه دریا بایران میآمد و اربین حیث تجار ایرانی رقابت شدیدی با حبشیان داشتند ازین گذشته تجارت برقی همیشه از جاده های قدیم بود. از چین از همه چیز بیشتر ابریشم می آوردند و از جمله مال التجاره هایی که اهل چین از ایران میخریدند و سمه مشهور ایران بود که سیار گران میخریدند و ملکه چین برای خود مخصوصاً سفارش میداد قالیهای نابی نیز از احتاس مرعوب بود لکن آنچه برای ایرانیان از همه چیز سودمند تر بود آن بود که ایران در سر راه تجارت میان چین و مملکت روم واقع بود از این راه آسیای مرکزی بود که احجار کریمه طلسمی و مصنوعی سوریه، در و مرجان بحر قلرم، پارچه های مصر و شام همه را بچین میبردند ابریشم چین نیز در یورطیا (روم شرقی، بیزانس) سیار مطلوب بود. ادویه مخدیره آسیای غربی نیز بچین میرفت

§ ۱۰۷. در ایران بافتن پارچه یکی از صنایع عمده بود و کار بعضی نواحی منحصر بهمین بود آنانکه میخواستند در هر فصل و موسمی جامه مناسب آن بپوشند میبایستی که در بهار از دبیقی و شاهگانی (یعنی ساحت مرو شاهجان) و در تالستان از توری و شطوی، و در بایز از پارچه های دو بوده ری و کج ابریشم مرو، و در رومستان از حر مصوع بشم در ابریشم یا مطن پیر حواصل، و در سورت سرما قرا کند از خر مصنوع مطن پوست حر، لباس در بر کنند

§ ۱۰۸. برای ادخال رشته صنایع جدید و بتر بقصد آباد کردن نواحی نایر در ایران رسمی قدیم بود که کوچ نشینی از اسرای جنگ در امکانه محتلمه مملکت میساختند چنانکه دارای اول جمعی را از مردم شهر ارتریا از بلاد یونان بداخل حوریاز کوچ داد و هرود اسرای رومی خویش را در حدود مرو شاید همچنین شاپور اول حتم عبری از رومیان را - واران جمله شخص والریانوس قیصر روم را - اسیر کرد و کوچانیده در گنبدشاپور جای داد و مهارت ایشان را در ساختمان و فر

معماری غنیمت داسته ایشان را ساختن شاد روان تشر (معروف ببند قیصر)
و اداشت و شاپور دوم اسرائی را که درآمد (دیار بکر) گرفته بود میان شوش و
تشر و سایر بلاد اهواز بخش کرد و سکنی داد و ایشان در آن جا زاد و ولد کردند
و از آن روزگار باز یافتن دیبای تشری و سایر انواع پارچه های ابریشمین در تشر و
یافتن خزدرشوش باشد . اینچنین کوچ شینها اغلب نزدی حراب میشد لکن
گاهی بیر تنایح دایم اران حاصل میگردید

باب دوم

خانواده و اجتماع

§ ۱۰۹. خانواده و صیغه دورکن هیئت اجتماعی ایران بوده است، و آنها که قوانین اجتماعی ایران را وضع کرده اند نیز نامواظت کامل بروابط خانوادگی و مسائل مربوط نارت پرداخته اند. نسخه خطی قسمتی معنی به از شرایع اجتماعی رمان ساسانیان تا امروز نیز محفوظ مانده و یک چاپ عکسی ازان موجود است (۱) که بر تلمی بعضی فقرات آن را که ازلحاظ آیین اجتماعی ساسانیان نابع است ترجمه و تفسیر نموده است. علاوه بر دینکرد و دادستان دینیک و سایر کتب پهلوی چه بسا اطلاعات که درین مسائل برای ما حاصل میشود، و هر چند که این کتب در زمانی بالنسبه جدید انشاء شده اند جای شک نیست که رسوم اجتماعی که در آنها تشریح شده است در روزگار ساسانی معمول بوده است.

§ ۱۱۰. تعدد زوجات بر هیچ سابق (۲) باقی بود، و عموماً و حوه اعیان ایران، علاوه بر روحان شرعی، سراری و جواری و سایا بیر داشتند. مع هدا زن در پیش ررشتیان وضع محترم تری داشت تا در بلاد دیگر مشرق زمین، هر چند که ملزم ناطاعت محض نسبت نشوهر خود بود. نامردی و شیرینی حوران عالماً در همگام کودکی واقع میشد و از اول جوانی داخل مرحله اردواح میشدند. دختر باید در پانزده سالگی نشوهر رود. این تکلیف دبی بود که در جوانی اردواح کنند تا فرزندان بیارند و از حسامات اعمال ایشان بر حوردار تواسد شد، ارجاب

۱ - مادگان هرار دادستان، با مقدمه ای بقلم ح. ح. مدی، یوه ۱۹۰۱

۲ - آگانیاس ۴: ۳، شیکل. Erän Altertümsk. حره ۴، ص ۶۷۷. — مقایسه شود

با فقره ای از شرایع اجتماعی که بعنوان محث ۱۱۸ از نادداشتهای وست نقل کرده ایم.

دیگر الله سیئات اعمال فرزدان نیز کردبگیر والدین میشد.

§ ۱۱۱. موجب منابع زرتشتی بسیار حدید، اردواج بر پنج گونه است :
دختری ناکره که نارصای خاطر والدین شوهر رود پادشاه رن (یعنی رن ممتاز)
نامیده میشود، اولادی که ارو میشود دردیا و عقی اران شوهر اوست دختری
ناکره که یکی بکدانه والدین است چون شوهر کند ابوگ رن نامیده میشود،
اولین فرزند خویش را باید بعوض خود بوالدین واگذار و ازان پس پادشاه زن
میشود اگر مردی جوان و بوسیده (یعنی لااقل پانزده ساله) را پیش از
اردواج احل فرارسد و حویشان او دختری بیگانه را همزیه داده نامردی بیگانه
عقد اردواج ننند این رن سدرن نامیده میشود یعنی زن خوانده (۱)، یک بیمه
ارعدنه فرزدان او متعلق بچوان متوفی خواهد بود ویمی دیگر شوهرش، خود
رن نیز دردیبای دیگر متعلق بمتوفی میشود بیوه رنی که او شوهر کند
چغرن نامیده میشود یعنی چاکرن یارن چاکر، اگر او را از شوهر نخستین
فرزدی باشد او را بچشم سدرن بینند یعنی که یمی ارعدنه اطلاق که از شوهر
دوم دارا میشود متعلق شوهر نخستین میگردد، و خود رن نیز در عالم دیگر اران
اوست. نوع احیر از اقسام زوجه که کمتر طرف اعتناست خود سرای زن است
یعنی رنی که در حمایت خویش است، و آن رنیست که خود محود و بی رضای
والدین شوی کرده باشد وی اروالدین خویش ارث نمیرد مگر وقتی که پسر ارشد
او بررگ شده او را ناردیگر رنی بپدر خویش بمعوان پادشاه رن بدهد. عیسویان
زرتشتیان را عیب میکردند که ایشان نآسانی اردواج میکنند و سهولت و تسخ
میمایند، لکن طاهرأ درین ملامت بی اصافی کرده باشند (۲)

۱ - زیرا فرزند خوانده حابواده ای محسوب میشد که او را رنی میداد.

۲ - ملامتی است که در هنگام گزارش مورد حاصی کرده اند و حال آنکه لااقل در آن مورد
مخصوص دیگر امر نکلی غیر عادیست. مهرا م گندسپ مسیحی شده است و ساچار باید از رش که
خواهر خودش بوده جدا شود.

§ ۱۱۲. جوانی که میخواست ازدواج کند بایستی بوالدین دختر کابینی بقد یا جنس بدهد اما در بعضی احوال حق استرداد آن را داشت مثلاً اگر « دختر بیبھائی که پرداخته شده بری نبرد » که بی شك مراد اران نازائی رست .

§ ۱۱۳. در موقع ولادت فرزند پدر باید ، لشکرانه ابن موهبت ، خیرات و مہرات کند و جشنی فراهم آورد و ولیمہای دهد . لکن اگر کودک پسر باشد یا دختر ، بقات فرق میکند . سپس هنگام نام گذاری فرزند میرسد و دران موقع بخاطر باید داشت که اگر یکی از اسماء متعارف بین نپہرستان را بر فرزند گذارد گناھی کرده اند . باید طفل را از چشم بد و نزدیکی رن دستان (حیض) حفظ کرد مبادا کہ بدبخت شود فرزند نسلت پیدرش چون پرتویست کہ از آتش برمیخیزد و بالمرہ بدو متعلق است و باید ارو فرمائت برد و چون فرزند بی بافرمائی کند سهمی از میراث او بمادرش در صورتی کہ شایسته تر از او باشد تعلق خواهد گرفت . پرورش دادن طفل وظیفہ مادر است و چنانچہ او درگذرد خواہر یا دختر معسر پدر عہدہ دار پروردن او میشود . اگر طفل دختر باشد تربیت اخلاقی او — حتی پس از عہد طفلی — بمادر مربوط است ولی شوہر دادن او باید است و بس ، و در صورت فوت پدر اگر مادر او از بوع پادشاہ زن باشد مأدون است کہ دختر حویث را بشوہر دهد . در موردی کہ مادر ارسایر اقسام زنان باشد این حق مختص بولی شرعی دختر است و بہر حالت دختر محار نیست کہ بخودسری شوہر کند از حساب دیگر بریدر — یا برقایم مقام او — واحب عینی است کہ دختر را عہد را اینکہ بحد رن رسید شوہر دهد و گناہست کہ « ہیجان حیصی » او را فرونشاند

§ ۱۱۴. امر ابدال یعنی ازدواج بعوض دیگری معرف حویثت از بہایت اہمیتی کہ ایرانیان بمقای نسل جاودانی بک خاوادہ میدادند . ابن امر درنامہ تنسر (۱) و کتاب الہمد بیرونی کہ این فقرہ را نقل کرده مذکور است « چون کسی

۱ - محث ہشتم ، ص ۲۱ و ۲۲ از چاپ مہیوی .

زیشان را اجل فرار رسیدی، و فرزند نمودی، اگر زن گذاشتی آن زن را
 لشوهری دادندی از حویشاو بدان متوفی که ندو اولیت و نزدیکتر بودی، و اگر زن
 مودی و دختر بودی همچین، [و اگر دختر برب بودی ربی از خویشان او را
 یکی اراقارب او دادندی،] و اگر این هیچ دو بودی از مال متوفی زن خواستندی
 و خویشان اقرب او سپرده، و هر فرزندی که در وجود آمدی بدان مرد صاحب
 تر که نسبت کردندی، و هر که در اجرای این دستور غفلت وریدی، چنان
 دانستندی که هوس بیدماری را کشته باشد، چه اسل متوفی را مقطوع ساخته و
 نام او را ابدالذهر بر انداخته بود. (۱)

§ ۱۱۵. دیگر از آیینهای خاص "ررتشتیان" تننی «سَدَربِه» یعنی فرزند
 خواندگی بوده است چون مردی میمرد و پسری کبیر و بالغ نداشت تا بجای او
 بررگتر حابواده باشد برای صغار او نایستی که قیمی معین گردد، و اگر متوفی مالی
 داشت نایستی که برای اداره آن تر که يك «پسر خوانده» جانشین او شود. اگر
 زن او از نوع پادشاه زن باشد اوست که باید بعنوان «پسر خوانده» قیم امور
 حابواده شود. برخلاف اگر از نوع چغَرزن است اختیاری ندارد و خود او برب باید
 مانند صغار در تحت ولایة واقع شود، و درین حال پدر چغَرزن، یا اگر او
 فوت شده باشد برادر آن زن، یا در صورت تعدد برادران آنکه ار همه بررگتر است،
 یا یکی از سایر حویشاو بدان بررگتر، قیم خواهد بود. اگر پادشاه زن و دختر
 منحصر برب باشد سمت «پسر خواندگی» راجع برب برادر، پس برب حواهر،
 پس بدختر برب برادر، پس برب برب برادر (۲) میشود، و در صورت فقدان کلیه این

۱ - تکمیل و اصلاح این فقره با برقتی است که بیروبی از متن عربی نامه تنسر تحریر این منقح
 در کتاب هند خویش آورده، رجوع شود بحواشی نامه تنسر ص ۵۸ و ۵۹. حاشیه‌ای که مؤلف
 برین فقره نوشته چون ایجاب در مقدمه و حواشی نامه تنسر نوشته‌ام ایجا لازم بنقل ندیدم.
 ۲ - متن دادستان دینبگ که این فقرات اراان منقولست چنین است لیکن بی شك خطاست.
 ذکور از برادر زادگان مقدمت بر اناث.

مراتب یکی از سایر خویشاوندان نزدیک و کیل و ولی صغار خواهد شد. بر حسب آیین، شرایط «پسر خواندگی» برای مرد آنست که رشید باشد، ارحامت زرتشتیان باشد، هوشمند باشد، خود او خانواده ای مرکب از افراد متعدّد داشته باشد، او را فرزندان شده باشد یا لا اقل از دارا شدن فرزند نومید نباشد، از معاصی کمیره مرتکب نشده باشد برای رن آنکه شوی نداشته باشد، طالب شوی نیز نباشد، رابطه غیر شرعی نیز با مردی نداشته باشد، از راه فجور گذران نکند، در خانواده دیگر بید فرزند خوانده نباشد، زیرا رنان نمیتوانند در بیش از یک مورد فرزند خواندگی را قبول کنند و حال آنکه مرد نمکست در هر چند خانواده که نخواهد «پسر خوانده» شود.

§ ۱۱۶. با این احوال «تنسی» بر سه قسم میشود «پسر خوانده موجود» که عبارت باشد از پادشاه رن یا دختر منحصر بی شوهر که «تنسی» او مستند نسبت طبیعی است و بی هیچ شرطی خاص دارای قوت قابولیت «پسر خوانده مهیا» یعنی کسی که متوفی او را بدین سمت در قرار کرده باشد «پسر خوانده مصوب» یعنی کسی که پس از مرگ برگ خانواده از میان بردیکترین خویشاوندان قابل «فرزند خواندگی» منتخب میشود پادشاه رنی که بیوه شده است باید کلیه امور مربوط بحاواده را از قبیل اقامه مراسم مذهبی و حیرات و سرائی که بر حاواده واجبست انجام دهد، باید دختران را بشوهر دهد و حواهران شوهر نکرده متوفی را چنانچه تحت ولایه او نباشد حفظ و مواظبت کند، وی مأدوست که سهمی معنی به از اموال را برای رفع حوائج حاصه حویش تصرف کند. ولی اگر یکی از دختران قبلاً بشوهر رفته باشد مادر باید داماد را بید در احتیارات حویش شرکت دهد، و اگر اربن اردواح پسری بوحود آمده باشد چون اوست که بعد ها ولی خانواده خواهد شد احتیارات داماد افروتر خواهد بود

§ ۱۱۷. بر حی از احکام شریعت در باب ارث و تقسیم اموال بر ما معلومست

باطران برگماشته بودند « تا چون کسی متوفی شود و مال بگذارد، موبدان را خیر کنند، بر حسب سنت و وصیت آن مال قسمت کنند بر ارباب مواریث و اعقاب، و هر که مال ندارد عم نخبیر و اعقاب او نخورند، و ساچار نایستی که « اندال انهای ملوک همه اسای ملوک باشند، و اندال خداوندان درجات هم انهای درجات (۱) ».

§ ۱۱۸ اگر مردی دورن دارد که آن هر دورا کاملاً بچشم متعلقان خویش مینگرد (۲)، و با ایشان قراری داده است نوعی که در اموال میان او و آنان شرکتی هست، هر يك از دورن شريك المال مرد است ولی نسبت بیکدیگر تملك مانع للعیر دارند. يك چنین اشتراك در ما ملك را هیچ يك ارربان فسخ نمیتواند کرد لکن مرد میتواند آنرا فسخ کند بطریقی که همگی بحال اول قیل از عقد قرار عودت کنند

§ ۱۱۹ اگر مردی در مرص موت مال خود را بچند سهم نموده هر حصه ای را لشخصی همه کند و وراثت شرعی خویش را اران محروم سازد، این تصرف او صحیح بوده است مگر در آنچه نادای دبی یا نگهداری روجه ای (۳) یا طفلی یا پدری یا پیر دیگری که در بقه اوست مربوط باشد اران طرف اعمالی که مردی در ناحوشی سحتی میکند پس از همودی یافتن او محمول بر صحتست لشرط آنکه آنها را در حال صحت کامل عقل و بجا بودن شعور کرده باشد همگامی که مردی وصیت میکند محمور است که يك سهم برای هر يك از دختران شوهر نکرده خویش، و در صورتی که يك پادشاهرن داشته باشد دو سهم هم برای او، وصیت کند

§ ۱۲۰ اصرار خاص ایرانیان مخلوص نژاد، اردواح میان ارحام مثل برادر ناخواهر، و پدرنا دختر، و پسرنا مادر را برایشان واجب کرده بود این همانست

۱ - نامه تنسر، چاپ محنتی میدوی ص ۲۱.

۲ - یمی دو « پادشاهرن » پیش گفتیم که « سدررن » و « چهررن » پس از مرگ مرد دیگری متعلق اند

۳ - این روجه مهر حالت بایدعیر ار پادشاهرن باشد چه او اقرب میراث خواران شمرده میشود

که حویتوکدات (°خویژد گداس) مینامیدند. ازین قنیل قرابت دوجنبه‌ای در میان هخامنشیان نیز متداول بوده است. در اوستا بارها سفارش شده و در ادبیات مدهسی بهلوی نیز اغلب ذکر شده است من جمله در کتاب شایست نی شایست ارفول برسه نرزه هر شارح آن منقول است که «حویتوکدات هرک ارژان بکننت» یعنی اردواج با محارم گناهان برک را نابود کند، و این اعلی درجه تمحید است. در کتاب دیبکرد مخصوصاً مردان کارگر تخریض شده اند بعمل برین آیین که در میان مردان پیشین محوری بوده است، و در همین کتاب ارفوّه ایردی که با رناشوئی برادر و خواهر یاراست و قوّه حرمانندی که همراه آنست سخن رفته است. امثله کثیره بیر هست بر اینکه این امر در روزگار ساسانیان در حانداں شاهی (۱) و در میان اشراف و روحانیان نالسیویه متداول بوده است. مهرا م چویننه حواهر خویش گردیه را بزنی گرفت، رن مهرا م کشنسپ حواهرش هراژوئی بود، اژد و راژ را همت خواهر بود که گویند هر همت تن زن او بودند. وجود چنین آیین مقبول دین در طول چندین قرن بدون اینکه تأثیر مصری در حالت نژاد نکند (۲) ظاهراً ثابت میکند که دلایل صحیحی که برای معصیت کبیره شمردن بر دیکی محارم در شریعت و احلاق محمدی و عیسوی آورده و بدان دلایل این حکم را از روی حکمت جلوه داده اند اندکی منی بر وهم است.

§ ۱۲۱ بعد از تعطیل و فساد سختی که نسبت مذهب اباحت (که مردک آورده و کوان مساعدت کرده بود) در تمامی امور اجتماعی حاصل گردید خسرو اول ناگزیر بود روابط خانوادگی و تملک را بوسیله حدود و تعصیه ای تازه منظم و مرتب کند. پس از آنکه رؤسای این فرقه و جمع کثیری از گروندگان آن

۱ - موح مآحد مسیحی یرد کرد دوم دختر خود را بزنی گرفته بود و بعدا اورا کشت کاووس پندشوار شاه بگفته ثنوفاس پسر کوان بود از دخترش سَموک، ولی سرکوارت متایل نابین عقیده است که وی را کوان از رن بستین خویش که حواهرش بود داشته است

۲ - اصططاط نژادی ایرانیان فی الحقیقه پس از حمله عرب شروع شد به پیش اران

را کشت فرمود تا اموالی که در دست مقتولین بوده است هر چه را که صاحبش معلوم شد بدو بازگردانیدند و هر چه مجهول المالك ماند بدرویشان و بازماندان قسمت کرد و امر کرد هر کس که بدبگیری زبانی در اموالش رسانده یا ستمی کرده عوض و غرامت آن تمامی ابرو گرفته شود، سپس ستمگر را بقدر جرمش مالش و کیفر دهند و فرمود هر مولودی که در نسب او اختلاف یافت شود و پدرش شناخته نگردد بخوابد ای که بالفعل در آنست ملحق گردد، و اگر مرد او را قبول کرد از ما ترك او نیز ارث میرد. و هر زنی که ناجبار تصرف مردی سپرده شده بود مرد بایستی مهر به او را بدهد و والدینش را راضی کند، سپس زن محیر است که با این مرد سر کند یا شوهری دیگر کند، مگر اینکه از پیش شوهری داشته بوده باشد که در آن صورت بشوهر اولش میرسد عیال و اولاد اشraf را هم که قیمشان مرده بود در پناه شخص خود گرفت و دختران ایشان را با مردان همسر و همشان خودشان ترویج کرد و اربیت المال مملکت چهارشان داد و پسرانشان ربانی اراهل بیوتات شرف داد و ایشان را توانگر گردانید و بملازمت دربار حویث امر کرد و بدین مهج بك طمقه اشraf درباری بوجود آورد که ناواراه سیاسگزاری علاقه داشتند.

باب سوم

اداره

§ ۱۲۲ حل و عقد مهمات ملکی شاهنشاهی ساسانیان در چندین اداره (بلعت پارسی دیوان^(۱) بیا^(۱) محمول) انجام میگرفت که دران بظم اعمال نهایت دقت رعایت میشد. ما اطلاع مستقیمی درباره عدد دیوانها و متعلقات اداری هریک اراها نداریم. همین قدر معلومست که شاه برای کتبات اسرار، و برای رسائل، و برای فرماهای قتل و حوربری، و برای سخلات و اقطاعات و منشورهای تشریف و تقلید مصاص، و برای حراج، مهرهای مختلف داشت و گمان میکنم میتوان اربن امر چنین استنباط کرد که برای هریک از فروع مذکور لااقل دیوانی بوده است. مع هذا این فهرست بچتمل که کامل باشد، و اطهر آست که دیوانهایی برای مهمات لشکری، و برای برید، و برای نقود و مقایس، و شاید برای ضیاع خاصه شاهی و غیرها نیز، وجود داشته است. علاوه بر این بسیار عریب بوده است که مهمترین کلیه شعب اداره یعنی امر حراج مشتمل بر چند دیوان باشد چنانکه بعدها در رمان حلفای بی امیه و بی عباس بود^(۲)

§ ۱۲۳ تعلیقی چند درباره اسلوب کار کردن، خصوصاً در امور مالی، در

- ۱ - این کلمه بعدها بصیغه فارسی جدید (یعنی بیا معروف) برای اداره اسلامی قبول شد حکایتی که ابن خلدون برای اصل این تسمیه آورده طبعاً اراسانه‌های لغت ساران است لکن بحوبی ممکنست که ابن خلدون درین باب بحق باشد که اسم دیوان اصلاً بر کمانی شامل صورت دخل و خرج اطلاق شده و بعدها از باب توسعه معنی بر مکان حلوس مایشین اعمال مالی، و عاقبت بر کلیه ادارات دیگر، نیز مشتمل گردیده است
- ۲ - بی امیه بیک دیوان حراج و حانات داشتند و بیک دیوان عواید دولتی برای حساب مال الاحاره مسعلات عمومی در دولت حلفای عباسی در رمان متوکل بیک دیوان برای خراج بود و بیک دیوان برای ثن و بدوس بقات.

کتاب فتوح البلدان بلاذری از قول ابن مقفع منقولست. رسائل در خصوص مالیات مأخوذه را که در روی کاغذهای سمید مینوشتند کسی در حضور شاهنشاه میخواند و صاحب حراج (یعنی متصدی دیوان خراج، و استریشان سالار) هر ساله صحیفه‌ای چند منصف بیکدیگر شامل مبلغ حراجی که جمع و وصول شده و آنچه در و حومه محارج بکار رفته و آنچه در بیت المال موجود است پیش شاه می آورد، پس شاه آن را مهر میکرد و توقیع میگذاشت همبیکه خسرو دوم بروی کار آمد از بوی این صحیفه‌ها متأدی شد، فرمود که آنچه صاحب دیوان خراج محصور تقدیم میکنند باید در صحیفه‌هایی که با رعران و گلاب رنگ شده نوشته شود، همچنین رسائل معروضه در خصوص حل مالیات مأخوذه جر بر صحیفه‌های زرد شده رعران و گلاب نوشته شود هرگاه شاه فرمانی صادر میکرد صاحب توقیع (؟ = ایران دیورند) آنرا در محصر او روی کاغذ میآورد، خادم دیگری آن را در روزنامه یادداشت ثبت مینمود، و این دفتر برای هر ماهی جداگانه مرتب میشد و در آخر ماه مهر شاه رسیده در حرانه صبط میشد نسخه اصلی فرمان شاهی را پیش صاحب رهام (؟ = وررگر مازار) که انگشتری نیر برد او بود میدردند و او آن را برای کسی که متعهد اجرای او امر است میفرستاد وی بمضمون نسخه اصل چنانکه باید و شاید تحریر میکرد و بار محصور صاحب رهام ارسال میداشت و او آن را بشاه عرضه میکرد و با دفتر روزنامه مقابله مینمودند و در حضور شاه یا کسی که بیش از همه بر شاه معتمد علیه بود (بی شک وررگر مازار، علی العموم) مهر می‌رسید

§ ۱۲۴ مناشیر و سجلات شاهی و عهد و سایر اسناد دولتی نایستی با انگشتری شاه

که نقش بکین آن صورت و رار (برار، گرار، یعنی گوسمدر) بود مهر شود اگر سند راجع بالتراماتی بود که دولت ایران نسبت بیک دولت دیگر - خواه تحت حکومت ایران یا مستقل - تعهد میکرد یا بیک کیسه بمک محتوم محتام ملک

نشان ثبات عهد و حفظ سوگند ارسال میشد (۱).

مالیه

§ ۱۲۵. رئیس مالیه و استریوشاسلار (۲) یعنی صاحب دیوان خراج بود. یکی دیگر ارمأ مورین بررک که عنوان او را میدایم موگل حمایت خراج و سپهران است که نام منصب او و سپهران همارکار (۳) بود. خرابه دار شاه ظاهراً عنوان گنجور داشته است

§ ۱۲۶. عایدات عمده دولت. مالیات ارضی (خراک) و مالیات سرانه (گریت) بود (۴). سرگریت يك قلم و یکجا بر عموم عملی معلوم سالانه وضع میشد و اولیای امر نایستی بهترین طرزی که میتوانند بر مؤدیان جزیه تقسیم و وصول کنند. توریع خراج بر مردم بطور مقاسمه بود بدین منوال که پس ارسیدگی بحساب حاصل کشت از هر کوره ای بمقدار آبادی زمین ارثک تاسدس (۵) میگردند.

۱ - مسعودی چهار مهر خسرو اول و نه مهر خسرو دوم را تفصیل وصف میکند

۲ - رجوع شود به صحت ۸۳

۳ - رجوع شود به ص ۳۹ ح ۲.

۴ - در صدر اسلام هر دو کلمه خراج و حریه بی تفاوت هم برای مالیات ارضی و هم برای مالیات سرانه استعمال شده است. در حقه خراسان لفظ حریه را برای هر دو معنی استعمال کرده اند در سایر نواحی لفظ خراج اعم است در مصر حال چنان بود که نگار وصف میکند « از مالیات سرانه رومی يك قسمت ناحی که شبه مالیات سرانه بود پرداخته میشد، این ناح اساساً از مالیات ارضی قدیم رومی ناشی شده بود و آنرا جزیه مینامیدند. قسمت عمده آن از عواید مملکتی که خراج باشد پرداخته میشد و از همین جهت آنرا خراج هم میگفتند دو اصطلاح حریه و خراج بی تفاوت بجای هم استعمال میشود » — وعافیه الامر دراوائل قرن دوم هجری حدّ هر دو لفظ معین شده است خراج مالیات ارضی است و حریه مالیات سرانه. ثبوت این تمیز و حصر این دو معنی در این دو لفظ در خراسان چنانکه و لّه و رن میگوید نام برین سیار و در مصر چنانکه بکر سمت میدهد بدستور عبداللّٰه بن الحجاج بوده. آنرا این نسبت حدّ جامع افراد و مانع اعیان ارتفع دقیقتری در طریقه ساسانی حاصل شد و آنرا در آن زمان بزر واقفاً ازین دولت چنین مفهوم میشدند، بر ما مجهول است و حل این مسئله مشکل، مخصوص ناین جهت که در تلّود چنانکه تلّید که در یکی از حواشی خود سراع داده است کلمه خراک بمعنی سرگریت مستعمل است

۵ - یا سابقول دیوری اردبیک ناصف محصول را بحسب اینکه آبادانی زمین چطور است و اینکه از يك شهر چه اندازه فاصله دارد

§ ۱۲۷ مع هدا تقسیم و جدایت مالیات کاملاً بر حسب این بود که مأمورین درستکار یا نادرست باشند، و چون برین نمط در عایدی یکسال نا درآمد سال دیگر اختلاف عمده حاصل میشد ممکن نبود که از یش حساب دخل و خرج مملکت را ترتیب داد، بعلاوه تقشیش در آن نیز بسیار دشوار بود نتیجه این میشد که چون جنگی یش می آمد غالباً بقدی سود که در آن بکار رود آن وقت نایستی که مالیاتهای غیر عادی وضع شود، آن هم تقریباً همیشه بر ولایتهای حاصلخیز معرب و علی الخصوص سواد عراق (بابل) تحمیل میشد شاپور دوم، که میخواست همه قوای مملکت خود را بپیکار با روم جمع آورد، مرزبانان سرزمینهای بَطَطی نوشت: «همینکه این فرمان صادر از جانب الهی ما را که در لغافه ای که فرستاده ایم ملاحظه فرمائید ما میباید سیمون سرکرده نصرابیان را در بند آورید و تا سندی نسیاراد و بعهده نگیرد که جریئه مصاعف و ناح مصاعف از همه مردمان نصرابی که در کشور حضرت الهی ما هستند و در زمین ما ساکنند جمع کرده بما بپردازد او را رها نکمید، چه جانب الهی ما جز از رخ کارزار نمیبریم و ایشان جز از خوشی و حرّمی کار ندارند ایشان در زمین ما نشسته اند و شریک عقاید دشمن ما قیصرند» آشکار است که چنین اضافه مالیاتهای ارادی صرف که غالباً بسیار سنگین بود باعث شدت میل نصاری نسبت سلطه ایران میشد

§ ۱۲۸ بالحمله طریقه متداول به آنها برای شاه مفید نبود بلکه ریان بسیاری نیز نارباب خراج میرساید همچنین روایتست که بررگران حرّات نداشتند که یش از قسمت کردن محصول دست بمیوه رسیده برسد درست در نتیجه این اوضاع بود که کواد در صدد تبدیل اساسی طرز خراج بر آمد و خسرو اول آن را احمام داد. کلیه اراضی مرزوع را خوب مساحت کردند و میزان گرفتند، و این مساحت و احصا منهای طرز جدید تقسیم خراج که بر حسب وصایع ذات بود گردید

ارین قرار . در هر سال از هر جریب (۱) مررعهٔ گندم و جو يك درهم (۲) و از هر جریب تا کستان ۸ درهم و از هر جریب اسپرس رار (۳) ۷ درهم و از هر جریب برخ پنج دانگ درهم و از هر چهار محل در فارس يك درهم و از هر شش بخل آسوری يك درهم و از هر شش اصله ریتون يك درهم . ما سوای این از حاصل اراضی و همچنین بخلهای پراگنده که در جزء يك حدیقه بشمار میآمد همه از حراح معاف شد . این وصایع بنایست چندان شاق بوده باشد ، الا اینکه نمیدانیم میران « مواد نظامنامهٔ احرای قانون مالیات » را و اندازهٔ تمعیصات و تعدیات اداری را تا چه حد توانسته بودند برسانند لیکن علی العموم طرز جدید محققاً در عین اینکه برای حرا نه عایدی مضاعف ثابق حاصل کرده است باعث فراحی حال مردم بیر گردیده است در دورهٔ حلاوت هم در احد حراح از مملکت ایران بهمین وصیعه ها اقتدا کردند

§ ۱۲۹ سرگریت را بیر حسرو اوّل اصلاح کرد کسانیکه بین بیست سال و پنجاه سال داشتند نأدای آن ملرم شدند « مگراهل بیوتات و بررگان ولشکریان واصحاب دین ودبران و کار کمان شاهی » مؤدیان سرگریت هم بر حسب مایهٔ مال و عایدی که داشتند بطنقات تقسیم شدند از بعضی ۱۲ درهم و از برخی ۸ درهم و از جمعی ۶ درهم و از گروهی ۴ درهم برای هر بیری میگرفتند ، و فرما شد که مالیاتها (۴) را در سه قسط (سَمْرَك) چهار ماه بچهار ماه دریافت دارند

§ ۱۳۰ حسرو فرمود که این وصایع در چندین نسخه تدوین گشت ، یکی را در دیوان صبط کردند ، و برای هر يك از عمّال حراح بیر يك نسخه فرستادند که بموجب آن عمل کنند ، و برای هر يك از قصات کوره ها بیر نسخه ای

-
- ۱ - معادل ۲۴۰۰ متر مربع
 - ۲ - بحساب نلدیکه هر درهم معادل ۰,۸۸ فرانك طلا است .
 - ۳ - اهمیت بویجه از آن حست است که علاوهٔ اسناست
 - ۴ - ظاهرا هم مالیاتهای ارضی و هم سرانه را

فرستاد و فرمود مواطب باشند که مأمورین خراج در آن کوره از ارباب خراج
 ریاده بر آنچه در دیوایی که نسخه آن را برای او فرستاده اند نوشته شده مطالعه
 نکنند، و آنها که کشتشان یا چیری از علائشان آفت دیده باندازه آن آفت تخفیف
 دهند، و هر کس از اهل سرگربت که میمیرد یا از پنجاه سال میگذرد حق او را
 از میران کلّ موضوع کنند، و هر چه ازین قبیل کسب را از مالیات معاف
 میکنند حکومت سرگرتی بنویسد تا بمأمورین محسب آن فرمان داده شود،
 و بگذارند که مباشرین از کسائی که همور بیست ساله نشده اند چیزی بگیرند.
 حسرو میخواست، بدین طریق تفتیش، ارتعّبات وصول کنندگان مالیات که تا
 آن زمان وراوان بود جاوگیری کند

§ ۱۳۱. علاوه بر مالیات مستقیم، تحیی بمرسوم بود که آن را آیین
 میدنامیدند و بیهدایائی که در موقع تشرّف محصور در بورور و مهرگان ناگزیر
 بایستی تقدیم کرد(۱). ارحمّه سایر عواید و ابواب مال گمان میکنم که حاصل املاک
 خالصه و حقوق خاصّ شهباشی ار همه مهمتر بوده است. معادن طلائی قرّه نریون
 در ارمستان ابراب اربن قسم احیر بوده است. عمایم حربی بیه عابدی غیر
 مستقیم بوده. حسرو دوّم در دفاع حویش آنچه را که از بلاد دشمن بعیدت آورده
 باحتصار ذکر میکند. از روسیم و گوهران گوناگون وار مسینه و پولاد و پربیان
 و سترق و دینا و مواشی و اسلحه و سبایا و اسراء (از مرد ورن و بچه) «چندان
 بکنجهها و اسارهای ما رسید که بررگی مقدار واررش آن درعاهمه پنهان بیست.»
 محتمل است که حقوق گمرکی بیه بوده است، اما من نتوانستم اطلاعاتی درین باب
 از کتب مورّخین بدست آورم

§ ۱۳۲. در سال هجدهم شاهی حسرو دوّم (در سال ۶۰۷ تا ۶۰۸

۱ - بورور عد اول سال در ابتدای اعتدال ربیعی، و مهرگان عید و وسط سال تقریباً در آغار
 اعتدال خریعی. طریقه هدایا و تحب بگفته گزرّن تا ایام اخیر بیه مرسوم بود

میلادی) موحودی حزاین خسرو که فرمود آن را به بیت المال که ناره در طیسفون بنا کرده بود حمل کردند ۶۸۴ هزار هزار مثقال نقد بود (۱)، و در صورتی که میران واحد هر درهم را معادل يك مثقال دانیم این مبلغ برابر میشود با قریب ۳۳۶ میلیون فرانك طلا علاوه بر این مبلغ، مقداری از انواع جواهر و السه و غیر آن بود که «مبلغ آن را جر خدا کسی نمیداند.» اینک خسرو دوم ناچه آسانی و تدبیر سهلی مردم را ملزم نادای مالیات میکرد ازین امر معلوم میشود که ناوجود محاربات پی در پی و پرمحارج و محزنی که میکرد در سال سی ام شاهی خود ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (هزار هزار هزار و ششصد هزار هزار) مثقال نقد مصروب (تقریباً معادل ۱،۴۰۰ میلیون فرانك طلا) در کنجهای خویش موجود داشت

§ ۱۳۳ گذشت کردن از نقایا (مانیده ها) برسم قدیم عالماً مذکور است این برای شاه جدید وسیله ای برای حلب قلوب و حصول قبول عام بود بهرام پنجم همبیکه تخت نشست فرمان داد که بقایائی را که بر عهدۀ مؤدیان حراج بود و برابر هفتاد هزار هزار درهم (تقریباً ۶۰ میلیون فرانك طلا) بود باصافۀ ثك حراج همان سال حلوشش را از مردم بگیرد فیروز در هنگام يك قحطسالی که اتفاق افتاد رعیت را از حراج و سرگربت و از صرائسی که برای کارهای عام الممعه در مردم بار میشد و از بیکاری و بیکر تحمیلات یکسره معاف داشت.

§ ۱۳۴ نفقات عمدۀ دولت عمارت بود از محارج جنگ و اداره دربار و مقترری مستخدمین دولتی، و بالحمه، مصارف چرخاندن ارانه امور دولتی، و پس اران اعمال عام الممعه برای ولاحه و استس سدها و کمندن بهرها و غیره مع ذلك در مورد اعمال مربوط نمواند عامه سکه بلادی که اران سود میبردند عالماً

۱ - که چهل و هشت هزار هزار مثقال اران - دوازده هزار برده که در هر يك چهار هزار مثقال نقد بود - از صرب فیروز و قناد بود

— یا شاید عموماً — با پرداخت قرصهای هتکفت همراهی میکردند گاهی ناخشنش نقایا، قسمت کردن اموال بیت المال بفقراء و مساکین نیز مذکور است من جمله از طرف بهرام پنجم و پیروز و قنادر (۱). بهرام پنجم به تنها مال عظیمی در میان فقراء و مساکین قسمت کرد بلکه بیست هزار هزار درهم (قریب ۱۷ میلیون فرانک طلا) بزرگ « ناهل بیوتات و اصیلر ادگان » بخشید. ازین گذشته دیگر مبلغ و حقی که از بیت المال بمصرف فواید عامه میرسید چندان زیاد نبوده. شاهان ایران را همیشه این عادت بوده است که خزاین خوش را بقدری که ممکنست بنقدیمه و اشیاء گرانبها اساشته کنند

§ ۱۳۵. بنا نوشته مصعبین ارمی در اول جلوس هر شاه همه پولی که در حراجه موجود بود دوب نموده بنقش شاه حدید سنگه میردند همچنین اسناد مصبوط در دیوایها را از بو بنام او سواد میکردند و تعییرات ضروری را در آن ملحوظ میداشتند

نظام

۱۳۶ § برای درجات عالیة سرکردگان و فرماندهان لشکر و مدبران اعمال جنگ بمباحث ۷۶ تا ۸۲ رجوع شود

۱۳۷ § قسمت بجهت سپاه، مانند دوره اشکانی، سواره نظام زره پوش و اسواران بژاده بودند اسواران در صف مصاف رتبه اول داشتند و امید فتح و

۱ - تاریخ طبری در شاهي بهرام گور و پیروز، و سیاستنامه [ص ۱۵ جاب طهران] دیده شود — از پیروز در يك قطسال تدبیری بدیع که برای دولت چندان خوجی نداشته است مقول است. وی فرمان داد که هر کس از رعایا هر نوع خوردنی که برای قوت مردم بکار است انبار و بس انداز کرده باشد بیرون بیاورد و خود خواهی را کنار گذاشته در هر چه دارد با مردم برابری کند و حال توانگران و درویشان و گراغایگان و فرومایگان در برابری یکی باشد و ایشان را آگاه کرد که اگر بدو خمر رسد کسی از گرسنگی مرده است مردم آن شهر و دهی را که او آنجا مرده محارقات خواهد کرد و عذاب سحت خواهد داد.

خیزوی بیش ار همه زور و مردانگی ایشان نار بسته بود (۱). یکی از نقوش منقول در سفرنامه فلا ندن و کست صورت یکی از این اسواران ایرانیست مردیست سوار بر اسب، زرهی، به حلقه حلقه، بلکه از پیشیزه های پولادین، دربر دارد که تقریباً ناسر را بوی او را می پوشاند، نا آستین، و بقه ای بلند و راست که همه صورت او را می گیرد، بر سر خودی دارد که در فشی (ار بوارای چند) بر آن بسته و از پشت آویخته، بر دست راست بده ای بدراری دو متر، و بر دست چپ سپری گرد دارد، کیشی یعنی تیر دانی بیر بر میان بسته است سر و گردن و سینه اسب نیز زره (ار همان نوع) پوشیده است این نقش ظاهراً متعلق نا وایل عهد ساسانیان است آ میابوس مار گلیبوس نقل می کند که ایرانیان افواج منظمی از سواره نظام زره پوش خود را مهجوم بر رومیان و امید داشتند صوف آن چنان جمع و اسوه بود که بهر حرکت بدن از حوشها یعنی پیشیزه های زره ایشان لمعانی دلهریب تلق می کشید، نار می گوید بدن آسمان بیر به زره چرمین پوشیده شده بود. در روزگار خسروان سلاح کامل اسواران عمارت بود از حقتان و زره و حوش [و در کستوان و خود و نارونند] و راین و شمشیر و بیره و سپر و گوری که بر کمر می آویختند و تدریس یا عمودی و کیشی حاوی دو کمان نار و سی تیر و دور و پیچیده که بر پشت معر می آویختند اسواران را سبب اسلحه سنگین آهی که داشتند توریك (۲) می نامیدند اهم سلاحها بیره و کمان بود که ایرانیان از قدیم در نگار بدن آنها ماهر بودند پرو کوپیوس گواهی میدهد که تقریباً عموم ایرانیان تیر انداز و کمانگیرند و درین فن قابلترین همه مردمان اند، اما صرف تیرشان زوری ندارد زیرا رهانشان بقدر کافی کش نمی آید

۱ - ایرانیان بیش از همه حر سواره نظام « که تمامی بحا و اهل امتیاز در آن خدمت احاری می کردند » اعتماد داشتند. امتنار سواره نظام منظم و « اصساط » نظامی، و تمریبات هر زوری و دائمی، و اسلحه ایشان بود (آ میابوس)

۲ - معادل Chibanari لابیسی که از کلسانس یونانی می آید

۱۳۸۵. یکی از مناصب عظیمه مقام «مؤدب اساوره» (ترجمه لفظ هتندرتزید
 آسوارگان پهلوی) بود که نایب شهریها و روستاها مردان جنگی را تسلا حشوری
 و انواع آداب آن مشغول دارد و تربیت کند (۱): سواری بیاموزد و، رسم جنگ
 بگردد و گمان و تیر حدنگ

۱۳۹۵. بر سر مرمان هخامنشیان، فوجی از کزیده سواران بود نام «گروه جاویدان»
 که مانند همان فوج هخامنشیان طاهراً مرکب از ده هزار مرد بوده است (۲).

۱۴۰۵. پس از سواران، قسمت پیاده نظام (پایگان) بود که فرماندهان
 ایشان پایگانسالاران بودند. سلاح پیادگان حنجری بود و سپری و حودی که
 که سر و صورت ایشان را میپوشید (مانند mirmillon های رومی) و در حقیقت برای
 سیاهی لشکر و کثرت عدد بودند، و کلیه ایشان بحدگ میرفتند بی آنکه نبرد یا
 پاداش دیگری دلگرمشان کنند، ایمان همان روستائیان بودند که بخدمت نظام
 محورشان میکردند. عموم یا الاقل قسمتی از ایشان سپرهای مستطیلی منحنی داشتند
 که از چوب ارژن بافته شده بود و در تن خویش پوست حام پوشیده بودند
 علی العموم این پیادگان سربازان بدی بودند روری بولیانوس قیصر روم جمع
 از اسرای ایرانی را سربازان رومی با انگشت نشان داده برای تشجیع آنان گفت.
 «ایمان برای نبرد آورند که از کثرت چرک از صورت درگشته اند و پیش
 او آنکه کسی بزرگ ایشان شود اسلحه خود را بر زمین افکنده پشت میگرداند»
 و دو قرن بعد بلیساریوس و هرموگاس سرهنگاب سپاه روم شرقی، ایشان را
 «یک مشت روستائی بدبخت» میخواند که «مصرفی ندارد جز آنکه پس از حصول

۱ - نامه تسر [چاپ میوی ص ۱۰۱ و ۱۰۲]

۲ - یک فوج ممتاز دیگر موسوم به خان آسپاران (= حاسپاران) شاید از دستجات مردود
 سرگت بوده اند، چه نام گالیوش (در طبری و بلادری «حالیوس» و در دیوری «حلسوس»
 و در فردوسی «گلیوش») که یکی از سرکردگان این گروه بوده سام یونانی بیشتر میباشد
 تا نام ایرانی

فتح حصارها را حراف کنند و اسلحه و البسه مقتولین را سلب و بهب نمایند و خدمتگزاران سرباران (یعنی سواران) باشند.»

§ ۱۴۱. اربین روستائیان بسیار مفیدتر و بهتر افواج معاوی بودند، که از اقوام مختلفه جنگاور ساکن ثغور مملکت که شهر داران (امرای بومی) بریشان حکومت میکردند، تهیه میشدند، و وضع ممتازی داشتند. چنین افواجی در جرء لشکر هخامنشیان بزرگ بودند. در محاربات دارا و جنگهای خشایارشا سکاها معتبرترین افواج سپاه بوده اند. در ایام ساسانیان بزرگترین افواج معاوان که بیش از همه معتمد علیه بودند سگستانیان را می بینیم یعنی همان سکاها که کوچ کرده و در رزن قدیم ساکن شده بودند. علاوه عالتاً افواجی از اقوام مختلفه کوهستانی که در جنوب بحر حرر سکونت داشته اند یعنی اقوام گیل و کادوشی و *Vertæ*^(۱) و الابی و حیوبی (که در عهد شاپور دوم بهرماندهی شاه حویش بجزنگ میرفتند) و دیلم^(۲) و شاید قوم کوشان^(۳) بلخ (ناحترش) را برای جنگ بکار میگرفتند. خسرو اول جدی اراهل دیلم و حوالی آن را بیمن فرستاد تا بومیان را در براع ناحشیان باری کنند. تواند بود که بعضی اربین اقوام نامرء مستقل بوده اند و ناپول بعنوان افواج مردور بجزنگ داخل میشده اند و لااقل در مورد هیوان که گاهی در سپاه ایران بوده اند باید چنین باشد. قوم چول (صول) ساکن گرگان را خسرو اول گوشمال داده مطمع کرد و شهرام پیروز در آذربایجان کوچ داد و ایشان را نایرانیان بجزنگها میفرستاد چنانکه از یک فقره از کتاب آمیانوس که در باره معاوت مردم سگستان سپاه ایران است و در سطور فوق

۱- این قوم را توانستم تعلق کم ایقده هست که آمیانوس بکار *Chionitæ* و *Gelanı* و بکار *Vertæ* و *Chionitæ* را نام مسرد (مترجم)

۲- آگائیس میگوید که قوم دیلم در «جنگ معلوه» که دران ناشمشیر و خضر و رءه ناید کار کرد ماهرتر بودند تا در جنگ دورادور که سرد ناترو گمان است

۳- «شاید» بدان جهت گفتیم که درین عبارت که قول آمیانوس است دراصل *Eusenis* درج شده و مرحوم مارکوارت آنرا بحرف *Cusenis* یعنی کوشان گمان میکند.

مضمون آن اشاره شد، استنباط میشود این افواج معاون، مانند اسواران ایرانی، سواره‌برد میکردند. سواره نظام ارمنی که در تحت لوا^۱ ایرانیان خدمت میکردند بچشم خاصی مینگریستند. همینکه ایشان بطیسفون داخل میشدند شاه ایرانیان یکی از اکابر را ناحوال پرسی ایشان میفرستاد. این کار سه مرتبه تکرار میشد و روز بعد شخص شاه سان دیدن افواج ایشان میرفت.

§ ۱۴۲ ایرانیان در جنگ از فیل نیز استفاده میکردند ناین نوع که جمعی از سپاهیان بر آنها سوار شده ساقه لشکر را تشکیل میدادند. این حیوانات وحشت شدیدی در دل رومیان می افکندید. این حلدون این فیلان را چمین وصف میکند: بر آنها برجهائی چوبین مثل گوشک میساختند و از لشکریان و اسلحه و بیرقها پر میکردند و هنگام کارزار در مؤحر لشکر نکر دار دیواری ردیف مینمودند و لشکریان را بدان پشت گرمی و اطمینان قلب حاصل میشد.

§ ۱۴۳ عده های کثیر لشکر را گنند مینامیدند و سرکرده ایشان گند سالار بود. قسمتهای کوچک گند را درفش و دسته های جزئی هر درفش را وشت میگفتند. هر درفشی رایتی مخصوص داشت (۱). در نقوش ساسانی نمونه چندی از این بیرقها و علمهای نظامی دیده میشود. یکی از آنها پارچه ایست دراز و ناریک که بریره ای آویخته اند. در نقش دیگری بیرق داری دیده میشود که دستکی بلند بدست گرفته و بر سر آن چوبی را از وسط بطور افقی قرار داده اند و سه گلوله بر بالای آن چوب نصب شده، دو تا در طرفین و یکی درست مقارن محل اتصال دو چوب بیکدیگر، دو گلوله نیز بر پائین آن چوب هر یک در یک انتها آویخته است. رایت ملی ایران درفش کاویان مشهور معظم بود که بموجب روایات ملی عمارت بود از پوست پاره ای که کاوه آهنگر هنگام کار بر

۱ - همس جهت آن دسته را درفش میگفتند. کلمه Drapeau در زبان فرنگی معنی اصلی لفظ درفش است.

پیش و کمر می بسته است و در ایام ماقبل تاریخ، مردم را بر اژدها (ضحاك) عرب کافر فاجر بشورابید این درفش چرمین بامنداد ایام بواسطه پارچه‌های دیبا و حریر که بر اطراف آن دو حتمد بررگ شد چنانکه بدست و دو پی طول و پانزده پیی عرض یافت و آرا نگوهر های گوناگون آراسته بودند و هر يك ارشاهان بدان تبرك میگردند و نیمن میجستند و در افروندن کوهراں راں بر یکدیگر پیشی می گرفتند و در موقع جنگ میفرمودند که آرا پیشاپیش ایشان بکشند و جر بدست سالار مقدم و پیشوای کل سرداران و نزرگان لشکرشان میدادند پس از ختم جنگ بکسچور که متعهد حط آن بود رمیگرداندند درفش کاویان در وقعه قادسیه (سال ۱۶ هجری) بدست سعد بن ابی وقاص سردار عرب افتاد

§ ۱۴۴ در ایامی که جنگی سود اسلحه و آلات جنگ در محرن (اسارگ) و جبهه خانه (کنج) حط میشد و بر ایران انبارگ بد (۱) بود که مواظب نظم و نی عیب ماندن آنها باشد و در اندک مهلتی حاصر و تسلیم نماید. جنگ که تمام میشد همه چیز را پس گرفته بار باسار و کنج میبردند (۲) از اسنان مخصوص حوب مواظت میشد و بیطار (سور نژتسك) شخص مهمی بود که برای استعمال و حاجت او گیاهها جمع میکردند گرفتن اسنان شخصی حایر سود مگر وقتی که جنگ قریب الوقوع باشد و اسنهای لازم بموقع برسد برای عدای سپاه گوشت و شیر بمیران متساوی کشیده بن اشکریان قسمت میکردند چنین نظر میرسد که در روز قتال وطیعه روری مردان و اسنان بیش از ایام عادی بوده است

§ ۱۴۵ از يك سردار توقع آن بود که آنچه نایسته لشکر کشی است داشته

۱ - رجوع شود بمبحث ۵۳ در ص ۳۸ تا ۳۹

۲ - این جمله مقول اسب از دیگرند که آن هم از آریستارستان یعنی مجموعه قوایین نظامی برداشته

باشد، در فن حرب قابل و شایسته باشد، صاحب نظر صائب باشد، بحال لشکریانی که در فرمان او بید معرفت کامل داشته باشد، حسن سلوک و تدبیرش مورد ستیجش و آرمایش قرار گرفته و محل اطمینان باشد. مخصوصاً نایبست همه اقسام و دستجات سپاه را نشاسد و میران قوت هر يك را بداند. رور هیجا شور و هیجان از خود نشان ندهد و سخنانی نگوید که سب و خوف و بیم سپاهیان شود. سرباران نایستی نایکدیگر محبت و اتحاد داشته باشند و نلست به پیشرو خود اطاعتی کور کورانه برور دهند. رور مضاف نایستی سر کرده سپاه بوسیله یاد آوری لشکریان ناینکه حنک نابد دیبان و کافران تکلیف دینی هر کسی است و بوسیله تدکار احر و ارتقائی که درین عالم ممکنست تحصیل کنند و ثواب روحانی که در عالم دیگر خواهند یافت ایشان را تشجیع کند که رو بمرگ نشانند قبل از شروع قتال اندکی آب مقدس در بر دیکترین مهر بچخته آن را تقدیس میگردند، سپس شاحه ای مارک را بمنزله اولین تیر محاجب دشمن می انداختند، آنگاه باوار بوق لشکریان دست بقتال بر میآوردند. رسم آن بود که پیش از کارزار سپهسالار نایستی دشمن را باطاعت شاهنشاه و قول دین ررتشی بخواند و اتهام حجت کند، یا بفریاد «مرد و مرد» دوش را ازدو طرف بمبارره دعوت نماید تا جرأت طرفین را بیارماید

§ ۱۴۶. در محاربات مهم که شخص شاه فرمانده سپاه بود برای او در عرصه کارزار در قلب لشکر سریری بر پا میگردند و حواشی شاه و سرباران خاص که در راه او نایستی حان سپاری کنند در بیرامون سریر او حلقه میزدند در ارکان تحت درفشی چند نصب میگردند گرد این هیئت را گروهی از تیرانداران و پیادگان بگردار حصار میگردند اگر شاه حضور نداشت، و کفایت امر جمک مهده ایران سپاهند مقوض شده بود، او بود که برین تخت می نشست رستم فرهاد در ایام حدک قادسیه از ورای چنین حصار می که گرد او نسته بود محاری احوال رزم را مینگریست (۱)

۱ - این امر را که شاهشاهی - مثل شاپوردوم - بمسجد داخل حدک شده خود را بصوف دشمن رند و بیش از همه صولت و صلالت ظاهر کند آمیانوس بصورت امری غریب و ناعه و نصدسط کرده .

§ ۱۴۷. در خلاف پهلویمان که در امر محاصره چندان ماهر و آرموده بودند ایرانیان دوره ساسانی فن محاصره را از رومیان آموخته بودند و تیرهای میش سار (میش سر) حصار شکن و گشکبجیر و منجنیق و باروی متحرک و سایر ادوات حصار که در قدیم مستعمل بود بکار میبردند و رهایی که خود ایشان حصار میزدند بیز آن هنر را داشتند که آلات و ادوات دشمن را عاقل کنند بدین نحو که تیر میش سار آنان را بختم کنند آرند و از دست لشکریان برنایند یا سرب مداب بر آلات ایشان ریزد بانفت بر آنها اندارد اسیران حمک را عموماً دست پشت بسته می آوردند و نسان بندگان میروختند و بانه اراضی بایر مملکت برای زراعت و آبادانی آنجا کوچ میدادند (۱)

§ ۱۴۸. ایرانیان برای شماره مقتولین حمک اسلوب بدیعی داشتند پیش از قتال شاه بر تخت خویش نشسته با حضور فرمانده آن جنگ سان لشکر میدید. سپاهیان یکباریک از برابر تخت میگذشتند و هر یک تیری در سدهای بررگی که مخصوص این کار مهاده شده بود می انداختند پس سدها بمهرشاهی مختوم میشد. بعد از حتم کارزار ارسدها مهر بر میداشتند و بار هر سرناری از پیش تخت گذشته تیری بر میداشت آنچه در سدها باقی میماند شماره اسرا و مقتولین را معین میکرد اگر سالار سپاه جنگ را حیل گران تمام کرده بود شاه ارب رو خود می فهمید.

§ ۱۴۹. حکام ثعور، یعنی مرزبانان، قوای ثابتی از افواج مردور ترتیب میدادند در قلاع و استحکامات سرحدی بیدر «ساخاوهایی» دائم میگذاشتند.

دین و داد

§ ۱۵۰. ساسانیان از اولین لحظه با روحانیان ررتشتی متفق شده بودند و

۱ - رجوع شود به § ۱۰۸ در سابق

اتحاد و دوستی صمیم میان مملک و دین در تمامی مدتی که موضوع کتاب ماست برقرار بود. اصحاب دین حننه قدس خویش را شامل حال حکومت دنیوی نموده بودند و خود نیز سرکت حمایت دیوانیان در کلیه ظروف و احوال مهم در زندگانی هر يك نفر ابرایی دخالت میکردند و لغماره اخیری شخص را از گاهواره تا گور در چمکال خویش داشتند. آکائیس میگوید « حالا دیگر همه کس ایشان را (بعی مغان را) تمجید و تجلیل میکنند و با احترامی را ایدالوصف ندیشان مینگرد. همه امور مملکتی بمشورت و پیدشیمی ایشان ترتیب داده شده است^(۱) علی الخصوص کفایت مهمات همه کسانی که معامله و محاکمه ای دارند بدست ایشانست و هر چه میشود در تحت نظارت ایشان و بموجب رأی و قرار است که ایشان میدهند و هیچ امری بر عم ابرایان و حقه شرعی ندارد مگر آنکه یکسر مع آنرا تصدیق و تصویب کند »

۱۵۱۸ آری معان اقتدار روحانی داشتند دولت ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقد اردواح و صحت اطلاق عنواب حلال ارادگی و صدق تملک و سایر حقوق در ید قدرت ایشان بود تطهیر کسان از سنگ بیدی و ارتکاب گناه با اختیار ایشان بود همه این حقوق باعث نمود کامل ایشان شده بود، اما مایه نبود ایشان تنها همیشه بود بلکه ایشان را ملکه داربیر بودند^(۲) و عایدات کشیری هم از ممر دیات و عرامات شرعی داشتند و اموالی نعموان رد مطالب و بدر و هدایا و وقف و حسن حاصل میکردند، و این همه نبود و عظمت مقام ایشان کمک میکرد. اربن گذشته استقلال بسیار وسیعی هم داشتند، بلکه اگر نگفته آ میانوس که « معان بر موجب شراعی و قوانین مخصوص بخود میریستند » نتوان اعتماد کرد باید گفت که ایشان در قلب دولت ایران

۱ - رجوع شود بسخت ۷۲ و حاشیه ۳ ص ۵۲

۲ - رجوع شود بسخت ۶۹.

دولت دیگری ایجاد کرده بودند (۱).

۱۵۲۵. مراتب سیر اصحاب دین ررتشتی بسیار بدقت ترتیب داده شده و درجه بندی شده بود، هر چند که ما را بدان معرفت کامل و مطابق حق واقع نیست، چه هیئت اجتماعی پارسیان این روزگار با عهد ساسانیان فرق بسیار دارد. مغان صنف اکثر و اهل درجهٔ اسفل از درجات مدهبی بودند ما فوق ایشان هیردان و موبدان و سایر انواع روحانیانی که خدمات خاصی داشتند مثل پیشنماز (زوت، نوا و مجهول) و افرورنده و حافظ و خادم آتش (را سپی) بوده اند. دستور، علی الاظهر، درجهٔ اعلائی داشته لکن ما بطور یقین نمیتوانیم اعمال او را تشخیص و تعیین کنیم شاید اصح احتمالات آن باشد که وی را يك نوع حلال مشکلات مدهمی و پژوهندهٔ مسائل دینی دایم که در فقه و دانش دین ماهر بوده و در موارد مشکوک فیها از او استفتا میکردند و بالجمله بمنزلهٔ مفتی و مجتهد مسامین بوده است (۲). يك مرتبهٔ اعلائی دیگر مقام مغان هندزررندی یعنی « مؤدب معان » بوده است (۳). در پلّهٔ اعلائی مدارح روحانی هیردان هیربد و موبدان موبذ قرار دارند

۱ - رجوع شود بسخت ۶۹

۲ - در دیاچهٔ آردو و راز ستمک آمده است که اسکندر رومی چندین تن از دستوران و دادوران و هیردان و موبدان و دین نرداران و افرارمندان و دانایان ایرانشهر را نکشت، و مغان و کدخدایان ایرانشهر را با یکدیگر کین و دشمنی میان انداخت، و پس از سرکوت او مردمان ایرانشهر را با یکدیگر آشوب و بیکار بود، و ایشان را هیچ خدا (= شاه) و دهنند و سردار و دستور دین آگاه بود، معان و دستوران، پژوهش کارهای بزرگ دینی را، انجمن کردند، و چون شاه اردشیر پایگان شاهی شست دسوران و موبدانی که دران زمان بودند همه را پیش خویشتن خواند و گفت که دین راست و درست که ایرد ررتشت گفت و ررتشت در گیتی رواج کرد مرا باز نمائید تا من این کشها و گفتگوها ارحمان برکم و اعتقاد با یکی آرم — کلمهٔ دستور (دورس قدیم. دَسْتَر) بمعنی « وریر » که مصصی عمر مدهمی است بیر هست و این لحاظ کاملاً مطابق است با کلمهٔ Ministre

۳ - مَسِی مَعَان (مصمغان) که در هنگام فتح دماوند بدست عرب یعنی یک قرن و نیم بعد از هجرت در آنجا بوده است از نقایای ارمیهٔ احیر عهد ساسانی است و وس، و یقیناً هیچ ربطی با اینکه ررتشت را در اوستا مهتر شهر ری خوانده اند ندارد.

۱۵۳۵. اصحاب دین بآنشکاه یدش از هر چیز وابسته بودند و خدمت در آنشکده عمدۀ اشتغال ایشان بود. بنا بر درجات زندگی ایل ایرانیان قدیم، آتشها نیز درجات داشته است. آتشی متعلق بنخابه بوده و آتشی بعشیره یادیبه (آذران) و آتشی بیک قبیله یا کوره (بهرام). آتش خانگی را مانند یعنی در کتبخانه نگهداری میکرد، برای خدمت آذران لاقلاً دو مغ ضرورت داشت، و آتش بهرام راهبشتی متعدّد بریاست یک موبد نگار بود^(۱). لکن معظمترین و نالانترین همه این آتشها سه مطهر درک آتش علوی را میدانسته‌اند که بطبقات سه گانه مملکتی اختصاص داشت. آذرفرنبغ متعلق بطبقه اصحاب دین^(۲) در کاریان فارس، آذرگشسب آتش طبقه مقاتله یا آتش شاهی در گنجک (شیز) آذربایجان، آذربرزیمهر مختص بر زیکران در ریوند کوه خراسان. بجای آتشدانهائی که سابق در زیر آسمان و در معرض هوا بود معاند و بیوت عظیم و فاخر برای این آتشها ساختند، و بهایت و جوب را داشت که خورشید بر آتش بتابد، بهمین سبب آنرا در داخل آنشکده در محوطه ای که نامزّه تاریک و از نور خارج محروم بود قرار میدادند.

§ ۱۵۴ شاهان ساسانی در اوقاتی که مملکت اضطرابی داشت به زیارت آتش شاهی آذرگشسب میرفتند^(۳) و تا کمال جود و جوامردی زر و مال و زمین و

- ۱ - چنان مسامد که هر موبدی کوره‌ای را بتلك داشته است.
- ۲ - سیاری از مشاهیر روحانیان درک رتشتی نام آذر فرس داشته‌اند
- ۳ - حتی ابن خردادبه مدعی است که آتشی در ایران بران بوده است که هر شاهشاهی هنگام حلوس خود از مدائن (تیسپون) پیاده زیارت آذر حشس شیر میرفته. بهر حال این آتش رمز وحدت شاهنشاهی و یگانگی دینی بوده است و نشان اینکه شاهنشاهی ساسانی مؤید به اتحاد و حمله و پیشروان دیست و نقطه مقابل شاهنشاهی اشکانی که در آن هر یک از «ملوک طوایف» یا کدک خدایان یعنی هر یک از شهریاران «برای خویش آنشکاه ساختند» (نامه تسر ص ۲۲). این فقره از نامه تسر بطن قوی یک روایت تاریخی است، و حال آنکه قول دیگر نویسنده آن نامه که «آنشگاههای ملوک طوایف بدعت بود و آتش شاهی یگانه ساسانیان رسم بدعت و نارگشت بحال اصلی روزگار دارا، منی بر جعل و تحلیلات دینی است

بنده بران وقف و حس میگردند بهرام پنجم همه باقوت و جواهری را که در اکلیل خاقان بود با شمیری هم اران او که نگین در و گوهر بران نشانده بودند ناآشکده شیز (چیژ) فرستاد و خاتون او را نیز بخدمت آن کماشت (۱). خسرو اول بیر نسبت ناآشکده چنین سخاوتی شان میداد. خسرو دوم نیز بدر کرد که اگر بر بهرام چوبین طمر یابد حلیه های زرین و هدیه های نقد بیار آدر گشسپ نماید و بندر خویش وفا بیر کرد.

۱۵۵§ ناینکه این سه آتش عمده را رنشتیان بوجهی خاص تعظیم میکنند و در حق و وصف آنها علو بسیار دارند و یدش از دیگر آتشدکه ها اموال و املاک برین هر سه موقوف و محوس کرده اند، بسیاری آتشدکه های آدر بهرام نیز از اکرام و اعتبار کشیری برخوردار بوده اند، علی الخصوص آنها که بنا و انشاءشان یکی از رجال افسانه ای عهد اساطیر یا بشخص شخصی رنشت نسبت داده شده بود مانند آتشدکه شهر طوس و آتشدکه شهر یدشاور و بیت نار شهر ارچاں فارس و آتش کر کوبه (۲) در سیستان و آتشدکه کویسه بین فارس و اصفهان

۱۵۶§ مقدمترین اشعال خدمه آتشدکه مواطنت آتش و حیط آن از مردست. پس اران تهیه هوم و بیار کردن نان و گوشت و رمرمه ادعیه و اوراد است روحانیان در ارتباط با عموم، اشغال متفرق و مصاعف داشتند احرای تطهیرات آئینی، اقرار شنیدن، آمرزش دادن، حکم نه توبه و انابه و ادای عرامت، اجرای حدود شرعی، انجام دادن شعائر و مراسم متعارف در ولادت و کشتی بندان و ازدواج و تحویر جنابیر و انواع اعیاد دینی اگر درست دقت کنیم که دین چگونه در اندکتر و حردترین حوادث زندگی روزانه دحالت داشت و شخص شب

۱ - در روزگار سابق اردشیر اول سرهای جماعتی از مقتولین کارزار را که از دشمنان او بودند ناآشگاه آناهید در اصطخر فرستاد، و در سال ۳۴۰ میلادی بیر سرهای عیسویان مقتول در همین معد آویخته شد.

۲ - در اصل فراسه Karikara است، در دیل آحرکبات درین باب، بوصیح میدهم (مترجم)

و رور ناندك عدم التفات تاچه حدّ عرضه تهمت ارتكاب خطا و وصله نجس شدن بود میتوایم بدانیم که مقام روحانی هر کس « بلامتصدی » و حالی میباشد و ادراک توایم کرد که یکمفر آخوند که مال و ملکی میراث بیافته بود و در هفت آسمان يك ستاره نداشت چگونه در نهایت آسانی ورودی از برکت اعمال مختلف خویش توانگر و صاحب آلف و آلف می‌شد. نایست در شانرور چهاربار خورشید را ستایش کرد، ماه و آتش و آب را بیایش نمود، در هنگام خفتن و زمار بر خاستن نماز کرد، در وقت شست و شو و کشتی بستن و عدا خوردن و بقضای حاجت رفتن و عطسه کردن و زلف ردن و ناخن گرفتن و چراغ افروختن و غیره و غیره نایست رمرمه کرد و دعا خواند، آتش حاجگی بایست نمیرد، پرتو آفتاب بایست بر آتش نماند آب و آتش بیاید بهم برسد، ظروف فلزی نباید رنگار نندد و رنگ نرزد چه فلز مقدس است. آئین و آداب لارمه تطهیر بدن از نجاست مس میت و حیض و نفاس - خاصه در صورتی که فکانه راییده باشد (۱) - بی نهایت خسته کننده و ملالت آور بود. ارداوراژ در هنگام معراج در میان مرتکبین معاصی کیره، ارتقل و فحشاء و ربای محصه و لواط و سوگند دروغ و احتکار، در دروغ کسانی را می‌بیند که گناهشان آن بوده است که بگرمانه بسیار رفته‌اند، و طرفهای ناپاک و ربمیی و چرك ناب و آتش افکنده‌اند، و موی و ناحی و شپش و رشك بر آتش انداخته‌اند، و خود را ظاهر نکرده بکار نشسته‌اند، و در هنگام عدا خوردن سخن گفته‌اند، و بر مردگان رازی کرده‌اند، و پای بر همه راه رفته‌اند.

§ ۱۵۷ کار آخوندها تنها اجرای مراسم نبود بلکه مدبران و مرشدان اخلاقی و طیبیان روحانی مردم بودند شگی بدست که لاقل قسمتی از تعلیم ابتدائی و کلمیة معارف عالیه بدست مالاها بود لکن افسوس که درین باب اطلاعی ما برسیده است میدانیم که ما کرا دگان و فرربدان اعیان خواندن

۱ - یعنی بچه مرده بدیا آمده باشد.

و نوشتن و حساب کردن فرا گرفته و در شطرنج و چوگان و شطرنج (۱) و نرد و سواری تربیت دیده و فرهمته بودند، حاجت بدیان نیست که جوانان اشراف قبل از هر چیز نایستی رسم سلحشوری را بیاموزند (۲). اما در خصوص تعلیم عامه ارمناح اطلاعات ما چیزی ندست نمی آید (۳).

۱۵۸۵. جای تأسف است که اشارات و بیانات دینکرد (۴) در باره حال و وضع روحانیان بسیار جزئیست مثلاً گفتگوارا خود نیست که از رستاقی (کدا، ط: کوره‌ای) بدبگری فرستاده میشود یا از یک آخوند (؟ هوند) روستا (؟ کوره)

۱ - در کارنامه اردشیر بابکان گوید که اردشیر چون نسال فرهنگ آموختن رسید به پیریه و اسواریه و اپاریک فرهنگ آیدون فرمحت گواندر یارس نامیک بود، و چون اردوان اورا دید «مرمود کوه روز اپاک فرردان و واسپوهرکان خویش او و شچیر [و] چو بیگان روز... (واو) به چو بیگان و اسواریه [و] چترنگ و وین ارتحشیر و اپاریک فرهنگ ارویشان (همگی) چیر ورتک بود» ولی ناری شطریح تازه در زمان خسرو اول ایران رسید

۲ - منذر ملک عرب حیره که متکمل پرورش و تعلیم ملکراده بهرام (بهرام پنجم یا گور) گردیده بود کسی را بیایتخت ایران فرستاد که گروهی از فقهایی ایران و استادان دانشمند و ماهر در فن تیر اندازی و سواری و دبیری و مؤدبین سایر فرهنگها برای تربیت او حاضر کرد و فررانگانی از حکمای ایران و روم و سحسرایان و راویانی از عرب برای او آورد و ایشان را ملارم بهرام گردانید و برای هر استاد و ادب و آموزگاری خاصی معین کرد که در آن وقت برای تعلیم او حاضر شوند.

۳ - دیهکانان در هر وقت و زمان نایستی پیش معلمین دبیری نحوی تربیت دیده و تهدیب یافته باشند این طبقه تا قربها پس از سقوط شاهنشاهی ساسانیان روایاتی از قصص و تواریخ ملی را بحیثیتی که ندین پوسته و نازسته بود جمع کرده بودند. بی شک جمع کثیری از اهل بلاد خواندن و نوشتن و محاسبه را لااقل آموخته بودند؛ خط موسوم به «پهلوی» بسیار عجیب بود. اسماء و افعال کثیرالاستعمال آن، صایر و حروف اصفاه آن، و بسیاری از سایر ابواب کلمات همه کلمه‌ای آرامی بود که در موقع خواندن آنرا بیارسی تلفظ میکردند (این طریقه را هر وارث گویند). چنین ربانی برای حیات روزگدار گروه سوداگر و بازرگان و پیشه ور چنان غیر لایق و ناشایسته میساید که میتوان سدهات عقل حکم کرد که در غیر مصنفات علمی و دبیری و تاریخی که مالا ایشاء میکردند، و خارج از اسناد رسمی دولتی، ربانی ساده تر متداول بوده است چنین ربانی که نکلمات ایرانی صرف نوشته شده و متعلق بعهد ساسانی است اکنون در اوراق و حروفهائی از کتب و رسائل ماویان که در ترخان مکشوف گردید مشهود است

۴ - نقل آن از مجموعه قوانین دبیری

که پس از بازخواندن آخوند سابق تربیت و تعلیم مردمان گماشته میشود، و برای عزل و نصب و تعیین محل، رأی حاکم رستاق (؟ شهر یک) یعنی يك صاحب هوذا غیر دینی قاطع است اما سرتاسر این فقره چنان مبهم است که از آن هیچ استنتاج حتمی نمیشود کرد

§ ۱۵۹. تعداد معایبی که در میان آخوندها عام است در فصل پنجاه و بهم از میتوک خرد از چیزهای شنیدنی است آن معایب ایبهاست: الحاد و منافقی (أهرم و گیه)، آرزوری، فراموشکاری، سودطلبی، خردک نگرشی (۱) و بددینی (بدگر و بدین) (۲) ما شاید نتوانیم خود و عصیّت را بیزترین صفات بیعزائم. تاراندن و آردن اهل الحاد و ارتداد و پیروان ادیان دیگری از جنبه های طلعمایی عهد بوده علاوه محاذله و محاذّه عام در مواقع محتلمه مذکور است که در آن مودان و سایر روحانیان دانشمند قوه استدلال خویش را نامعاندین دین مرد یسی میسند (۳).

§ ۱۶۰ عدالت علی العموم در ایران ناستان مقامی بلند داشته و از رمان بسیار قدیم امثله بسیاری در دست داریم بر اینکه شاهان حدّاً مواطب صحّت استعمال قدرت قضائی و دادگری قاصیان بوده اند در رمان ساسانیان هم قاصی معمون و معتبر بوده است. برای قضا مردانی محرّب و عادل انتخاب میکردند که دیگر حاجت ناستشاره نداشتند و رسم رومیان که مردان رمان آور و عالم بحقوق را پشت سر قصات جاهل قرار میدادند در نظر ایشان مستوحب استهرابود (۴)

۱ - قابل توجه است که افراط در حفظ و رعایت کلیه دسورها و اعمال حرّی دینی حتی بر علمای ررتشتی نیز ممکن بود گران آید.

۲ - اتفاق بیرون در میان روحانیان در ایران کم بوده است.

۳ - مناظره نامایی - [مناظره با مردک] - مجاحه میان حورحیس و یک هر رد ابرابی -

کتاب کجسنگ آباش بیرون خود کتاب مجاحه است منتهی از رمان ما بعد ساسانیان

۴ - در دیگر در بیرآمده است که شعل قضا حق کسیست که آیین را داند درهوسپارم سنگ بیرون

فصل مشعی در خصوص تکالیف قاصی از اینکه عادل باشد و ملاحظات دینی که موجب آنست موجود است

§ ۱۶۱ سابقاً دیدیم که مقام قاضی صلح و حکم دعاوی - شاید تنها دعاوی میان اعیان - یکی ارهت مصی بود که در میان هفت بیوات عظیمه ممتازه میراث واگذار شده بود (۱). لکن از آنجا که دین زرتشتی مننی بر پیوستگی منفک نشدنی کیش و اخلاق و حقوق است قوه قضائیه بایست متعلق بیدشروان دین باشد محذی که میتوان گفت علم بالکلیه منحصر و مختص بروحانیان بوده است قاصیان (دادوران) با دستوران و موبدان و هیربذان مدکورید و مثل دستوران بلقب رذ ملقب بودند. یک چنین حاکم شرعی همه محاکم هر کوره ای را اداره میکرد و مکلف بود باینکه مواظب باشد که علی العموم عدالت اجرا گردد؛ حتی چنانکه گفتم مأمورین دبائی آن کوره را ارتعدی و بیدادی باز دارند (۲). اردبکر کارگران عالی مقام ولایتی که حومه قضائی داشتند یکی سروشور داری یا فقیه صلح است، دیگر دسسر همداد (۳) هر قریه ای بایست دارای یک قاضی صلح بوده باشد که همان دیهکان یا یک هر دیگر است که مخصوصاً سمت قاضی دیه موطف است ترافع لشکریان در محصر فقیه مخصوصی میشد موسوم به سپاه دادور (= قاضی عسکر)

§ ۱۶۲ بی شک نظم و ترتیب قضا منتهای کمال رسیده بوده عالماچندین قاضی باهم کار میکردند و در بعض موارد هیئت مصصه ای مرکب ارقصات مختلفه الدرجات بمطالب رسیدگی میکردند در قانون برای قضاات مهلتی برای دعوت شهود منظور شده بود و مدت کلیه حریان دعوی بموجب قاعده معنی محدود بود. اوامر صادر شده بود که ارتطویل بلاطائل هر یک ارطرفین دعوی که نحو اهند

۱ - محث ۵۴ (ص ۳۸ - ۳۹) دیده شود

۲ - برای سمت تعیینی که نقاصان کوره هاست باعمال مأمورین حایت اموال بعد اراصلاح مالیاتی خسرو اول داده شده بود رجوع شود بسجث ۱۳۰ ص ۸۵

۳ - اگر آقای هومان در اینکه این کلمه را دسور همداد تفسیر و تفسیر میکند مُصّب باشد باید از آن استساط کرد که دستور کارهای قضائی داشته ، لکن این هم هست که دلید که آن را « دست برهم داد » میخواند

به یرکوئی و بک و دو کردن محاکات را طول دهند و کارها را معوق و مشکل سازند
جلوگیری شود. نیز ممکن بود بر هر قاصی که بنا بر منفعتی باطلی را حق یا حقی
را باطل کرده است اقامه دعوی نمود.

§ ۱۶۳ آ میانوس میگوید که «قوانین ایرامیان بسیار هائل است و علی الاخص.
آیجه درباره متمرّدان و عاصیان است که از روی بی رحمی ترتیب داده شده و بعضی
که دیگر ناپسند و مکره است، مثل اینکه گناه یکمهر کردن گیر خویشان او
شود و همه ایشان را تها کند.» منای نظری قوانین جرائی در نامه تنسر بطریق
آئی بیان شده است «عقوبات بر سه گناه است، یکی میان بنده و حدای، که
ار دین بر گردد، و بدعتی احداث کنند در شریعت، و یکی میان رعیت و پادشاه،
که عصیان کنند و عش، یکی میان برادران دنیا، که یکی بر دیگری ظلم کنند، ..
در روزگار پیشین هر که اردین بر گشتی، حالاً و عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی .
هر که در ملوک عصیان کردی، یا ار ز حف (= هجوم و حمله در صف قتال)،
بگریختی، هیچ را امان بحان نمودی» و در جبهه و جنایت نسبت باقران «سنت
آن بود که رنده را نار رسد، و خسته کنندنده را حسته کنند، و عاصب و
سارق را مثله کنند و رابی را همحنین» در زمان خسرو اول که زمان انشای نامه
تنسر است سیاست عموماً ملایم تر شده بود مرتد و ملحد را قانون آن بود که
«محاس ناردارند، و علما مدت يك سال مهروقت او را حواسد، و نصیحت کنند،
و ادله بر عرض دارند، و سته را رایل گردانند، اگر توبه و انابت و استعمار
نارآید خلاص دهند، و اگر اصرار و استکمار او را راستندار دارد بعد از آن قتل
فرمایند» فی الواقع این قانون شامل حال گروهگان به ادیبانی مثل عیسویت
و موسویت نمیشد، لیکن محتمل است که در نهایت قوت خود در مورد مابویان
و مردکیان اجرا میگشت اما در مورد مقصرین دولتی و سیاسی درین روزگار
آیین آن بود که «ار آن طایفه بعضی را برای رّهت نکشند تا دیگران عبرت گیرند،
و بعضی را رنده گذارند تا امیدوار باشند بعمو، میان خوف و رحا قرار گیرند.»

در مورد جنایات نسبت بیکدیگر « جراحت را غرامت معلوم بمثله (۱) قرارداد داده بودند... و غاصب را غرامت چهار چندان که دزد را (۲). برخلاف سنت پیشینیان مثله را چنان اجرا میکردند که « طالم آران برج آید و مظلوم را منفعت و آسایش رسد، مثلاً رانی را بینی میریدند، دیگر هیچ عضوی که قوت ناقص شود جدا نمیکردند، تا هم ایشان را عار و شناز باشد و هم نکار و عمل بقصان بقتند اگر شخص سابقاً جابیتی نکرده بود ممکن بود که لغرامت اقتصار شود، لیکن در صورت تکرار حرم حرا شدید میشد. « اگر این جماعت مجرمان که عرامات ایشان معین است پس اربین عرامات بونی دیگر ناگناهها معاودت کنند گوش و بینی سرند، و دیگر عضو را تعرض برسانند (۳). »

§ ۱۶۴ چون دردی فراوان اتفاق می افتاد قوایین جرای ایران مخصوصاً در باب آن توّحیی داشته است دردی که در موقع ارتکاب گناه گرفتار شده بود مال مسروق را بگردش بسته پیش قاصی میردند روی رحیر بهاده برندان میکردند عده رحیرها بر حسب بررگی گناه فرق میکرد و اعصائی که مصدر جرم بود محکمتر باسست تر بسته میشد همینکه ارتکاب حرم بشوت میرسید محرم را بمیدان محارات برده ریسمان می انداختند. مستنطق در حین استنطاق چنانچه لازم بود وعد و وعید و رفق و تهدید نکار میکرد تا متهم را مقرر آورد کسی که همدستان خود را برور دهد مأحور است آنها آنکه مال دردی را پنهان کرده باشد بقدر سارق کیفر مییابد نادران خودی و خارجه مندهب چه ارحیث لباس

-
- ۱ - مترجم گوید این عبارت نامه تسر درسخ مشوش است و برای من حتی در موقع چاپ نامه تسر بیر چندان واضح شد اگر فرص کنیم در اصل عربی آن مقم « و لالرح عم معلوم بمثله » بوده معنی آن میشود که جراحت را عرامتی بنامند آن معنی بود.
 - ۲ - اگر راهبری و دردی بسیار مهم بود سرای آن قتل بود
 - ۳ - مثله حابی پمثل حمایت در دیگر در بیز مذکور است.

در هنگام سرما و چه از حیث پزشکی در زمان بیماری بیک نوع معامله می‌شود. جایان بیگانه را بعلل مذهبی رنجیر نمینهند.

§ ۱۶۵ حس تأدیبی نظر می‌رسد که در ایران متعارف بوده باشد، اما توقیف قبل از اجرای محاکمه و تعیین جرم ممکن بود که ماهها و حتی سالها طول نکشد علاوه حس در حکم وسیله‌ای نیز بوده است برای سرزیر آب کردن کسانی که اربشان بیم ضرر و خطری می‌برد، چنانکه بسا اشخاص عالی نژاد در قلعه مسمی به آبوش برد (= فراموش خانه) که در بردیکی گندیشاپور در حورستان واقع بوده است زندانی مانده‌اند (۱) این اسم بحس برای این قلعه ازان جا آمده است که غدغن بود نام آنها که دران محسوس شده اند در حضور شاه برده شود.

§ ۱۶۶ کور کردن نیز عقابی بسیار متداول بوده است خاصه برای ملکرادگانی که طغیان کنند احرای آن با وسیله میل سرخ شده بود و با سبب ریختن روغن داغ در چشم شخص ما نوشته موسی خوری شاپور دوم یک نفر سردار خود را که از خود بیدلی برور داده بود باین طریق کشت که خون گاو بدو بوشاید، و این قسم محارات در ارمنه متقدم تاریخ ایران نیز بطیر بسیار داشته است گذشته اربنها جرای نقتل عموماً بشمشیر انجام می‌گرفت بعض جنایات مثل حیات بدولت یادین را بصلب جرا میدادند. مانی را بصلب کشیدند و برای تکمیل عذاب قتل پوستش را کمنده نگاه اساشتمند و بریکی اردرواره های گندیشاپور آویختند. اربن قسم نعمت برب امثله دیگری داریم (۲) رَحَم برب مجهول بوده است

۱ - چندین تن از خاندان شاهی مسکن درین رندان کرده اند، اشک شاه از مستان برب در آنجا حس شده است بگفته پروکوپیوس فرار مشهور کواد مخلوع برب ازین جا سود شیرویه برب حمعی از محسوسین این محس را رهائی داده بکمک ایشان برب خویش خسرو دژم را خلع کرد.

۲ - یکی از سرداران ارمنی را پوست کمنده برب از گاه کردند و برب یکی از درختان بلند آویختند حکایتی برب که در صفحات آتی از سیاستنامه نقل کرده ایم دیده شود. آمیانوس مارگلیئوس حکایت میکند که اربانان « عادت داشتند پوست سردان را رنده رنده بکشد خواه از تمام بدنشان و خواه از بعضی اعضا ».

۱۶۷۸ ما شکنجه، ایرانیان هوش و مهارتی عریب در اختراع انواع شکنجه‌های عجیب داشتند. یکی از آلات بسیار مستعمل شانه آهمی بود که بدان گوشت بدن محسوس نخت بر گشته را شرحه شرحه میکردند. اگر لازم بود عذاب را سخت تر کنند بت بر استخوانی که از ریر گوشت پیدا شده میریختند و آن را می افروختند. رندان را سر ریر - گاهی بیک یا - می آویختند و بضرب تاربانه ایشان را شل و پیل میکردند، اندامهای ایشان را میریدند یا نندهای اعضا را بیک یک جدا میساختند، پوست از سرشان میکندند، سرف مداف در چشم و گوششان میریختند، بدن ایشان را دوبیم مینمودند. بر این فهرستی که از اقسام دژحیمی های لطیف شده بدست دادیم دوتای دیگر را تیر باید افزود: یکی آنکه بدن مقصر را چندان ناششیر میکوفتند که استخوانهایش بشکند و بر م شود آنگاه آن را بر روی چرخکی که مرکز بر سر چوبی عمودی منصوب بود می افکندند تا میرد، دیگر آنکه حرمنی از هیرم بر پا کرده آنرا از بت حورش میدادند و آتش میافروختند و بدن مقصر را در آن میسوختند لکن قطع تر از اینها هم بود و آن « نه نارزع روان » است و شرح آن ازین قرار جلاد اول انگشتان دستها را قطع میکرد، دوم انگشتان پاها را میرید، سوم دستها را از میج می انداخت، چهارم پاها را از کعب جدا مینمود، پنجم دوساعد را از آریح، و ششم دوساق را از رابو قطع میکرد، هفتم گوشها، و هشتم بیی، و آخر الامر سر را میرید جتّه مقتولین را پیش دداب میافکندند مصادره اموال مقصر (۱) و اعمال شاقه مثل تسطیح جاده و کوهکی و قطع اشجار و شکستن و بریدن هیرم برای آتش مبارک و غیره بیر از جمله گوشه‌الیها نوده است

۱۶۸۸. مع ذلك كله محي ماناد كه آنها كه گمان کرده اند همه این ابواع

۱ - در موردی که این سیاست منقول است نوشته اند که نعمت را باین وسیله شدیدتر کردند که مقصر را که از سجا بود محبور بودند بحسیس ترین بدگان خویش اطاعت کند و رن خویش را بیر بدو واگذارند.

ریج و نکال و بی رحمی بمحاکمات عادی رورانه متعلق بوده است بخطا رفته‌اند و
 ایرانیان گمان بد برده‌اند. منابع و مآخذ اطلاعات ما در خصوص اقسام اذیت
 و آزار مردمان، سیر شهدای مسیحی است، و قطع نظر از فرض مسأله و اغراق که
 در چنین سرگذشتهائی که قلم در کف دشمنست جادارد، باید نظر آورد که این
 همه مربوطست به تارومار کردن پیروان ادیان دیگر (۱) و درین صورت سنگدلی
 از مقتضیات جنهٔ خاص حیت دینی آمیخته با سحراف قوهٔ جنسیت از جادهٔ
 مستقیم خویش، وار جنس و طایع اعمال دیوان تفتیش عقاید قرون وسطی در
 اروپاست که بر همه کس معروف و معلوم است. عالماً نصارای ایران زمین بدستی
 خویش را از نتایج عماد و عصیت و بد رفتاری خود و دل بکی کردن ما دشمنان
 صلی خویش میخوانند. جدالهای میان فرقه‌های عیسوی که یکدیگر را ملحد
 میخواندند نمیکداشت که در چشم ایرانیان واقعی و قدر و اعتباری بیابند تازه
 بی کردن و آزار داده‌های شذیع هم بندرت اتفاق می افتاده و بیشتر اوقات مسیحیان
 میتوانستند که عمری بالنسبه آرامش و آسودگی در تحت ولایهٔ روحانی جاثلیق
 یا اسقف خویش بسر برند.

§ ۱۶۹ در تاراندن بیدینان عموماً محاکم عادی دخیل کار بودند. ارشاد
 واستنطاق و حکومت ایشان یا بعهدهٔ مرربانان یا سایر صاحب قدرتان ولایات بود
 و یا علی‌الغلبهٔ بعهدهٔ ایجنمنهای خاص بود که دربار تعیین میکرد و عموماً موبدان
 دران حائر مقام اول بودند. لایور در کتاب مسیحیت در ایران میگوید که «شاه
 و سر همگان و موبدان گروهها محوسن را دسال خویش میبردند تا هر وقت که
 نظرشان مناسب آمد ایشان را استنطاق کنند» کار عمدیشوع اسقف نخست بمطر
 ملکراده اردشیر (که بعدها اردشیر دوم شد) بوده که نالقب شاهی والی هدایابینه
 بود، سپس بمونذاب موبد بمعاونت دو هر مع حواله شد، و عاقبت برئیس

۱ - در موقع بی کردن مانویان و مردکیان بیر اعمالی کاملاً شبیه ناپها سررده است.

خواجه سرایان و اگذار کردید که « مهتر کلینة فیلیبانان مملکت » بپر بود. يك انجمن نفتیش عقاید از مغان هندرزبذ و « سرو شوزز داری و دستر همدان مرگ بود، و اعضای يك انجمن دیگر ناظر اسارهای شاهی و موبدان موبذ معاونت رئیس خواجه سرایان و صندوقدار بودند. وقتی که رد روحانی که مأمور گدرایدن کار پنیون است دارد از نامردمی مشمز میشود و میخواهد از اجرای « نه بار نزع روان » درباره شهید استعفا کند، موبدان موبذ انگشتری را که نشان مزیت است ارو میگیرد و او را حلع میکند، و بجای او يك مهر کاتب (شهر دیر) که تازه انتخاب شده بود از دربار بکمک آن پیشوای دین روانه میشود. عادة برای کسی که میخواست تدابیر شدیدی بر خلاف پیروان سایر ادیان ائتخاه کند اذن خاصی از شاهنشاه لارم بود خود شاهست که گاهی بواسطه اصرار و نفوذ روحانیان ولیکن اغلب - در مورد عیسویان بسیار بدرت - معلن سیاسی، امر تعقیب و آزار مردم یا بس کردن آن صادر میکند علی العموم تاراندن عیسویان با روابط بین ایران و روم (روم شرقی) مناسقی دارد

§ ۱۷۰ بنا برین قضاء در چنین حالتی که کاملاً غیر مألوفست کمتر به قواین معتاد مربوطست چون بعض قاصیان انجمن مستخدمین دولت اند و نمیتوان فرض کرد که ایشان را بر امور قضائی وقوف بسیاری باشد ناچار باید فرمانهای غیر عادی شاهی ایشان را رهنمائی کند انجمن بی آنکه اراحدی پروائی داشته باشد کار میکند و مردمان سورشتاب و ایران حواه از فروما بگان و حواه از گرانمایگان و حتی از اشراف اهل بیت ملك (من جمله پیرگمشپ) همگی بمقاسات انواع بلا و عذاب مرگ دچار میشوند موبدان موبذ که خود عصو دیوان نفتیش بود بپر چون نکیش عیسوی در آمد از عذاب بر کنار نماد، الا اینکه ناظر اسارهای شاهی که رئیس انجمن بود چون جرأت نکرد که خویشتن را در قتل پیشوای اعظم مسئول و مؤاحد سارد امر را نشاه عرض کرد، شاه او را فرمود

مایه ای بکیرد که مردم موبذ اعظم را متهم بقیام بر خلاف شخص شاه نمایند و همینکه این دستاویز حاصل شد وی محکوم گردید که در بیابانی قفر و دور از آبادی از کرسنگی جان بدهد.

§ ۱۷۱. در موارد شگ و ریب ، برای امتحان آنکه متهم گناهکار است یا ببری ، چاره غالباً سوگند دادن بود. در وَرَشْتَا سَرَسَنَك آنجا که راستی و نکو کرداری را تحسین نموده سوگند خوردن را نیز تمجید نموده است. بِك نوع سوگند خوردن بوسیله شاخه های مبارک هوم بود که آن را ترسو کوریه می گفتند ، و قسم دیگر بوسیله آتش بود و آن را کرزو کوریه می خواندند. این نوع اخیر عام تر بوده است و مثالی از آن در شاهنامه در داستان سیاوش است و مثالی دیگر در کتاب ویس و رامین . قواعدی برای جنس چوبی که نایست نکار برد مقزّر بود و سوگند نا آیین و مراسم دینی توأم بود . سوگند ممکن بود کما بیش آسان یا دشوار باشد.

§ ۱۷۲. برترین اقتدار قضائی بالطبع بدست شاه بود. اگر دادخواهان اراختیار داران محلی اضااف نمی یافتند همیشه خود را بشاه میرساندند همیشه داد خویش را می گرفتند ، اشکالی که بود این بود که شاه دور ، و رسیدن بدرگاه او دشوار بود . مع هدا دلایل بسیاری از روایات بدست می آید (ولو اینکه تمام معنی تاریخی نیست) که شاهان ساسانی بهایت علاقه را بدادرسی داشتند . من جمله در سیاستنامه حواجه نظام الملک طوسی منقولست که « پیشین ارمولوک عجم دکانی بلند بساختندی ، و بر اسپ بر آجا رفتی ، تا متظلمان را که در آن صحرا گرد بودند همه را بدیدندی و داد هر يك بدادندی ، و سب آن بود که چون پادشاه جائی نشیند ، و آجهای نا دهلیز و درسد و برده دار بود ، صاحب عرصا و ستمگاران مطلوبان را نار دارد و پیش پادشاه بگدازد » ویر چنین گویند که رسم نخستین ملوک ساسانی « چمان بوده است که روز مهر گان و نورور برعایا نار

دادندی، و کس را بار داشت نمودی، و پیشین بچند روز منادی فرموده بودندی که بیائید بمن فلان روز باشغل خویش، هر کسی قصه خویش نوشتی... و چون آن روز بودی مسادی کن ملک از بیرون در نارار نایستادی و نانگ کردی که «اگر کسی کسی را ما ز دارد از حاجت برداشتن درین روز ملک از خون او بیزار است» پس ملک قصه های مردمان بستندی، و همه پیش روی نهادی، و بلك يك میگریستی، اگر در آجا قصه ای بودی که از ملک نالیده بودی موبدان را بر دست راست نشاندی و موبد موبدان (که قاصی القضاة باشد بزبان ایشان)، پس ملک برخاستی و ارتخت فرود آمدی، و پیش موبد موبدان نداوری بدو را بوشستی، گفتی «نخست از همه داوریها داد این مرد از من بده، هیچ میل و محانا مکن» آنکه مسادی کردی که «هر کرا ما ملک حصومتی هست همه یکسو نشینید تا نخست کار شما بگرام» . و پس ملک موبد را گفتی «هیچ گناهی نیست بر حدای تعالی بررگتر از گناه پادشاهان، و حق گزاردن پادشاهان نعمت ایرد تعالی را، انکه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن، پس چون ملک ستمگار باشد لشکر همه بیدادگر شود و خدای تعالی را فراموش کنند و کفران نعمت آرند و هر آینه حدلان و حشم حدای در ایشان رسد و بس رورکاری بر یاید که جهان ویران شود و ایشان بسب شومی گناهان کشته شوند و ملک از آن خانه تحویل کسد، ای موبد حدای شناس بگر تا مرا بر حویشتن بگری، بررا که ایزد تعالی هر چه از من پرسد من از تو پرسم و اندر کردن تو کردم.» پس موبد بگریستی، اگر میان خصم و ملک حق درست شدی داد وی تمامی بدادی، و اگر کسی بر ملک دعوی ناطل کردی و حجت بداشتی او را عقوبت بررگ فرمودی و گفتمی «این سرای آن کس است که بر ملک و مملکت وی عیب جوید و این دلبری کند» چون ملک ارداوری خویش پرداختی نار برنخت آمدی و تاح بر سر بهادی و روی سوی بررگان و کسان خود کردی و گفتمی «من

این آغاز از حویشتن بدان کردم تا شما را طمع بریده شود از ستم کردن بر کسی، اکنون هر که از شما خصمی دارد خشنود کند. » و هر که بوی نزدیکی بودی آن روز دورتر بودی، و هر که قوی تر صعیف تر. « (سیاستنامه).

§ ۱۷۳. پیداست که این حکایت از يك مأخذ دینی مأخوذ است، چه مصنف سیاستنامه بر سبیل استدراک میگوید « و از عهد اردشیر تا برورگار یزدگرد بزه کر هم برین حلت بود، یزدگرد رسم پدران نکر داید و اندر جهان بیداد کردن آیین آورد و ستنهای بد نهاد، مردمان در رنج افتادید و هرین ودعای بد متواتر شد. » و این یزدگردیش از همه ساسانیان مبعوض روحانیان بود. این گزارش محققاً حالی از حقایق تاریخی بیست. در سیر شهدای مسیحی که بران سُر یا نیست نیز مرویست که آیین ساسانیان از ابتدا بر آن بود که در آغاز هر ماه مدت يك هفته همه کس حق آن داشته باشد که بر دکار داران دولت رفته ستمی که دیده است عرض کند. میرادن داشتند که هر بیدادی از عمال دولت بیند شخص شاهنشاه بردارند و شکایت کنند. لیکن این سنت را یزدگرد دوم مسح کرد، نه یزدگرد اول (۱)، و حقیقی که در اینچنین حکایات مکتوبست (۲) آست که در بهاد اعلی ملوک آل ساسان خصلت عدالت که جملگی آریاهاست کایش موجود بوده است، و غالباً بی مرونی و درار دستی بررگان را بمداحله مستقیم حویشتن تلافی کرده اند آنچه از عدالت پروری و دادگستری هر مرد چهارم و سختگیری او نیست نه نزرگان بسبب مردم گری و درار دستی ایشان با یردستان در تاریخ طبری آمده است بر این لحاظ بسیار مفید است (۳)

۱ - بر مراجعه شود نظری که از یزدگرد دوم یسر بهرام گور روایت می کند که در خطابه ای که دررور حلوس بیان نمود پدر خویش و طول حلوس او را برای داوری رعایا یاد کرد و درخواست که ارو چنان توقع نداشته باشد.

۲ - از قمل حکایتی ندیع و ساده که در سیاستنامه از خسرو اول منقولست که « هرمود تا سلسله ای ساربدو حرسها بیاورند چنانکه دست نجه همت ساله بدو برسد، نا هر متطلمی که بدرگاه آید او را نباح حاجت نباشد، سلسله بجماند، حرسها ناانگ آید، نوشیروان بشود و داداو بدهد»

۳ - با وجود عرض رانی که از روحانیان سست بهر مرد چهارم مشهود است این کوشش او را در دادگری سواسته اند مسور سارند

§ ۱۷۴ . در باب سایر شعب تشکیلات اداری چندان چیزی نداریم که بگوئیم . ترتیب نظمی و داروغگی شهر را درست میدانیم که بچه کیفیت بوده . دستجاتی از پیاده نظام (پایکان) فرماندهی رئیس خود (پایکاسالار) در تحت امر کارپردازان ولایات بشغل شحنگی و روزنایی و شبگردی و جالادی و غیره مشغول بوده اند . برای کفایت اعمال شصیه باینها در هر دهکده ای - لاقلاً در بعضی از نواحی مملکت - افواجی از کانداران که بقیب ایشان تیربند نام داشت گذاشته شده بودند . در دربار امور دژخیمی را غالباً افراد پاسانان خاصه بایستی مجری دارند (۱) .

§ ۱۷۵ . اما اداره برید (یعنی پست) را بیز خلفا اربان اقتناس کرده اند و شکل آن نا آنچه ما از طرر اداره برید عصر هخامنشیان نادر نوشته مصفان یونان میدانیم چندان فرقی ندارد و طنّ قریب بقین آست که در عهد ساسانی بر اصولاً بر همین آیین بوده است . برید مختص بکارهای دولتی بوده و مراسلات عامه کاری نداشته و عمده مقصود اران سهولت و سرعت وصول مکاتبات و پیغامهای میان حکومت مرکزی و عمال ولایات بوده است . از جاده ها و طرق امن و محفوظ نامه ها می فرستادند یا بیکها میدوا میدند در چاپارخاها و منارل بین راه بیز هر یک بحسب قدر آنها آدم میگداشتند و اسان و چهارپایان بام نگاه میداشتند . هم قاصدانی داشته اند که نامال طی مراحل میکردند و هم بیکگانی که پیاده میدویده اند - این قسم اخیر احتمال دارد که مخصوصاً برای بلاد داخلی خود ایران بوده است که فواصل بین منارل نالسه کمتر بوده تا

۱ - در آثار ایام عباسیان « صاحب حرّس خاصّه » حلیفه بر میر عصی میکرد . محتسب که از روزگار خلفا متعارف بوده است و کار او تعیش و بطارت سنگها و بیماها و ترازو ها و سکه ها و همه امور مربوط بازار و خرید و فروش و امر معروف و نهی از منکر بوده در احتمال می رود که بارها بده تاسسات دوره ساسانیان بوده باشد .

مساوت بین چایارخابه‌های نواحی سورستان و عربستان که در بعضی از آن راهها
شتر کار میکرده است (۱)

۱۷۶۵ ناسفرای بیگانه بلطف و خوشی سلوک میکرده اند. همینکه فرستاده‌ای
از جائی میآمد مرربان از حال او آگه میشد و سواری میفرستاد و خبر میداد
که این کیست و از کجا میآید و چند سوار و چند پیاده با اوست و آلت و تجمل
چگونه دارند و بچه کارآمده اند؛ پس معتمدی با او همراه میکرد تا او را شهری
معروف رسانده آنجا نسیبارد کنار بنگان ولایاتی که در سر راه او بود نایستی
همه حاضر و چنانکه لایق شأن اوست پذیرائی نمایند و از مسکن و اثاث البیت و
خوردنی و پوشیدنی بی نیاز دارند، و از آنجا معتمدی دیگر با او گسیل کنند تا
بهر شهری و ناحیتی دیگر که بگذرد، و هم برین مثال تا بدرگاه رسد (۲) چون

۱ - نمیتوان تشخیص و تعیین کرد که آیا اصحاب برید مکلف بر بوده اند که ماسدعه‌خاها در
طور اداره ولایات بطارت داشته آنچه مطلع میشوند بدر بار اخبار و اینها کنند یا نه. نارهم گفته ایم
که قاصیان کوره‌ها بطارت گونه‌ای کدایش محمی لاقول در بعضی از مه داشته اند، اما نمیتوان یقین
داشت که مراقبان بهایی از سح دیگری بر بوده باشد ایران از ادم از مه نار بحاسوسی
و معشقی سیار مطم و مرثی معروف بوده است از نامه تسر مستفاد میشود که بررگان دررورگار
خسر و اول ملتعت سگی و گرابی این بطارت پوشده که حملگی مردم را هر اسان و متخیر کرده بود،
شده بودند حکومت مرکزی اعتراض بررگان را درین معنی چنین حواب میدهد که « عیون
(تعبیری که از دوره همامشان نار متعارف بوده است) و مهبی یادشاه را تا مصلح و مطم و تقی
وامین و عالم و دین و راهد در دنا بود شاید گماشت، تا آنچه عرض دارد از تفت و یقین باشد »
۲ - همچنین فرستاده باید پیش از آنکه بحصور رسد مراد از رسالت خود را بگوید تا تدبیر
حواب کنند معتمدی که با او روانه میشود باید مواط باشد که وی از احوال مملکت سر
درسد، چه شاهان که بیکدیگر رسول فرستند به مقصود همه آن نامه و بیعام باشد که مرلا ظاهر
کنند، بلکه خواهند که چندانکه میکنند بدانند که احوال راهها و عهها و آنها و جاهها و آنجورها
چگونه است تا لشکر تواند گذشت یا نه، و علف کجا باشد و کجا نباشد، و برحای از گماشتگان کیست،
و لشکر آن ملک چندست، و آلت و عذت بچه اداره است، و احلاق و رفتار و کردار او و ورر و
صیپسالاران و ندیمان او چگونه است ایست که نظام الملک در ساسنامه در معنی احوال رسولان
مگوید، و این محقق است که آیین سیار قدیم است شرحی که از طرر پذیرفتی سفرای بنگانه دررمان
خود بان مسامید با تمام نا آنچه فردوسی از کارنامه شاهان ساسانی در سباب روات میکند و ملخص
آن در متن نقل شد، مطابق است.

فرستاده نهایتخت وارد میکشت سپاه در بیرون بارگاه حاصر میشد و شهنشاہ بار میداد و خویشتن بر تخت مینشست و بزرگان و ملارمان حضرت هر طرف صف میکشیدند. فرستاده می آمد و نزدیک تخت بر کرسی قرار میگرفت. شاه ازو اسم و لقب و کار و موضوع سفارتش را می پرسید و از احوال کشور او و آیین آنجا و شاه و لشکرش سؤال میکرد؛ پس او را بقصر خویش میبرد و هرچه يك سعیر و رسول را نکار است برای او میفرمود ترتیب دهند، سپس او را بدرمکاه میبرد و ناوی بحوان می نشست؛ و میفرمود لشکری بدشمار در شکارگاه حاصر شوند؛ آنگاه او را نا خود بنخچیر میبرد بعد خلعت و تشریفی سزاوار قدر او بر وی می آراستند و بآیینی که واردش کرده بودند بار بسرحد میرسانیدند.

باب چهارم

ماتخص نكامل سياسى زمان ساسانيان

§ ۱۷۷ وجه امتياز عمده بين دولت ساسانى و دولت اشكاني بالخصوص

دوچيز است . يکى « تمرکز » آتم و آتق ، ديگرى قبول يك مذهب رسمى

§ ۱۷۸ ، شوکت و آتت عظيم حکومت ديوانى تازه پيدا نشده بود ، من حيث

المجموع تشکيلات ادارى ، و بديراصطلاحات و عناوين موضوعه برائى کارکنان ، ارث

و بارمانده دوره پهلويان است ، ار همان زمان اشکانيان شرافت باقطاع دارى شرافت

ظاهرى پير شده بود . اما نخستين پادشاهان سلسله ساسانى سبک حکومت

ديوانى را استحکامى داده اند که پيش ازان معهود بوده ، و رابطه محکمی ميان

حکومت ولايتى و حکومت مرکزى بوجود آورده اند . بي نظمی و هرج و مرج

مملکت در روزگار اشکانيان تا حائى رسیده بود ، که دولت پهلوى عمارت شده بود

ار مجموعه اى ارچند « مملکت » کوچک باحکمران بيمه مستقل ، برگرد هسته اى که

بلاواسطه مبوط بحکومت مرکزى بود ، اما حابدايه اى بررک پهلوى بحلاف

شاهنشاه برميحاستند ، در صورتى که اردشير اول اربخستين دم تمرکزى متين و

محکم پديدار ساخت که همان باعث عظمت مملکت ساسانى گرديد . واليان بموعى

تعلق تام و تمام شاهنشاه داشتند که درطى قرون متمادى هيچگونه تمرّد و عصيانى

ار صاحب ولايتى باشهربانى ديده نشد . تقسيم ادارى مملکت بکوره ها انتسابى ار

حيث نظم و ترتيب باقسام حکومتهاى ولايتى ، که حماگى حنه لشکرى بيشتر داشتند ،

ندارد . حوره هاى مرربانى را ثبات و قرارى بنست و وسعت آنها لى الاقتصا تعيين

ميکند ، يادگوسپانان را اگر چنانکه شاه لارم داند تعيين ميکند و ربه مقام انسان

خالى خواهد ماند . ار سرايت و انتقال سنت ملوک الطوايهى قديم بحکومتها و

بدل شدن آنها به امارت‌های میراثی بزرگ مانع می‌آیند. تشکیلات کشوری ولایات متکی باعیان درجه دوم یعنی دهکانانست که همواره بجایند. سنک قدیم مشرفی و جاسوسی و مهمتشی همواره نوعی فعال برقرار است آنچه بحوبی معرف و مین میران قدرت شاهی است است که دو هر نخستین از شاه‌شاهان ساسانی ولیعهد خویش را خویشان مصوب میکنند (۱)

§ ۱۷۹ سنک واسلوب ملوک الطوایبی پایدار است و سپهران بزرگ رعایای خویش را بسزای گرفته بحکم میرند، لیکن این لشکر کشاوران از سربازان بدی مرگب شده است که همه نظام نادیده و تربیت نیافته اند افواج مردور مانند سابق مقام بالاتری دارند ولی سواران زره پوش کریم الأصل اند که بجهت سپاهند، وطن قریب بقیب است که بدشتر آسوران مقطعان بر دست و سپهران بوده بلکه خود تیولداران كوچك و گوشك داران مرتبط باشخص شاهنشاه بوده اند اقطاع هریك از و سپهران ایران دريك محل جمع بوده بلکه در همه اطراف مملکت متفرق بوده است، همیچنانکه در روزگار پهلویان بزرگوبیا همین حال را داشته است همه آنها میبهماند که اربانان اراضی بدان مایه شوکت و برتری که سابقاً داشتند میتوانستند رسید

§ ۱۸۰ لکن اشراف اقطاعی، مانند عهد اشکانیان، اولی الامریدر هستند بر حی اراک و طایف دولت بمیرات بدیونات اولئ همتگانه منحصر است و وقتی که اندک اندک حکومت دیوانی بر سنک ملوک الطوایبی عالمه میکند (۲)، استظهار اربانان مملکتی

۱ - مشکل بتوان این امر را بر حسب اتفاق محص داشت که طریقتها اردشراول و شاپور اول و شاپور دوم وفاد و حسرو اول را ذکر میکند که شخصاً حاشین خویش را بمین بوده اند
 ۲ - اینکه در کتب شاپور اول و سپهران (« اشراف »، اشراف اقطاعی) مقدم بر وررگان (« عطاء »، اگر اربان و طایف دولت) نام برده شده، ولی بر خلاف آن طری، که مأخذ عمده اش خودای نامگ بوده که در اواخر عهد ساسانی تحریر شده، تقریباً همیشه عطاء را مقدم بر اهل السوات نام برده است، و گاهی بر تنها عطاء ذکر میشود، همه دلیل اینست که در ابتدای عهد ساسانی اشراف اقطاعی همورسشتر اهمیت داشته اند، ولی بتدریج اشراف دیوانی برتری و تقدیم یافته اند.

مآست که چنانکه معهود است يك نوع اولویتی برای اعمال و مقامات عالیة حکومت مرکزی دارند. ناین طریق میتوالستند معود حویشر را حط کنند، و حال آنکه در عیر این صورت بواسطه قوت قانون تکامل هیچکاره میشدند، و اربن جهت اواخر قرن چهارم تا آخر قرن پنجم مسیحی (پس از مرگ شاپور دوم تارمان کواد) اعیان و اشراف اربو حطری برای قدرت شاهنشاهی میشوند، علی الخصوص که روحانیان را با خود متحد میسارند

§ ۱۸۱ اصحاب دین آمد که بیشتر سبب حصول تمایز آشکار بین عصر ساسانی نارورکار هخامنشیان (که دوره سعی در وفق دادن بین ادیان و مذاهب بود) و رمان اشکانیان (که عهد یونانی مآنی در سبیل «نان برح رور خوردن» بود) شده و وجهه خاصی بعصر ساسانی داده اند. دین مآی که مذهب رسمی دولت گردیده و در هیئت اجتماعیه ساسانی معود معوده، چنان صفات و حواص متماسب و یکمواختی بدان داده که هیچ يك از دوره های شاهنشاهی ایران را نه پیش از آن بوده است و نه بعد از آن. اگر چه منشأ کلیه آثار و حوادث يك رمان، وقایع ماصیه است، و هر حادثه ای در ایام مستقبل اثری خواهد داشت، مع هدا عهد ساسانی بادوات و ملت و تمدن و ادبیات و صنایعش از سابق و لاحق خود محزا و جداست. دین رر نشستی است که این سبک را بوجود آورده، چنانکه عیسویت در اروپای قرون وسطی سبک Gothique را پدیدار ساخته است، و اربن گذشته دیگر بطیری برای تأثیر دین در پیدایش سبک خاصی در کلیه شؤون و احوال يك مملکت نداریم، احترام این دین هم ار همیم محاست که رما لار مست، و الا دانش این دین شاید ار همه افکار و اوهای که بصورت دینی بمعشر حطور کرده ملال آورتر، و ار حیث قشر بت حالی از معر و تهی بودن از فکریات، بر همه آنها مقدم باشد

§ ۱۸۲ دارای اول معتخر بود و معهود میباید که به تنها یک نفر پارسی است بلکه یک نفر آریائی است (۱)، اشکانیان حر «پهلوی» و «سبک هیلن» (یونان دوست)

۱ - مترجم گوید این نکته اشاره است به جمله ای که در مقدمه کتیبه دحمة دارای اول دیده میشود « مسم دارا، شاه، بررک، شاه شاهان، شاه ممالک پر از مردمان، شاه این یمن، یوه تا آن دورها، پسر گشاسب هخامنشی، پارسی- پسر پارسی، ایرانی- ایرانی، زاد » (رساله چهارم از اشارات احمد آثار ملی ص ۲۲ دیده شود)

چیزی نبودند. خود ملت بزمشکل که قبل از ایام اردشیر پاپکان دارای شعور و وحدت ملی شده باشد نخستین شاه ساسانی، که دین زرتشتی را يك دین رسمی دولت قرارداد، يك دولت ملی ایرانی حقیقی پدیدار ساخت که علامت یگانگی آن در فن قدیم کاوه بود، و شاید همس دین - با وجود نیت استیلا که اراضی دین مشهور میشد - قوی ترین چیزی بود که با قوت هرج و مرج طلبیهای اتفاقی معادله و مقاومت میکرد

§ ۱۸۳ بر دگرد اول مهور رعیت است، و در تمامی اینکه حدی جانش را بستاند فقط «وحوه و اشراف» مذکورند، و اصلاح اخلاق او را مردم فقط از مهر برسی و زبرش امید دارند. زوری اسپه بر همه در بهایت حال در قصر او دیده میشود، اساوره میروند او را زین کنند تن نمیدهد، خود بز دگرد میآید و رین بر او مینهد، چون میخواهد پاردم او را بپسنداسپ چمان لگدی برسیمه اش میرند که در حال میمیرد هیچ نامی هم از روحانی و موبدی در عهد او برده نشده است، چنانکه گوئی اصلاً در شمار هیچ اند، لکن پس از مرگ او که تاج و کمر و طوق و یاره شاهی را در میان دوشیر کرسه میدهند، و مهرام پس بر دگرد ناحسرو نامی که مردم شاهی بشانده بودندش رای بدست آوردن آنها مسابقه میکنند، موبدان موبد مقام بسیار مهمی را حائز است در عالم فرص، طبقه روحانیان در حکم سر هیئت اجتماعه یعنی از همه طبقات دیگر بالاتر است، طبقه لشکری که شاه اولین نماینده آست در درجه دوم واقعست اردانایان دین است که «همه مردان باید قواعد اخلاق و تکالیف دینی خویش را فرا گیرند»، زیرا ایشان بظن نیت اینکه «در تلاوت [کتاب مقدسه] کاماند (۱)، و بظن بوضع و حال و علامات منصب روحانی» بر دیگران برتری دارند مسامت که بسیاری از موبدان موبدها در صدد آن برآمده اند که در قبال سلطنت از این قواعد نتایج خارجی حاصل کنند، اما افسوس که ازین سمح موبدان کسی را در تاریخ نمی بینیم، و این بدان سبب است که

۱ - روحانی حقیقی زرتشتی باین وجه معلوم میشود

روایات ررتشتی با اصول عقاید بیشتر پرداخته است تا باشخاص . شاه بیر بذل چهد میکند که این امر را بخرج دهد که چون قره ابردی با اوست یدشوی اعظم دین است . اینست معنی روای پایک، که بخواب دید که سه آدر مارك گشسپ و قرنبغ و نرژین مهر بخابه ساسان همی درخشد، و بیر همین است که ار کتینه نقش رستم استنماط میشود، که در آن قره آلهی (?) بیان میکند چکونه شش یا هفت شاه بحستینه ساسانی را يك بیک نتاح موبندان و هیرندان متوج نموده است . ار این دو فقره اخیر بر می آید که قواعدی که مستند شاهنشاهی بوده، در مدت اوائل عهد ساسانی محری بوده و در او اخر دولت بیر ار بو (۱) معمول نه گردیده است . در شاهنامه فر دوسی گاهی شاه ایران نمودنی وصف شده است

§ ۱۸۴ . نسبت همین اصول شاهنشاهی ساسانی است که در نامه تسر آمده است که « یادشاه نظام است میان رعیت و سپاهی، و زینت است رور ریت، و مهرع و ملجا و پناه است رور ترس اردشمن ، اگر این تعبیر، مقام حللیل حسرو اول را اندکی ریاده ار واقع جلوه میدهد، خلاصه تکالیف و حقوق شاهنشاهی که در دیگر د آمده است، میتوان گفت ملخص قواعد و نظریات روحانی عهد ساسانی در باب قدرت شاهی است، که بواسطه تکامل سیاسی ابام حسروان قدری تبدیل یافته، لکن همچنان حدیه دبی دارد . پس بنامه دیگر د اوصاف و تکالیف يك شاه عمارتست ار محست آنچه با دین درست و اعتقادیکو مماست دارد، دوم عقل مستقیم، سوم سلامت قلب و ضمیر، چهارم قدرت عمو، پنجم دوستی رعایا، ششم مقدرت بدانستن وسیله تحصیل رفاه رعایا، هفتم سهولت احلاق، هشتم تدگر دایم دروال پدیری ملك، نهم علم بدانکه صاحبان تدبیر بیک باید ترفیع مقام دهد، دهم بداند که اصحاب تدبیر بد را باید مقهور سارد، یازدهم با مردم باشتراك آراء زیست کند، دوازدهم احکام باستحقاق صادر نماید، سیزدهم رعایت اس آیین

۱ - کارنامه که حاوی حکایت خواب پایک است روحانیان عهد حسروان تحریر کرده اند

کند که عدل را شامل حال همه کس دارد؛ چهاردهم سخا و جوانمردی؛ پانزدهم قهر قوّه حرص و شرّه، شانزدهم رها کردن مردم از بیم اقوام دشمن، هفدهم پاداش دادن یار سایان و بیگان مابین نوع که ایشان را در دربار خویش درجه و مقام دهد، هجدهم مواظت در نصب عمال مملکت، نوزدهم خویشن را در حکمت و طاعت؛ فصل از همه کس دارد

§ ۱۸۵ از روی این مجموعه اوصاف و اندررها، که مانند کلیه بیانات اخلاقی علمای دین ررتشی عاری از ترتیب است، بحوبی میتوان داشت که عامه از شنشاهی چه میبمیدند، و میتوان دید که نظر به تا چه حد مستند بحسنه دینی شاهی بود این جنسه دینی در همه کتاب دینکرد جلومگر است، من جمله درین فقره «بهترین حد او د این جهان کسی است که و نوقش به پیشوای اعظم دین درست درین دنیا باشد که حاوی حکمت او در مراد است» قدری دورتر در همین فصل این کلمات مسطور است، که از آن يك بار دیگر بر میآید که روابط و مناسبات میان شاه و دین از جنسه و لحاظ شاهی عاقبت بحسنه دینی تعبیر یافته است «پس او (یعنی شاه) درین عالم موبدان موبد است که حر دمدترین نوع بشر است» (۱)

§ ۱۸۶ از حاص دیگر همی که بداندیشی و ناشایستگی يك شاه واضح شد قره اپردی او را و امیدگدازد و دیگر ساید شاهی کند «اگر تمگجالی بر همه حامستولی کرد و او (شاه) قابل آن باشد که بقوای شخصی تمگی و سحتی را رفع کند، یا بدیشه و پروای آن را نداشته باشد، یا بداند که آنرا چگونه چاره کند، چنین شاهی که ضعیف و عاخر است، و قدرت علمه بریدی یا علاج آن را ندارد، مسلماً لایق آن بدست که عدالت را بهر ببط که باشد اجرا نماید. بنابراین باید که سایر شاهان (۲) محاطر عدل و داد بخلاف او در حیرند» اساس شاهنشاهی ساسانی، هم بر حسب اصول

۱ - موبدان موبد در درجه، و الا فاصله پس از شاهنشاه است این همان اصل است که در تقویم رسمی شاهی (گاشامگ)، که مسعودی برای فقره سابق الذکر (ص ۴۳ § ۵۸) از کتاب التسه نگار برده است، بافت شده، و حال آنکه فی الحقیقه در او احر عهد ساسانی و زرگر ماد را تقدّم داشته.

۲ - یعنی سایر مدعیان تاج و تخت

وهم در حقیقت و عمل، بر استبدادی بود که شدت و قوت آن را حلع و قتل تعدیل میکرد. محدود بودن قدرت شاهی مستند بمواد يك قانون اساسی مکتوب بود؛ بلکه مستند بمفهوم دینی و اخلاقی سلطنت بود. بهترین نمونه آن، نوع دعوائی است که پس از حلع خسرو دوم (پرویز) بر او اقامه کردند؛ و او را متهم و مسموم بخلاف و طایف اخلاقی خویش نمودند. مدعی که پسر و ولیعهد خسرو دوم بود او را بر جرایمش سست بحویشا و بندهاش، و بدرفتارینش با رندانیان دولت، و تحمیل مالیات سنگین و نابحقوق مردمان و جبايت آن بعمف، و عصب اموال ایشان بدرستی و شدت، عتاب کرده بود؛ و بر بر اینکمه علاوه بر این تقصیرها افواج سپاه را، برای جنگهای متوالی و دمامد که فراهم میکرد؛ دائماً بر سلاح نگاه میداشت؛ و ازین سبب قوهٔ مملکت و ملت را نماند میکرد؛ و عاقبت اینکمه سست بيك شاه خارجی یعنی موریکیوس قیصر روم شرقی عذر و کفر بعمت کرد.

§ ۱۸۷ در عصری که قدرت شهنشاهی کم شده بود؛ شاهانی مانند بهرام پنجم و بردگرد دوم و پیروز، که تمامی طرفی، اعتقاد راسخ خویش را در دین مبرهن میداشتند و کفایت مهمات را بر سررکان و امیدداشتند؛ از سحتی و سنگینی بار مملکتداری آسوده بودند. بهرام پنجم شاهی بود یکباره مطابق میل اشراف، شاهی که همهٔ وقت خویش را سواری و شکار و تیراندازی و چوگان بازی و ملذذات تحمیلی و هری و صنعتی میکرد رانده. بردگرد ظاهرأ مردی متعبد بوده. پیروز راسب این صفت ستوده اند که مردی مدهمی و دیدار بوده؛ و حال آنکه رفتاری که آشکارا خلاف قانون و قاعده بود سست ببادشاه هیتالیان (هیاطله) از او مشهود افتاد. وی بر مردی دلاور و حکمگجو بود؛ لکن، حکمهای او بصرش تمام میشد و باعث و برای مملکت میکشت. در مدت این عهد، دیگر انتحاب حاشین و ولیعهد ناختمیار خود شاه بود؛ شهنشاهی فی الواقع انتحابی بوده؛ منتهی منتحب نایستی از خاندان ساسانی باشد؛ و انتحاب او بر بدست اعظم نمایندگان طبقات روحانی و لشکری و دیوانی؛ و یا در زمان بلوا محصوص موبدان موبد، بوده است و بس. بموجب نامهٔ تنسر

ترتیب تعیین ولیعهد ازین قرار بود که شهنشاہ « سه نسخه بنویسد بخط حویش » و هر يك بامینی و معتمدی سپارد، یکی بر رئیس موبدان، و دیگری بمهتر دیران، و سوم بامسپهد اسپهدان. همانطور که دارمستتر اظهار نظر کرده « لاند این نوشته حاوی ملاحظات عمومی دربارهٔ سحایا و استعداد خصوصی نامردان مختلف شهنشاہی بر حسب احتیاجات مملکت بوده، و يك وصیت و حکم قطعی چارناچار بوده است، زیرا درین صورت اخیر دیگر چه جای شورای سه نفر از بزرگان حداد و موبدان مناصب، و اظهار رای، و انتخاب شاه از میان فرزندان شاه متوفی بود » که در نامهٔ تسر در دسال عمارت فوق چنین شرح میدهد (۱) « چون جهان ار شهنشاہ بمابد موبد موبدان را حاصر کنند، و این دو کس دیگر جمع شوند، و رای رنند، و مهر بدشتها برگیرند، تا این سه کس را نکدام فرزند رای قرار گیرند، اگر رای موبد موبدان موافق رای سه گانه باشد حلابق را حرد دهند، و اگر موبد مخالفت کند هیچ آشکارا نکند، به ار بدشتها، و به ار رای و قول موبد نشنوند، تا موبد تنها باهرانده و دیدم داران (دستوران؟) و زهاد حلوت سازند، و بطاعت و مرمر بشینند [وواح (۲) حواید]، و اریس ایشان اهل صلاح و عفت نامین و تصریح و خصوع و انتہال دست بردارند، چون بمارشام اریس فارغ شوند، آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد (۳) افکند، بران اعتماد کنند، و دران شب سارگاہ تاح و سریر فرورهند، و اصناف اصحاب مراتب بمقام حویش فروایستند، موبد باهرانده و اکابر و ارکان و اجلۂ دولت بمجلس پادشاہرادگان شود، و جمله صف رسد پیش، و گویند « مشورت حویش پیش خدای بررک برداشتیم، مارا رشاد الہام فرمود و بر حیر مطلع گردانید »، موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که « ملایکه (۴) بملکی فلان بن فلان

۱- مترجم در باب نوع انتخاب ولیعهد و حانشین شاه در نامهٔ تسر (حواشی ص ۶۰ تا ۶۱ و ص ۶۳، مقدمه ص بیج) بحث کرده است بر رجوع شود به نامهٔ تسر ص ۳۸ تا ۴۰
 ۲ - واح دعائی است که قبل از احرای بعضی مراسم منہمی خوانند و اراندا ناوار برم بست شروع و بانگ بلند خم نماید (نارتملی در فرهنگ اصطلاحات کجستک انالش).
 ۳ - یعنی موبد موبدان
 ۴ - امّھر اسپهدان، نامردان.

راضی شدید، شما حلالیق بیز اقراردهید، و بشارت ناد شمارا، آن پادشاهزاده را بردارند، و بر تحت نشانند، و تاج بر سر او بهند، و دست او گیرند، و گویند « قبول کردی ارحدای بزک عژ اسمه، بر دین رزاشت، که شهنشاه کشتاسپ بی لهر اسپ تقویت کرد، و اردشیر بن مانک احیا فرمود، پادشاه قبول کند برین عهد، و گوید «ان شاء الله بر صلاح رعیت موفق باشم»، «خدم و آحرَس نااو بمانند، و دیگر اسوه و گروه ناسر کار و معیشت خود شوند».

§ ۱۸۸ يك نمونه کامل اشراف این عهد سوحررا از جانبان قارن است، وی حاکم سیستان بود، و ایالت سیستان چنانکه پیش گفتیم، در ارمنه مقدم که شاه خود و لیعهد خویش را انتخاب مینمود، شاهزاده‌ای که وارث تخت و تاج بود و اکد از میشد پس از شکست سخت و مرگ پیروز، وی سوار شده «ناجماتی ارلشکریان (۱) که در خدمت او بودند (۲)» بحکام هیتالیان (هیاطله) روت، تمها باین قصد که انتقام پیروز را از احشوار بگیرد و افتحار فتح و ظفر حاصل کند. هر چند داستان اعمال او حالی از ممالعه و اعراق بیست، این قدر هست که وی حقیقه صلح تحمّل پدیری برای مملکت پیش آورده است. سالهای متمادی وی بررگترین و مقتدرترین شخص مملکت بود. وقتی که بلاش تحت لشت وی یار صمیم او شد، ولیکن بعدها بقماد محموس پیوست و او را بر تحصیل تخت و تاج یاری کرد، و خود مدبر و فرمانروای تمامی ایران گردید، نوعی که شاه در برابر او نمودی داشت، تا چنان شد که قباد بتقویت حسادت دیگر خانواده‌های اشراف موفق بنام ساحت او گشت.

§ ۱۸۹ اینحا سعی در اعاده اقتدار شاهی شروع میشود. قباد نا حنانش اباحت (Communisme) که مردک پدید آورده بود موافقت کرد، و حتی در صدد مستقر ساحت و رسمیت دادن اباحت نساء بیز برآمد. قباد که يك بهر طالب

۱ - شاید مراد این باشد که از سردمین تنول خویش لشکر گرفت و سیاه مقیم وثات سستان را بر همراه برد
 ۲ - یعنی که خود او سیاهد بود.

کمال و بیک مرد سیاسی بررگ بود، بی شک ابتدا یکی از معتقدین دلدادهٔ مرد کسیت بود، و مراد از مرد کسیت اربین بردن حلوص خون اشراف و شکستن روابط حاوادگی بوده است که مننای قدرت طمغهٔ عالیهٔ اشراف آریائی بود. بیک بار دیگر اشراف آزرده دل و کینه ور، بدستگیری روحایبان و موبدان موند، رئیس ایشان، تفوق یافتند و موفق شدند شاه را حلع کنند. اما وی بمساعدت ریش فرار عیارانه ای کرد و بمهرامی سیاوش نامی دوباره تحت شست این سیاوش یکی از بررگان مملکت بود و احر خدمت خویش را رتبهٔ عالی نظامی ارتیشاران سالار یافت. این بر یکی از اشراف قدیم است، و بعلاوه بسبب حمايت اصلیش یکی از اعظم مردان و از اشخاص اول عصر خویش بود، و بقول پرو کوپیوس «تعبیر ناید برترین مردان و ثبات ترین ایشان در حمايت عدل و حق بود»، مع هدا نهایت خود پسند بود بحدی که «بررگان ایران، ما وجود اینکه این عیب در میان شان عموم داشت و حتی در ایشان فطری بستر میرسید (۱)، تاره معتقد بودند که نصیب سیاوش اربین صفت از همه پیش است» شاه که متحربه عاقل شده بود بتدریج از مردکیان دوری گرفت، و عاقبه الامر ولیعهد او خسرو رضایت خود قباد ریشهٔ ایشان را قطع کرد. اما اربین امر، که چون خسرو بشاهی رسید ناچار شد حلط اسامی را که بر همهٔ حاوادهای شرافت مستولی شده بود بوضع قوانین خاصّ علاج نماید، میتوان دانست که فساد اسباب بچه پایه در جامعه بسط یافته بوده است (۲)

۱۹۰۵ - بسبب سیاست حدی قباد، اقتدار شاهی بار مستقر گردید، و بعد از زمان شاپور دوم، قباد اولین پادشاهی بود که در حیات خویش یکی از پسرانش را بولایت عهد تعیین کرد (۳). این پسر یعنی خسرو اول، که بعد از مرگش بلقب اوشگروان (= «روانش حاودان») معروف شد، و بررگترین جهاندار سلسلهٔ

۱ - خود پسندی اشراف ایران را قبل از پرو کوپیوس بر آتیاوس ذکر میکند
 ۲ - درس باب رجوع شود نکات دیگر مؤلف موسوم به «شاهی قباد اول و احوالهٔ مردکی»
 ۳ - اقتدار و کار موبدان موند در آن موقع محصور بود باینکه وصیت نامه و عهد فساد را پیش خسرو بار کرده بجاوند

ساسانی بشمار میرود، کارهایی را که پدرش شروع کرده بود اجرا نمود لکن بوسیله‌های دیگر دفتر مالیاتی (قانون حراج) جدیدی را که تهیه آن در زمان قباد شروع شده بود اساس اصلاح خراج قرارداد، و سبب این اصلاح را چنین بیان کرد که باید در گنجهای ما بقدری نقدینه جمع شود که هر گاه در یکی از حدود یا نواحی مملکت شکستی‌رسد، یا امری ناگوار اتفاق افتد، که برای جبران آن بادل مال حاجت آید، تنگی در پیش باشد و محمور بشویم حراج جدیدی وضع کنیم^(۱) چون امر مالیّه را بدین بهج نظام آورد باصلاح امر سپاه دست برد، « حال اسواران را تقفد کرد، و آنانرا که مالی و مالی نداشتند سار و برگ بخشید و وظیفه‌های ثابت جهت ایشان مقرر کرد» چنان میباید که این بیان موخر معنی بررکتی در بردارد

معارت دیگر از آن استنطاق میتوان کرد که خسرو بتبدیل سپاهگیری بسنگ ملوک طوایف بیک سپاه ثابت دائم، موافق شد سواران که سابقاً بخرج خویش مسلح بودند - شاید که قدر قلیلی از ایشان شنبه بشوالیه‌های رید دست اربانان بررگ ملوک الطوایفی اربا بودند - اربان پس هیئت اسواران اشرافی و مستمری حور دولت شدند بسیار محتمل است که تعبیراتی در سنگ لشکرگیری اربانان دهاتیان بیر داده شده باشد اندک رابطه‌ای بیر میان این اصلاح و تأسیس چهار منصب سپاهند که سپاهندان وضع بوی در عهد بعد داد، موجود است

§ ۱۹۱ طمقات شماره تناسب فعالیت خویش و خدمتی که بدر بار میگردند، از معاف بودن از ادای حربه بر حور دار میشدند، لکن اربان امر گذشته دیگر در همه چیز مطلقاً واسته شاه شده بودند حکایتی که نظام المالك از عهد حوایی خسرو اول نقل میکند مناسبات میان شاه و بررگان را بطوری که دران عهد بوده است روشن میکند^(۲) خسرو از ابتدای خلوس بتحت شهمشاهی همواره بررگان را

۱ - مقاله شود نا § ۱۲۸ ص ۸۳

۲ - بعضی از حکایاتی که راجع بعهد ساسانی در ساستنامه دیده میشود، از روی معرفتی که به مناسبات مختلفه منحصر بان عصر داریم، میتوانیم حکم بکنیم که مسند بنا احد قدیمه است، وقصه‌ای که درین حا بلخص شده است از جمله آنهاست که در حواصده ماسد حکایتی که مسی بروایات قدیم باشد، تأسر میکند و اگر چه این قصیه واقعا و تمام حرثات، تاریخی باشد باری شک بان اوصاع و احوال زمان خسرو اول است

مدرسنگاری و بیکر فناری نامردمان فرمان میداد؛ مع هذا سه چهار سال بر او نگذشت و مقطعان و کماشنگان همچنان در اردستی میگردید چون جملگی پیش او حاضر آمدند نوشروان بر تخت نشست و گفتم . « چون خدای تعالی جهان بمن داد من بشما ارزانی داشتم ، و هر کسی را ولایت ندادم؛ و هر کرا درین دولت حقی بر من بود بی نصیب نگذاشتم ، و بر کانی که بر کی و ولایت اریدیم یافته اند ایشان را هم بر آن محل و مرتبت نداشتم و منزلت و بان پاره ایشان هیچ کم نکردم » آنگاه ایشان را بار دیگر بدیکور فناری نارعیان و اقتصار بر اخذ حراج مقرر ، و سبکبار داشتن حلق حداء و بیارردن حویشکاران سفارش کرد و گفتم . « اگر کسی بحلاف این طریقی سپرد هیچ ایقا نکنم » همه گفتند « چنین کنیم و فرمان بریم » چون روزی چند برآمد همه بر سر کار شدند؛ و همان میدادی و در اردستی پیش گرفتند؛ و نوشروان را بچشم کودکی نگاه کردند؛ و هر کسی میداشت که نوشروان را او بر تخت پادشاهی نشاندند است؛ اگر خواهد او را پادشاه دارد و اگر نخواهد ندارد و نوشروان ناایشان عدارا روزگار همیکدرانید تا بیج سال برآمد؛ مگر سپاهسالاری^(۱) را که ارو توانگر تر و ناعمتر بود؛ و نوشروان او را والی آذربایجان کرده بود؛ و در همه مملکت هیچ امیری ارو برکترو نا عتدت و آلت تر و حیل و تحمیل نبود؛ آرو چنان افتاد که در حوالی آن شهر که شستی؛ او را ناعی و شستگاهی باشد در آن نعهه پیرری پاره رمیی داشت؛ و دخل آن هر سال چندان بود که حراج والی بدادی و برریگر فصیب حویش برداشتی و آن قدر بهره پیرری رسیدی که سالی ناسال دیگر هر روز چهار تایی نان داشتی ؛ یک تایی نان حورش بدادی و یک تایی بروعن چراغ و یک نان بچاشت بحوردی و یک نان شب ؛ و حامه مردمان بر لحم بوی دادندی مگر این سپاهسالار را آن پاره رمیی در حور بود که در حمله ناع و سرای حویش گیرد؛ اما چون پیرری راصی بروش آن شد وی بظلم رمیی ارو گرفت ؛ و دیوار کرد

۱ - مقصود از سپاهسالار، که معنی اصلی آن امیر لشکر و فرمانده ساه است، درین مورد یک مر والی است که قدرت نظامی بر دارد .

آن در کشید و پیرن را براند. زن ناچار بدان راضی شد که بهای زمین یا عوض بدهد، سه سالار درو نگر بست، و هر گاه که از خاصگیانش درخواست کردی که او را بگویند بهای زمین بدهد گفتندی «بگوئیم» و بگفتندی پیرن طمع اراصف او برید، و ربیع و دشواری از آذربایجان بدانین شد. لکن نگمان اینکه شاید بگذارد بدر گاه رود منتظر شد تا وقتی که نوشروان عزم شکار کرد، وی پیرسان پیرسان خود را لشکار گاه رسانید و در پس خاشاکی نشست، و چون انوشروان را تنها دیدید مرخواست و گمت «ای ملک داد این ضعیفه بده»، انوشروان فرآشی را گمت وی را مراستر نشانده بدهی سرد و مهتر ده سپارد. چون ارشکار بار گشتند همان فرآش را گفت او را اران ده لشهر آرد و در خانه خویش مرل دهد، و روری او را از جزانه شاهی برد. آن گاه غلامی را آذربایجان فرستاد، در طاهر بدین عنوان که بهر شهری و ناحیه ای که رسد سیند و پیرسد که حال غله ها و میوه ها امسال چگونه است و جائی آفت آسمانی رسیده است یانه (۱)، و همچنین احوال چراگاهها و شکارگاهها معلوم کند، لکن در باطن برای اینکه ارحال آن زن و زمین او از مردم پیرسد و برای شاه حرآرد (۲) چون روشن گشت که شکایت پیرن موبسو درست و راست است و در دیگر شاه فرمان داد و الی آذربایجان را، که ارقصا در آن همگام در پایتخت بود، در دهلیز بنشاند، آن گاه بارداد و روی سوی بر رکان کرد و گمت: «الی آذربایجان را چه مقدار دستگاہ باشد از زر نقد؟» گفتند «دو بار هرار هرار دینار که او را بدان حاجت نیست» گمت «ار متاع و تحمّل؟» گفتند «سبصد هرار هرار رربنه و سیمینه» گمت «ارجواهر؟» گفتند «یابصد هرار هرار» گمت «ملک و مستعل و صیاع و عقار» گفتند «در حراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را ده پاره و هفت پاره ملک و ده و آسیا و کار و اسرا و کرمانه و مستعل نیست (۳)، گمت «چهار پابان؟» گفتند «سی

۱ - بقصد تقسیم حراج

۲ - سارین رسماً این مرد یکی از «دینگان شاه» بود

۳ - اینک گواهی صریح بر اینکه املاک بحای عالیہ در تمامی واحی مملکت متفرق بود

هرار دارد « گفت: «کوسفند» گفتند: «دویست هزار» گفت: «استر» گفتند: «سی هزار» گفت: «بنده و درم خرید» گفتند: «هرار و هفتصد علام ترك و رومی وحشی و چهارصد کنیرك» (۱) گفت: «اکنون کسی که چندین نعمت دارد و نازدست طمع بمال پیرری صعیف و بی کس و بیچاره دراز کند و او را اراندك مایه ملسکی که دارد محروم سارد، بر او چه واجب آید» همه گفتند: «این کسی مستوح همه عقوبت نود» بوشروان فرمود پوست او بکنند و پرکاه بکنند و بر در سرا بیاورند و گوشت او بسکان دهند (۲)، و هفت روز مادی کنند که «هر که بعد از این ستم کند، و قوبره کاه یا مرعی یا دسته تره ای از کسی بظلم ستاند و متظلمی بدرگام آید، ناآن کس همین کنند که نااین کردد»

۱۹۲۵. عاقبة الامر شاه بیکنازگی صاحب اقتدار مطلق شده بود، و حکمش بر اعیان همیچان روان بود که بر عامه، حتی روحانیون بیر در برابر تمایلات فلسفی خسرو اول، و علاقه نشان دادهای خسرو دوم سمت بعیسویت، ابرار مقاومتی نمیکردند (۳) هر مرد چهارم توانست که از هیردانا ب واسطه تعصبات مدهدیشان آشکارا مؤاحده کند. پس همه چیر در دربار متمرکز شده بود طرافت و علم معاش و ادبیات و فنون همه در آنجا دیده میشد و بس و اوضاع و احوال چمان میشود که تا حدی اوضاع سناك حکومت قدیم فراسه در ورسای و دربار Roi Soleil (لقبی که به لوئی چهاردهم میدادند) را بحاطر ما می آورد اعیان رادگان صاحب جمال و صفات نیک و اعتدال خلقت بدربار فرستاده میشوید که خدمت علامی کنند (ریدکان)، و از آنجا بمناصب عالیة دولت و دربار نایل گردند اگر یکی ار اشراف

۱ - حاجت بدریست نه این ارقام حقیقة شماره صحیح، باحتی تقریبی ریدك واقع هم، ممکست باشد، مع هذا تصویری از پایه مقدرت مادی برگان ایران نما میدهد
 ۲ - چنانکه سابقاً گفتیم انداختن بش مقصترین پیش حیوانات در بنده امری عادی بوده است کلیة شرح این سیاست (مقایسه شود با § ۱۶۶ ص ۱۰۵) و همچنین بسیاری از حرئیات دیگر این حکایت، نشان میدهد که داستان واقعاً متعلق بمهد ساسانی است
 ۳ - بعدها خسرو دوم که در میان تنوعات و تنوعات حویش از بی اعتمادی و برس در ریح و شکوه بود گناه نگاهی در تحت نمود روحانیان قرار میگرفت

از رعایت احترامات لازمه دربار کوتاهی کنند و برای عرض مراسم اطاعت بناها
 حضور بیاید شاه متوجه میشود و سب را استعمال میکند. مهران گشنسپ که
 رخت بصحرا کشیده بود تا خود را بتعالیم مسیحی تربیت نماید کس نزد حواهرش
 فرستاده از وی سؤال میکند که از وقتی که راز تبدیل دین او فاش شده وی از در
 حانه شاهی (حسرو دوم) چه خبری شنیده، و در جواب آن وی میگوید: «بیا،
 خطری بر تو متوجه نخواهد شد، شاه همینکه دانست تو مسیحی شده‌ای چیزی
 نگفت جز اینکه «مهران گشنسپ بدورخ رفته است» اما جای آست که حرکت
 کرده بدربار بیائی. شاید هم که شاه فرمان دهد دارائی ترا مسترد دارند»
 مظنون چنانست که تکلیف شاه بوده است که مواظب باشد هیچ‌یک از بچان به ینوائی
 و بدبختی دچار شود اگر دهقانی تکدست شدی و کارش از هستی به بیستی کشیدی
 شاه وی را از کسج خویش حواسته و حانه و زمین و بده و آنچه برای زندگی او
 در حور پایه‌اش بایسته بودی دادی (۱).

۱۹۳۵ مع‌هدا آتس استقلال طلسمی قدیم فرو نشسته بود و بحما باردیگر
 تهدید کننده تاح و تحت شدید این بار خطر ارسامک نظامی جدیدی که حسرو
 اول ایجاد کرده بود تولید گردید، پادشاهانی که بعد از حسرو اول تحت نشستند
 آیین قدیم را که خود داخل جنگ شوند فرو گذاشتند و این بصرشان بود نتیجه
 آن این میشد که سپاهیان خود را سرداران خویش بیشتر وابسته میدیدند تا شاه
 غایب دور از نظر، حاصه وقتی که سرداران ایشان را بفتح و طهر نایل میکردند،
 و چون پس از اصلاحات حسرو اول عده سپاهیان ثابت فراوان شده بود هرگاه
 یک سپاهمد یا یک سپاهسالار خود را دارای قوه فرماندهی فوق‌عادی میدیدند سهولت
 و سوسه درانگیختن یک جنگ حاسمی برای ربودن تاح بخاطرش راه می‌یافت.

۱ - رجوع شود شاهنامه در « بیان حردمندی اردشیر و کارهای او ». آنچه فردوسی بموان
 ناسیسات و عادات و رسوم زمان اردشیر اول نقل میکند در حقیقت از آن عهد حسرو است که
 سبط [در مآخذ اصلی روایات فردوسی] بنوٹس این سلسله نسبت داده شده بوده

سو خرا در آخر قرن پنجم بسیار قوی تر از شاه شده بود و بهرام چوین يك قرن بعد
 بوسیله سپاهیان منتخب و همگم خویش موفق شد که چند ماهی بر تخت نشیند؛
 آن یکی فرد کامل اربانان ملوک الطوائفی بود و این دیگر سردار و فرمانده سپاه
 بود، و در میان این دو نمونه فرق بیی موجود است. وقتی که حسرو دوم مخالف
 پدر خویش بر خاست تو است در آذربایجان شاهی خویش را سپاهندان و مرزبانان
 (یعنی فرماندهان لشکر چهار قسمت مملکت و جانشینان ایشان^(۱)) شناساند در
 مدت جنگهای دائمی رمان حسرو دوم سپاهیان یش از پیش مرتب و حنک آرموده
 میشدند، و سرداران اعتماد بیشتری بدیشان داشتند، و تکامل بحاب يك امارت
 نظامی ارثی سیر میکرد، بطوری که هر سپاهندی آن ربع از مملکت را که در تحت
 و ماندهی نظامی او بود تقریباً بمرله يك تیول ارثی سمک قدیم میداست،
 مخصوصاً از هنگامی که پس از مرگ حسرو دوم حاندان شاهی در منتهی درجه
 انحطاط افتاده بود شهر برار سیهسالار همان عمل مهرا م چوین را تکرار کرد
 و موفق بیر شد، هر چند راست است که کار او بیر ماند کار چویننه چندان طولی
 نکشید مع هدا امارت ران و تحریکات درباری کار را منحرفاً ناقراض حابو اد؛
 شاهی و تناه شدن اساس شهشاهی با آن نمود سپاهند آذربایجان مسمی به قرح
 هر مرد برای خویش بوسیله اردواح نامملکه آرمیدحت طرح شاهی ریخت. وی
 در آن هنگام مقتدر ترس مرد مملکت بود، و ملکه که حرأت رد تقاضای او را
 بدون تمهید مقدمات نداشت، او را بکمین گاهی کشانیده تلف و تناه ساخت. رستم
 قرح را د پسر قرح هر مرد لشکریان پدرش را بمندان می آورد و شهر را میکبرد و
 ملکه را میکشد، و شاید اوست که بیش از همه مساعدت بحلوس برد کرد سو م بر تخت
 شهشاهی میباید^(۲) عاقه الامر در همین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک

۱ - ص ۵۵ § ۸۰ و ص ۶۱ § ۹۲ و ص ۶۲ § ۹۳ دیده شود

۲ - اینکه مصعبین ارمنی دو نفر سپاهند مذکور یعنی قرح هر مرد و رستم را امیر (إسحق)
 آذربایجان مجواند لاند بی سب و اساس بیست

سرحدی مخصوصاً در اقصای شمال و در مشرق ایران حویش را بمنزله شاهان کمابیش مستغلی گرفته اند (۱). استیلای سرکردگان لشکری آحرین طرزی بود که در سلسله تعییرات متوالی شهنشاهی ساسانیان در راه تکامل سیاسی حادث شد، لیکن این سسک ملوک الطوائفی نظامی جدید مجال استعکام بیافت، ربر ابد سالی پس ار جلوس بزدرکد سوّم مهاجمین عرب شهنشاهی ساسانی را منقرض نموده نایران اشرافی عهد قدیم خاتمه دادند.

§ ۱۹۴ در آحرین قرن دوره ساسانی اصطلاحات عرفی مخصوص طبقات اجتماعی و مناصب دولتی نکلی ار بظم خارج شده بود. ار طبقات چهار گانه بحبای عهد شایور اول بطور عموم فقط دکر دو طبقه میشد - «اعاطم و اشراف» (یعنی وزرکان و سپهران (۲)) ممکست که سواران در جرء این دسته احر محسوب شده باشند حکام ولایات (پاذکوسپانان و مرربانان) مرؤس و تحت امر سپاهدان واقع شده بودند، و عاقت کلمه پاذوسپان دیگر معنای حاکم کل "یک ربع مملکت را نداشت، بلکه ربعضی مرربانان اطلاق میشد، چنانکه مرربان اصفهان پاذوسپان نامیده میشود چنانکه گفتیم سپاهدان بودند که اروضع جدید سود میسر دند در آغار تسلط عرب سپاهد خراسان تاره امیر طمرستان میشود ناقید آنکه امارت آنجا درسل او نماد سایر عناوین صاحبان اشعال ار هر نوع حواء دبی یا دبائی بر محتص شده بود نامرای صاحب ملک که پایه اقتدارشان بیک انداره سود مثلاً هیربندی حاکم فارس شده بود و بیک مس مع یعنی بررک معان حاکم دعاوند بعضی ار عناوین مستخدمین دولتی اسم حنس برای طبقه مخصوصی ار بحما در بواحتی معینی شده بود، مثلاً کلمه شهر بیک که اساساً بمعنی حاکم یک شهرستان بود منحصرأ به ار بانان املاک ناحیه موصل تعلق یافته بود، و در آن

۱ - ص ۳۰ و ۳۱ § ۴۲ دیده شود

۲ - ص ۱۱۶ - اشته ۲ بر دیده شود

ناحیه در تمامی دهها شهر بگ هائی از بک فرقه مذهبی عیسوی سکنی گرفته بودند .
§ ۱۹۵ . در امور دیگر بیر فساد و عدم انشطام هویدا است . بعد از روحانیان
زردشتی در امور مملکت تقدیری در اواخر عهد ساسانی کم شده بود که ، از اشتغال
حاجواده عیسوی یزدین عالیترین اشغال در دیوان خراج (۱) متغییر بودند ولی
قدرت دفع آرا نداشتند ، وحسرو دوم توانست علی رعم بجای ملی و بدون پروائی
از عیط و هرت ایشان حردادین نامی از طمغه پست را بورارت حراج و فرح راد
نامی وحشی (۲) را بحایت نقابای مالیاتی صب کنند (۳)

- ۱ - سابق بر آن هم بعضی عیسویان در شعب مختلفه اداری ، کارگاشه شده بودند لکن تنها
باشغال کم اهمیت و فی المثل عالما از قبیل کاروگند یعنی ریاست پایکاران شاهی
- ۲ - در عربی یلج ، در رمانهای اروپائی Barbare
- ۳ - ولی بهر حالت این خارجی نام ایرانی مسمی شده بود .

باب پنجم

شاه و دربار

§ ۱۹۶ قزو شکوه نامهاتی که شامل مقام شاهی میشد و بمنزلهٔ اساس و منای آن لشمار میرفت در العاطی که شاه برای القاب و عاویں خویش اختیار میکرد جلوه‌ای بهر احوار خود مینمود، شاپور اول خویش را در کتیمهٔ حاجی آناد «مردیس نغ شاه پهر شاهانشاه ایران و آبران گدیش چهر اذربان» میامد (یعنی - پرستندهٔ مرده، حدایگان شاپور، شاهنشاه ایران و حر ایران که نژادش از ابران است) هم او در مکتوبی که به گمناسن امپراطور نوشته القاب نا طنطنهٔ «شاه شاهان، همراحتران، همتای خورشید و ماه» را نحویش بسته است شاهنشاه ساسانی در خطابی که سررگان و امرای ارمنستان مینموده عالماً خود را چنین میستاید «شاه شاهان، ویژهٔ مدترین مرد یسان، همپایهٔ خورشید آسمان» و عیره خسرو اول در مکتوبی که به یوستینیانوس میدویسد اوصاف خویش را چنین یاد می‌کند «نغ، بیکو، آرامش بخش مهن و مان، ارجمند، خسرو، شاهان شاه، بیکبخت، پارسا، نکو کردار، آنکه از ابران بهروری برگ و فر ما بر وائی په‌ماور یافته، ته‌متن ته‌متنان، هم‌بیکر ابران»، و خسرو دوم خویش را حتی چنین می‌امد «مردی آ‌نوشهٔ (جاودانی) در میان ابران، و نغی نام‌بردار در میان مردان، دارای آوارهٔ بلند، آنکه نا‌خورشید بر می‌حیرد، و شب دیدگانش را می‌بخشد (۱)»

۱ - ناید داست که شاهان ساسانی برای حداد خواندن، یش لفظ نغ را استعمال مکرده‌اند، به لفظ بردان را که استعمالش انحصار داشت، آ‌هور مَرَد و حورهٔ او که حدادان واقعی بوده‌اند.

§ ۱۹۷. منظر شاهنشاه نمایست از القاب او پای کمی داشته باشد. نخست اینکه بایست هیچ گونه نقصی در خلقت او باشد ازینجاست که شاهان گاهی آن افراد خاندان ساسانی را که از خطر رقابتشان ایمن بودند کور میکردند یا آفتی یکی از سایر اعصای ایشان وارد می‌آوردند و بدین وسیله ایشان را از شرط عمده استحقاق شاهی محروم میساختند. لایق قدر پادشاهان بود که از راه کشاورزی و بازرگانی مال بیدورند، شاه در هنگام جلوس تخت بایست پیمان کند که عدل و داد ورزد، مزارع اران حویش نداشته باشد، بازرگانی نکند (۱)، ننده و برده را بمهملات امور خویش بگمارد، زیرا آنان هرگز نصیحتی که خوب و مفید باشد میدهند. تنها عواید دولتی است که شاه را عی و کمح او را پرمیکند لباس و اثاثه‌ای بنهایت تحمل و گرانهائی با کوه‌های عظیم و درباری باشکوه و اُتیهت برای ارباب حلال شاهی و خیره کردن بطاریکیان لازم بود. بقول آ میابوس مار کلمبوس شاپور دوم در هنگامی که لشکر برای جنگ روانه میشد براسی نشسته پیدایش تمامی سپاهیان میروت و سالار همه در میکندشت صورت سرگراری (یعنی قوچی) که ارطلا ساخته و حواهر نشانده بودند بعنوان دیهیم برسر داشت (۲)، و کوه عظیمی ارطبقات محتله ارباب مناصب که در دسال او بودند بیشتر بر جلال و عظمت او می‌افزودند. تئوفیلاکتوس وصف هر مرد چهارم را چنین میکند که بر تخت شاهی نشسته و لباسی گرانه در بر کرده بود «ناحش ارطلا و مرصع به حواهر بود، گلهای حواهر مرگب ار دانه‌های یاقوتی که گردا گرد هر یک از آنها ردیفی مروارید نشانده بودند در روی تاج میدرخشید، و اشعه سرح و مواح آنها بالمعاب رمزدها مخلوط شده

۱ - اس حلدون که این فقرات را ارو استاده کرده‌ام دلیل مطلب را چنین بیان میکند که ممکن بود اشتعال شاه بر ااعت به همسایگان ملکی او ران وارد آورد و اشعال او تجارت برح احساس را ترقی دهد، لکن مسئله بیشتر باشایستگی این امور با مقام شاهی ارباط دارد.

۲ - یک جنس دیهیمی بر روی بعضی از مسکوکات و در بعضی نقوش سگی باقی مانده اران عصر نقل شده است

رخشندگی خیره کننده‌ای می‌نخسید، سوعی که چشم بیننده از بهایت تعجب‌گویی بر آنها خشک می‌شد. شلواری از پارچهٔ زرکار دست‌نافت و کران‌ها می‌پوشید و بطور کلی لباسش منتهای شکوه و جلالی را که مقتضای کال خودآرائی و خودمائی بود داشت. نقول یوهائیس گریسستمس شاه ایران ریشی مزین داشت و به «جاندارای عجیب» شبیه بود.

۱۹۸۵ علاوه شاهان ساسانی همور امرورهم در بهایت حاه و حلال خویش در روی سگه‌ها و نقوش سسکی که ار ایشان بجا مانده در برابر نظر ما هستند. ما سگه‌های تمام شاهان ساسانی را در دست داریم، و از آنها می‌فهمیم که هر شاهی برای خویش تاجی که از حیث شکل با تاج سلف او تفاوت دارد ترتیب داده است. اردشیر اول امر بصر سگه‌های زیبایی تقلید سگه‌های اشکانی داده است، که در آنها شاه باریشی بلند، و تاجی مروارید نشان بسک اشکانی بر سر، تصویر شده است (ش ۱) در سگه‌های جدیدتر همین شاه بالای تاج چیری شبیه به گوی دیده می‌شود، که شاید نمایندهٔ کرهٔ ارضی یا کرهٔ فلکی باشد، و با نمکنت اصلاً این تاج بوده بلکه نوعی کلاه بررگ بوده که باین رینت مخصوص و عریب آراسته بوده اند (ش ۲) در دو طرف صورت شاه کتیبه‌ای محطٔ بهلوی، و در پشت سگه صورت آتشدان است که هر گز سگه‌های ساسانی بدون آن دیده نمی‌شود (۱) (ش ۳) شاپور اول تاجی کنگره دار نشکلی مخصوص، و مزین به گوی بر سر داشت و بخوبی میتوان تشخیص داد که این گوی مرصع بجواهر بادانه‌های مروارید بوده است (ش ۴) نوع سگه‌ای که شاپور اول ایجاد کرد در مدت شاهی حاشیدان او متداول ماند، فقط شکل تاج تعبیر میکرد گاهی دارای دندانه‌ها و کمرهای بلند و تیر است (ش ۵)؛

۱ - آتشدان پیش از ساسانیان بر روی سگه‌های شاهان حرد پارس از اولین ارمهٔ سلوکیان تاریخی که این ولایت مطم مهرداد اول شاهنشاه اشکانی گردید دیده می‌شود، در سگه‌هایی که پس از آن در پارس رده می‌شد بجای آتشدان فقط يك شعله که نمایندهٔ آتش نامردی بود نقش می‌شد

گاهی شکل کلاهی گرد است که دیهیمی کوتاه و دندانه دار پیرامون آن را گرفته ، گاهی این کلاه آراسته شاخ و درگهائی است که ظاهراً از رز ساخته شده بوده (ش ۸) ، گاهی کلاه بصورت عقابی است که سرش در جلو و دنبالش گسترده است (ش ۱۰) و همچنین انواع دیگر ؛ لیکن همیشه تاج دارای آن گوی فوقانی هست ، منتهی تدریج از شاهی نشاء دیگر قدری ارجح آن کم میشود . تنها شاپور دوم ، در سگه ای که از آن بسیار کم یافت میشود ، نا تاحی مزین نسه ردیف مرواریدهای درشت و بدون گوی نقش شده است . گذشته ازین عادت برین نیز جاری بوده است که در فشی (بواری) برقته تاج گره میرده اند که دسالة آویخته آن در میان تاج و کوئی که بران قرار گرفته دیده میشود . در نقش بهرام پنجم (گور) ویرد کرد دوم (ش ۱۴) و (۱۵) گوی که بصورت کروی درآمده بوسیله چیری دوشاخه مانند کمی بالای تاج نگاه داشته شده است پیدا است که گوی را درین وقت نشانه حورشید می شمرده اند . هلالی بر بران اضافه شده است که دوسر آن بیمه ربرین گره را فرا گرفته بر بعضی ارسنگه های پیروز دو بال بیر بر اساس اضافه شده که ربر هلال در دوطرف دوشاخه جا دارند (ش ۱۶) .

§ ۱۹۹ بهرام پنجم ابتدا قرار دادن هلالی در جلو تاج نموده بود ، و بعد از عهد پیروز این کار بوعالماً تقلید شده است . قناد اول هلال جلو تاج را نگاه داشته و ستاره ای بیر بر آن افروده (ش ۱۷) پس از قناد گره ای که بر فرار تاج است بقدری کوچک میشود که هلال از ربر تقریباً تمام آن را در میان میگیرد (ش ۱۷-۲۱) . خسرو دوم تاج بال دار پیروز را تجدید می کند اما ایضا گره ای که از گوی اردشیر اول حاصل شده است خود بصورت ستاره ای درآمده (ش ۲۲) شاهان آخری تاج خسرو دوم را ناچند تغییر ناقابل نکار میزند (ش ۲۴)

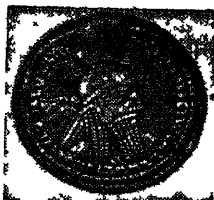
§ ۲۰۰ ریشت سگه ها در پهلوی آتشدان عموماً دو روحانی دیده میشوند (ش ۶، ۹، ۱۲) بر بعضی ارسنگه های بهرام دوم دو صورت دوطرف آتشدان بمطر

سکه های

(موره شاهی سکه ها)



۳ (پشت)



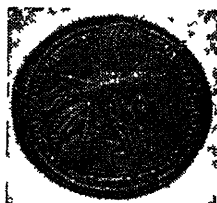
۲ اردشیر اول
نوع تازه تر



۱ اردشیر اول (۲۴۶-۲۴۱)
سک اشکانی



۶ (پشت)



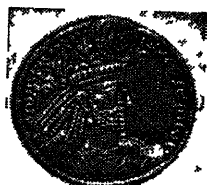
۵ بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶)



۴ شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲)



۹ (پشت)



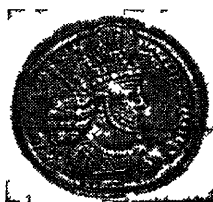
۸ نرسی (۲۹۳-۳۰۲)



۷ بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳)
با او و ولعهدش



۱۲ (پشت)



۱۱ شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹)



۱۰ هرمزد دوم (۳۰۲-۳۰۹)

ساسانی

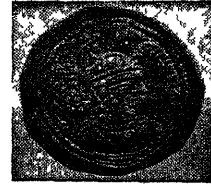
و مدالها در کپه‌ها گت



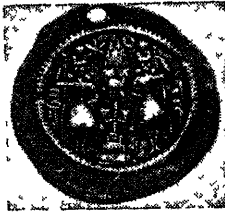
۱۵ یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷)



۱۴ بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸)



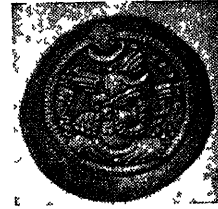
۱۳ بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹)



۱۸ (پشت)



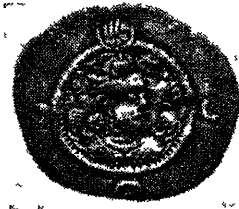
۱۷ کواد (۴۸۸-۴۹۶)
۴۹۸-۵۳۱



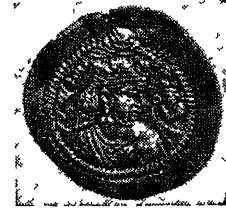
۱۶ بیروز (۴۵۷-۴۸۴)



۲۱ هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰)



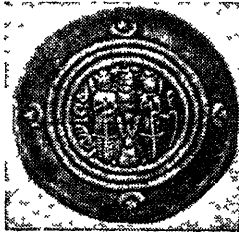
۲۰ خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸)



۱۹ حاماسب (۴۹۶-۴۹۸)





۲۴ یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱)





۲۳ (پشت)



۲۲ خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸)

میرسد که نقش شاه و ملکه با دیهیمهای خاص خودشان باشد، شاه در طرف چپ و ملکه در طرف راست. پس از زمان پیروز همیشه در طرف چپ آتشدان يك ستاره دیده میشود و در طرف راست آن يك هلال (ش ۱۸ و ۲۳). علاوه هلال یا ترکیب ماه و ستاره پس از قنادر روی سکه درسه جا، در زیر و طرف چپ و طرف راست صورت شاه، و در پشت سکه در چهار جا، دیده میشود. علامات دیگری که گاه بنگاهی بر سکه‌ها میشود  و  است که سکه شناس


دانمارکی آقای موگنر اولی را علامت مقام الاهی و دومی را نشان شاهی تشخیص داده است، همچنین دو علامت  و  که بقول همان عالم دو صورت مختلف از یکی از آلات پرستش اند که موسوم است به ماهرو، و هنوز امروز در برد پارسیان مستعمل است. بنابر محمل التواریخ شاپور اول و دوم و بهرام دوم و سوم و چهارم دو یاسه شرفه (یعنی حلقه) زرین بر گرد تاج یا کلاه خویش داشته اند، و سکه‌هایی که از این شاهان مانده است نشان میدهد که این روایت راست است.


§ ۲۰۱ مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گوید در سنه ۳۰۳ هجری (برابر ۹۱۵-۱۶ میلادی) در شهر اصطخر فارس برد یکی از دودماهای نحای^(۱) این ولایت «کتاب بررگی دیدم که مشتمل بر بسیاری از علوم ایرانیان و احمار شاهان ایشان و ساحتهاها و آیدهای آنان بود»، علاوه بر این محتوی بود بر صورتهای شاهان ایران از خاندان ساسانی «صورت هر يك از آنها را در زور مرگش - حواء حوان مرده بود و حواء پیر - بالناس و تاح و شکل ریش و طرح چهره او میساختند»، پس صورت را در حرانه نگاه میداشتند «تاهیت و شکل گذشتهگان بر نارماندگان بهان نماند» بیکر هر شاهی که در جنگ بود ایستاده ساخته شده بود و اراں آنکه کار کشور را ناز میرسد نشسته بود و کارنامه یعنی

۱ - «اهل الودات المشرقة» = و سیوهران

احوال و افعال هر شاهی را با نامهای و بزرگان و در که پرستان او و حوادث بزرگ و وقایع مهم دوره شاهى او را در آن کتاب درج کرده بودند. و از تاریخ خاتمه کتاب چنان برمی آمد که آنرا از روی آنچه در گنجهای شاهان ایران یافت شده بود در نیمه حمادی الآخرة سال ۱۱۳ هجری (۷۸۱ م) تألیف کرده و برای هشام بن عبدالملك بن مروان (خلیفه اموی) از یارسی زبان عربی ترجمه نموده بودند و صورتها را با انواع رنگهای مخصوص ایرانی که در زمان ما مثل آنها یافت نمیشود و باطلا و بقرة محلول و مس نرم کرده (۹) کشیده بودند، حتی کاعدهای آن رنگی ارعوانی (قرقری) سوعی عجیب رنگ شده بود که از عایت نکوئی و استحکام نمیتوانستم بدانم کاعداست یا پوست. حمرة اصمھانی این کتاب برای مندرج ساحت و صف صورتهای کلیه شاهان ساسانی در کتاب خویش (تاریخ سی ملوک الأرض والاسیاء) استفاده کرده است. احتمال می رود که بیکرهای منقوش در کتاب صور از اولین تا آخرین آنها تماماً اصلی بوده است، میتوان فرض کرد که آیین نقش کردن تمثال شاهان در رور مرگشان و آن را در حرینه نهادن در يك موقع از دوره ساسانی که نمیتوان معین کرد کی بوده ایجاد شده است و بعدها تمثال شاهان پیشین را از روی خیال محص ساخته و مجموعه صور را باین نحو تکمیل کرده اند لیکن دلیلی لااقل بر این امر وجود ندارد که اصالت صورتهای آخرین شاهان ساسانی مورد شک باشد. لباس و کلیه وضع و حالت اشخاص و متعلقات طاهری بدن ایشان بطوری که درین تصاویر منقوش بوده تقدیری با آنچه در دوره اسلامی میشا حتمد متفاوت بود، و از طرف دیگر وضعی که از آنان شده چنان مطابق با نقوش حجاری شده ساسانی میباشد، که اصلاً محالی برای فرض این تصاویر بر ابعاد دوره ساسانی بر حسب امارات و قرائن و از روی اطلاعاتی که از آن زمان داشته بوده اند جعل کرده بوده باشند باقی نمی ماند. من بطور مثال وصی را که حمرة از حسرو اول میکند می آورم «جامه رویین او سفید بود رنگها آمیخته و وشی کرده، و شلوار آسمانی رنگ، بر تحت لاشسته، و در شمشیر تکیه رده» و بر دگر

سوم آخرین شاه ابن سلسله «جِبَّة وشی سبز داشت و شلووار وشی آسمان کون»
 ناتاجی سرخ، و بیرهای بردست راست، و دست چپ را بردسته شمشیر تکیه داده،
 و همه شاهان ساسانی را موزه سرخ بوده است.

§ ۲۰۲. علامت مقام شاهی که سابقاً وصف کردیم یعنی  چیزی بدست

جز همان نشان  که برسگه های هخامنشی و اشکانی و بیز در زمان خود ساسانیان
 دیده میشود منتهی هلالی بر بالای آن افزوده شده است. در نقوش سنگی نارمانده
 از عهد اردشیر اول و شاپور اول علاوه بر نشانهای سابق الذکر علامتهای دیگری:



روی کلاههای بلند بعضی از مردانی که پیرامون شاهند دیده میشود. میتوان
 فرض کرد اینها يك نوع نشان مخصوص لصاحبان مناصب قسمتهای متفاوت پادشاهان
 خاصه شاهی بوده است و بر دستاں هر يك از آنان بر همان نشان را داشته اند.
 § ۲۰۳. نقوش سنگی عالماً شاه را نشان میدهند که گروهی دور او را
 گرفته اند، و آنان گاهی پادشاهان خاصه اند، رمایی سپاهیان، وقتی ریدانیان و
 اسپران، و موقعی رعایا هستند که حراح مقرر را آورده اند شاه بوضعی استوار
 و باقر و شکوه نقش شده تاج پادیهیمی نابوارهای آویزان بر سر، طوقی شاهانه
 بر گردن، حته ای مرئوس بچمدین رشته مروارید یا جواهر ناآستینهای تمگ آراسته
 مروارید در بر، شلواری فراح که در زیر ساق جمع شده و چین حورده و تاشتمگ
 (میچ پا) می آید و کفشهایی نرم و بی پاشنه که ناگره محکم شده است بر پا دارد
 عموماً دست چپ را بردسته شمشیر تکیه داده، شمشیر راست و پهن و بریدش کمر در میان
 دوران ار حلو آویخته است، علاف و قمصه آن حواهر نشان است در برداشتن چنین
 لباس نا تکلفی نباید چمدان آسان بوده باشد نقشی ار حسر و دوم او را نا حته ای
 نشان میدهد که تا میان ماهیحه ساق پا می آید و بر آن علامت  در رجهای

هر جنب برنگ رسم شده یا شاید در حدود پارچه نافته شده است. این نشان طاهرآ تغییر شکلی است از علامت مقام شاهی که سابق آوردیم و در همان حکم است که نقش گل سوسن^(۱) در جامه شاهان قدیم فرانسه^(۲). شاهان عموماً سملت خود را بزیمائی ناب میداده، وریش را بطوری میرده اند که پائین آن ناریک بوده، وموی سر را بسیار طریف محمّد میساخته و روی شاهه رها میکرده اند.


§ ۲۰۴. بواسطه معرفتی که به اشکال مختلف تاجها داریم حتی میتوانیم بسیاری از نقوش سنگی ساسانی را معین کنیم که از آن کدام شاه است ارمان اردشیر اول ارحله چندین نقش که مانده یکی هست که شاه را نشان میدهد که از اورمزد جدای بررگ حلقه ای ناوارهای آویخته که نشان شهنشاهی است میگیرد هم اورمزد و هم شاه براس سوارند، خدا بر دست چپ حویث قضیبی که نشان اقتدار است دارد، شاه دست چپ را تا بر چهره حویث برداشته و انگشت ستاره را بسوی اورمزد دراز کرده، این وضع بی شک از اطاعت و احترام او نسبت بحدا حکایت میکند، بعضی نقوش سنگی دیگر اطرافیان شاه را همین حالت در برابر او نشان میدهد، با این فرق که عموماً این حرکت با دست راست اجرا شده است^(۳) اسب اردشیر، که بر سینه او کتیبه ای

۱ - Fleur-de-lis

۲ - این خلدون در مقدمه خود ذکر میکند که عادت برین جاری بوده است که در پارچه های حریر و دیبا و ابریشم که برای حاکم سلاطین تهیه میشد، با رشته های زر یا رشته های غیر زر که رنگ آن با رنگ ریمه تفاوت داشت، نام شاهان یا علامتهائی را که مختص ایشان بود میافزاند ازین حاکمها ناشخصی که شاه میخواست ایشان را تشریف دهد یا سکی از و طایف دولت نگارند بر، با احاره پوشیدن آن، اعطا میشده. بر میگوید که پیش از اسلام شاهان ایران میفرمودند که در پارچه حاکم ایشان خواه صورتهای و تمثالهای خودشان را و خواه برخی صورتهای و اشکالی را که بحسب این کار معین شده بود نقش کنند

۳ - يك امر عجیب و صفت مبره شرقیها که چگونه آداب و رسوم و بر طریقه پرستش مذهبی ناستانی را محفوظ میدارند و رعایت میکند اینست که این وضع بلند کردن بارو را علامت احترام که در آثار تاریخی پیش از ۱۵۰۰ سال پیش مشهود میشود هنوز امروز بر در زندگانی مذهبی پارسیان میتوانیم در عکسی که از یک مجلس عقد اردواح در کتاب تاریخ پارسان تألیف Karaka چاپ شده دو بر دستوری که مراسم عقد را اجرا میکند ستاره * * *

یونانی^(۱) و بالای این کتیبه زینتی از سه نشان گرد نرگ سقش سر شیر ساخته شده ،
 بعش اردران شاه مغلوب اشکانی را زیر سم خود حرد میکند ، در حالی که اهریمن
 یادبوی دیگر بدرارا زیر چهار دست و پای اسب اورمزد افتاده است همین مجلس
 روی نقشهای سنگی دیگری که در آنها شاه وحدا هر دو پیاده اند بیر نشان داده شده
 است ، در یکی از آنها هیئتا (مهر = ایردِ خورشید) که هاله‌ای از نور گردا گرد
 سر او را گرفته است بر حاب دیگر شاه ایستاده است .

§ ۲۰۵ نقوش سنگی متعدّد از شاهپور اوّل موجود است که غلبهٔ او را بر
 والریابوس امپراطور روم نشان میدهد ، پیداست که این حادثه تأثیر بررگی در
 ایران کرده است . بعضی نقوش دیگر مجلس بردی را نشان میدهد که در آن یکی
 از شاهان ساسانی دشمن تاحوری را دنبال ویا او را بستان بیزه از رین وازگون
 میسارد . در یکی از این گونه نقوش شاه سراپا عرق آهن است ، و دیهیمی بر سردارد
 که به يك سر کرار (= قوچ) منتهی میشود ، شنبه ناچه آ میابوس حکایت کرده است ،
 و ملاس و تیردان از ناچمدین رده علامت شاهی  مرّین شده است

§ ۲۰۶ در نقشی از حسرو دوّم که پیش اربن وصف آن را کردیم دیده
 میشود که شاه حلقهٔ نشان شهنشاهی را که بوارها اران آویخته است اردست شخصی
 میگیرد که گویا جانشین اورمرد در روی زمین است . یعنی موبدان موبد این
 شخص نوعی دیهیم بر سردارد که يك ردیف مروارید آن را ریخت داده و در بالای
 آن کره‌ای مروارید نشان است شنبه کره‌ای که تاج شاه را آراسته است ، جامه‌ای
 فراح مطّرد بر مروارید در بردارد که جای بجای ریختی شنبه سه مروارید که در
 کنار یکدیگر قرار داده باشند مرّین است در حاب دیگر شاه ملکه ایستاده است

* دست راست را بطرف جلو بلندی چهرهٔ خویش نگاه داشته اند و محتمل است که این در همگام
 تلاوت آتات اوستائی است که در متن کتاب نقل شده است

۱ - امثلهٔ استعمال زبان یونانی در کتیبه‌های ساسانی بسیار نادر است . شهنشاهی تارة ایران
 خود را از علاقهٔ یونان مآبی اشکایان برودی رهائی داده بود

که او نیز دهبیمی دارای کرهٔ مزین مروارید بر سر و جامه‌ای طرار کرده بر روی پیراهنی پزارچین دربر دارد. ملکه در دست راست حلقهٔ شاهی بانوار آویخته، و در دست چپ چیزی شبیه بیک کوره که نمیتوان دانست چیست، گرفته است. هر دو راز سه دور کمرند شاه عمارت از چهار رشته مروارید است و حال آنکه طرار جامهٔ ملکه سه ردیف واران جثهٔ روحانی بررگ که ارتا ناین منصب رسیده است دوره دارد و پس.

§ ۲۰۷ درباریان متعدّد، همه صاحب امتیاز و عنوان مخصوص، در اطراف شاه بودند: در بیک ندب یا رئیس دربار، سر ایداران و پالیزبانان و بکههانان قصور شاهی، جامه داران و گنجوران و کلید داران، شرتداران (حی ند) و «چشندگان» (پد شخور)، رئیس حور شکران و خوالیکران (خواسالار^(۱))، پرده داران (سیکیان، یا نقول موزحین ارمی سیکاب)، رئیس نارداران (شاهان^(۲))، امیر آخور یعنی رئیس اصطبل (آخور ند یا آخور سالار، ستوریان^(۲))، سپس ریدکان و دربانان و غیره. بیک دستهٔ پاسانان خاصهٔ شاهی (بشتیکان) که شمارهٔ آنها بسیار بود شاه را حفظ و حمایت میکردند و در مواقع رسمی جزء کوهٔ شاه بشمار میرفتند، رئیس این گروه (بشتیکان سالار) یکی از معتبرترین و مهمترین رجال دربار بود^(۳) هتّهز را ظاهراً باید عموماً سرهنگان دستهٔ بشتیکانان یا دستهٔ دیگری اریاسانان خاصهٔ دانست^(۴) در اواخر ایام ساسانی افراد این دسته‌های پاسانان از میان

۱ - اردشیر سوم را که در رگان در هفت سالگی تحت شاندید مه‌آذر خشن نامی که رئیس

حورشاهانه و کارکان سره‌خانه بود در دامان تربیت خویش گرفت (طبری)

۲ - در کارنامهٔ آمده است که اردوان « اردشیر را به آخور ستوران فرستاد، و مود

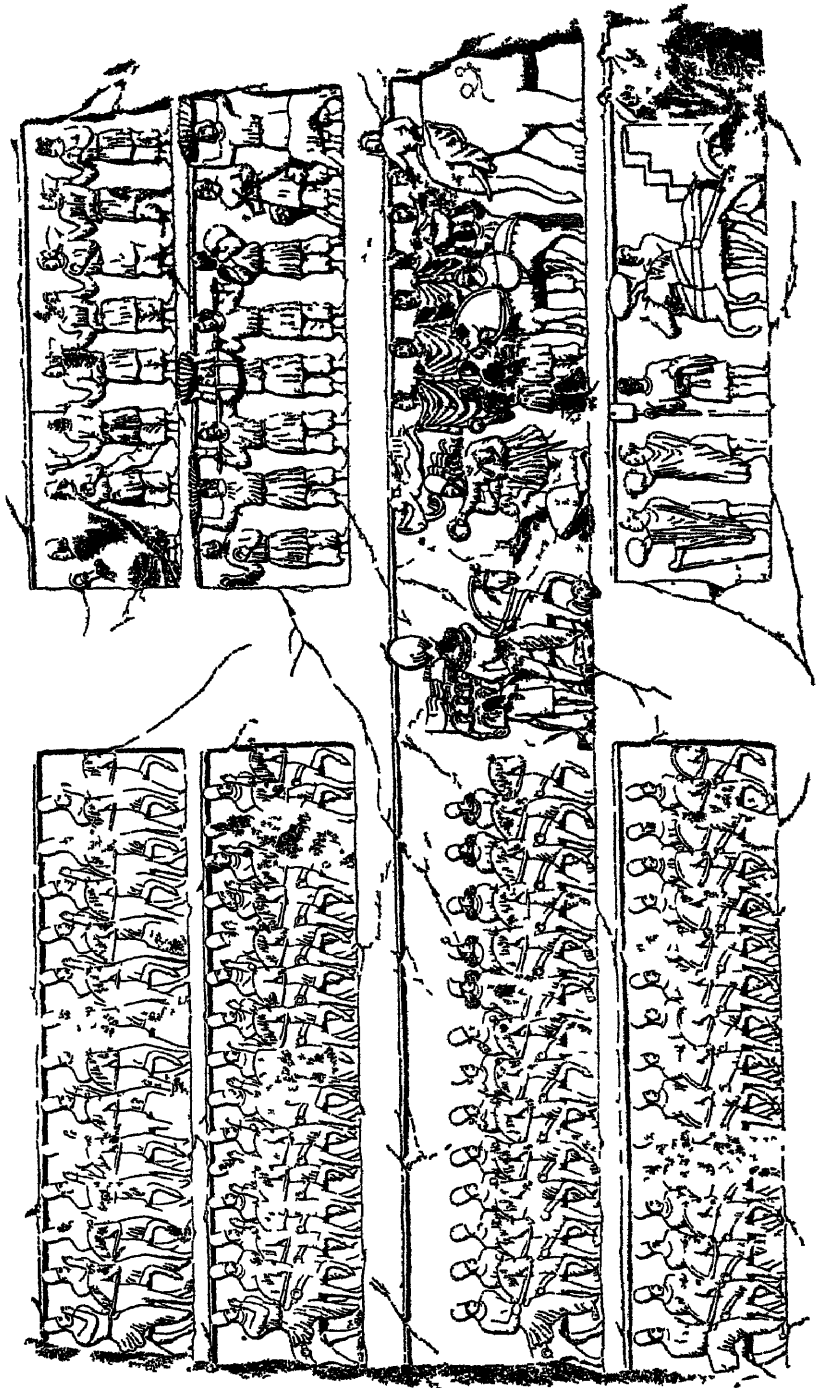
که نگر تا روز و شب از مردیک ستوران به بحیر و چوگان و فرهنگستان بروی » و پس از آنکه اردشیر گریخته بود « ستورپان آمد اردوان را گفت که اردشیر نادو نارهٔ شما به نچایست »

۳ - در کارنامهٔ « بشتیکان سالار » مانند یکی از وزیران بسیار مقرب شاه و در ردیف

موبدان موند، و ایران سیاهد، و دیوران مهشت، و هندزرد آسپوارکان نام برده شده است

۴ - بهر حال هتّهز رته‌ای س ممتاز بوده موزحین ارمی اتی گوس سردار اسکندر زرگ

را همپرز ه جواند





در رگان و نجما انتخاب میشدند (۱). هنگامی که شاه سوار میشد آیین بر آن بود که دسته پاسبانان خاصه در دو رج صف می‌نستند، هر يك از مردان جوش دور و مغر بر سر و شمشیر بر کمر و سپر بر يك دست و بیره بر دست دیگر داشتند، و هر يك در حیثی که شاه از برابرش میگذاشت سپر خویش را بر قریوس زمین مینهاد و سر را مجامی که شاه بود خم نموده پیشانی را بر سپر میگذاشت و بدین هیئت بر او نماز میداد. میتوان گفت که لااقل در اواخر عهد ساسانی آیین چنین بود. ارارمه بیشتر در نقوش سنگی که از اردشیر اول و شاپور اول و شاهان دیگر بجا مانده است چندین عایش اردسته پاسبانان خاصه داریم. چنین مینماید که در آن هنگام افراد پاسبانان ساده از بررگزادگان و نژادگان بوده اند عالمآ کروهی ار آمان را می‌بینیم که سرشان تراشیده است، و از حراح میدانیم که بحما و بررگزادگان لایق مقام خویش داشتن حلقه‌های حعد کیسورا میدانستند. در روی یکی از نقوش سنگی که ما در صفحه مقابل نقل می‌کنیم دیده میشود که، در طرف چپ صفحه، پشت سر شاه شاپور اول، چهار رج لشکریان سواره ایستاده اند، دو ردیف بالائی در حالت احترام (که دست راست را تا مقابل چهره آورده و ستانه را بطرف جلو دراز کرده اند) میباشند، بیشتر این پاسبانان اران انواع هستند که سر تراشیده دارند، تنها پنج سوار نخستین از صف سوّم، یعنی آنها که نشاء بر دیگرترند، کیسوان محمّد که بر شاه هاشان ریخته است دارند، احتمال میرود که ایماں صاحبان مناصب و از طبقه بحما بوده اند. در جانب راست صفحه اشخاصی دیده میشوند که هدایا و پیشکشهایی و یا حراح حسنی خویش را آورده اند: در بالا دو رج از اشخاصی که موی سرشان نیمه بلند است، قنایی در بر دارند که تارانشان میرسد و شلواری که تا مچ پا (= شتالنگ، تحول) می‌آید، آنچه در دست دارند کوره‌ها و قدحها و اران قنیل است، و دو پلمک بر حیر کرده بیر همراه دارند، من گمان می‌کنم

۱ - از طبری بر می‌آید که حتی افراد ساهیان دسته‌های پاسبانان سر برگراده بوده اند.

که اینان از مشرق ایران می‌رسند. در ردیف سوم کسانی هستند که هدایای ایشان از پوشیدنیها علاوه یک اسب و یک فیل است. اولین مرد ازین صف نژاد در آمده، و دست تضرع بچاه شاه دراز کرده است. آخرین ردیف عبارت از چند مرد در همه‌یاست که ظریف و عزیز آورده‌اند، و چند تن دیگر که یک ارابه جنگی یا گردونه پیروزی را میکشند. ورشته‌ای که نشان فرّه ایزدی است و پیش روی شاه در هوانال گسترده است، چنین مینماید که از جنه قبی و صنعتی راده بیکه باشد که در آثار اشکانی منقوش است (۱) نشان امتیاز گروههای مختلف پاسانان خاصه اریکدیگر گویا شکل کلاه بوده باشد. معقر بلند و گرد (۲) از همه بیشتر متداول است اما برخی از آنها هست که سر آن را بجلو چرخانده‌اند، و پاره‌ای که ارنال مرغان ساخته و یادمان ریخت داده شده است. نقش دیگری نمونه‌های اقسام مختلف کلاه را شامل است و ارنان حمله کلاهی کوتاه و پهن است. در یک نقش دیگر هم برخی صاحبان مناصب هستند با حامه دامی بلند یک شکل که در روی سینه بوسیله چند جهت زرفین آهی (۳) بسته شده است، ناشلواری که در پشت پای چین حورده و در کرد شتالنگ جمع و محکم گردیده، دست راست را خم کرده و بر سینه نهاده‌اند، و بدست چپ بر شمشیر که بپهلوی چپ آویخته شده تکیه

۱ - بجای اساک یعی اکللی ار گل و گاه که بیکه اشکانی سوی شاه دراز کرده اسحاقه حامه‌ای که در هوادر اهتر است نقش شده و این خواه با حلقه و حواء بدون آن یکی از شاههای شمشاهی است بگر ورشته در یک نقش دیگر هم یافت میشود مترجم گوید Nikê نام یک رة التوع یونانی است که ایرد پیروزی شمار میرود و بصورت ربی الدار محسم میشود که شاحه‌ای از بجل یا ار گیاه دیگری که شان پیروزی باشد در دست دارد و بر فرار سر شخص پیروزمند پرواز میکند.

۲ - در یک نقش دیگر یک چس حودی، منسی با دره‌نی (= شقه پارچه، بوار پهن) که بر پس سر بسته شده، بر سر شاه اردوان پنجم که بر سر ستم ستور اردشیر سدرده شده است، دیده میشود شخصی که باز در یک نقش دیگر با نادری از بر (؟) شاه را ناد میرد حودی بهین شکل که در وسط اندکی وسع شده است بر سردارد و شان  بر آست ارسه سردی که ارم در یک نقش سوم خودهای بلند سر را برید، اولیشان بر معر خویش شان  دارد.

۳ - مترجم گوید مراد حمت و سستی است از حلقه‌های آهی شده، « قرن قلبی » که امروز مگوئیم و آن را در قاموس‌های عربی ابروم گفته و کلمه را فارسی معرب دانسته‌اند.

زده‌اند، و چنین مینمایند که برینجهٔ پاها ایستاده‌اند در غیر این نقش وضع عادی سواران و پاسمانان پیاده اینست. دست چپ بر دستهٔ شمشیر و سبابهٔ دست راست به نحوی که شرح دادیم بطرف جلو کشیده (۱).

§ ۸ + ۲. از تمامی این محالسی که از زندگی درباری داریم استنتاج میشود که آداب و رسوم بسیار سخت و دقیقی در کاخ شاه ایران رعایت میشده است. علاوه در دربار کتابی حاوی مراتب درباری با تمام جزئیات نگاه میداشته‌اند که به گاهنامک موسوم بوده است مسعودی در کتاب تنسیه و اشراف این نامه را ذکر میکند و میگوید نسخ آن کمیاست بحدی که نسخهٔ کامل آن شاید حر برد موبدان و سران قوم یافت شود. ششصد درجه از مراتب مملکتی در آن ثبت شده بود (۲) اطلاعاتی که از تأسیسات و از مراسم معمول دربار (دَر، ۳) بما رسیده است کاملاً نااین گفته مطابق می‌آید حای صاحبان شعلهای بررگ مملکت و مشاوران

۱ - در نقشی که گفتیم نمونه‌های اقسام کلاه را شامل است يك صف از مردان بر هستند ناسر برهنه، که دو نارو را صلیب وار روی هم و بر سینه نهاده‌اند.

۲ - مسعودی برین مطلب می‌افزاید که این گاهنامک از حملهٔ آیین نامه است. همین مصنف در فقرهٔ دیگری از همین کتاب، چهار کتاب خودای نامک (مأحد اصلي وعمدهٔ فردوسی و طبری برای تاریخ باستان ایران) و آیین نامک و گاهنامک و کتاب بیکرهای شاهان ساسانی را مهمترین مآخذ برای آنها که میخواهد تاریخ ایران را شناسد نام میرد. ازین گذشته، آیین نامک اصطلاح بسیار وسیعی است (آیین تقریباً مطابق است با آنچه تاریخان آند می‌نامند)، و در زمان ساسانیان آیین نامکهای بسیار نوشته شده بود، از آن جمله کتابهایی محوی سحجان و پندهای شاهان کهن، یادستورهائی در آیین جنگ از قلعه کشائی و کمین گرفتن و گماشتن حاسوس و دیدبان و طلایه و غیره، یا در آیین ممارست و تمرین و درشهای شریف مانند تیراندازی و چوگان بازی، یا در چگونگی پیشگونی کردن و فال ردن از روی راندن مرغان و برش آنها، و ازین قبیل

۳ - دربار ساسانی چنین نامیده میشد، چنانکه دربار عثمانی در زمان ما نامیده میشود در اصطلاح مؤرخین ارمنی بر این کلمه آمده « هَرَرِیتُ دَرَنُ اَرِیائُسُ » یعنی وریر اعظم « دَر » ایران. در فارسی کلمات در گاه و درخانه بر معنی دربار مستعمل است، لفظ Durbar در انگلیسی که از هندی گرفته شده از « دربار » فارسی آمده

و مقربان شاه با کمال دقت از روی درجه و رتبه‌شان معین شده بود^(۱) در آغاز عهد ساسانی شاید جای طمقات در دربار بر حسب ترتیبی که از کتیبۀ حاجی آباد میشناسیم بوده باشد، یعنی: نخست شهرداران، دوم سپهران، سوم ورزگان، چهارم آرازان، اما مرور زمان تغییر و تبدیل گوناگون درین ترتیب راه یافت، و آخرهای عهد این سلسله که میرسیم، ترتیب نواب آنچه از مرواح الذهب مسعودی مستفاد میشود اربن قرار بوده^(۲) حاصکیان شاه بر سه طبقه بودند: اول اسواران^(۳) و زادگان شاهان که نشستگاه ایشان بر دست راست شاه و فاصله ده رش از تخت بود^(۴) و اینان مقربان و ندیمان و همصحبت‌های شاه از اشراف و دانایان بودند^(۵)؛ دوم مرربان و شاهان ولایتها که در پایتخت مقیم بودند^(۶)، و سیاهمدان که شاهی ولایات در آن وقت ندیشان و آگذاشته شده بود^(۷)، این طبقه نانداری ده رش از

۱ - امرای ارمنی بیز، مانند بررگان خود ایران، حاو مسند مشخص در «در ایران» داشتند شاپور دوم به ومان مامیکونی خواهر خویش هر مرد دخت را بری داد و «مسند و حامی که بیاکان ومان از آن برحوردار بودند سر ناو اعطا کرد.»

۲ - مسعودی بطل این ترتیب طمقات و درجات را ناردشیر اول بست میدهد.

۳ - § ۹۸ و ۹۹ ص ۶۵ دیده شود

۴ - صحیح تر است که «فاصله ده رش از برده‌ای که تحت را از ندیمان جدا میکرد» § ۲۰۹ آتی رجوع شود).

۵ - نکته صاحب هابۀ الإرب، که طبعاً چندان اعتماد تمام جریئات آن میتوان کرد، کسانی که برامون خسرو اول را میگردند نرزخهر وزیر بزرگ، و وه شاپور مودان موند، و پرد گرد رئیس دسران، و هفتاد تن دانایان دیگر بودند. اگر بقول مسعودی که در متن نقل کرده‌ایم، نتوان اطمینان نمود، معلوم میشود که در زمان خسروان معنی لفظ اسوار منحصر بطنقۀ سواران نژاده و شریف است، بلکه یک نوع رتبه و شأن امتیازی بود و سررکابی که مورد لطف و اطمینان خاص شاه بودند (یعنی بررگترین صاحبان اشغال دولت) و ندانایان (یعنی دیران نژاده و اهل دین) داده میشد. باید پنداشت که رؤسای شش دودمان بررگ بیز در رتبه اعصابی این طبقه شمار میرفتند

۶ - سایرین شهرداران بطنقۀ دوم فرود آمده بودند

۷ - اینکه سیاهمدان بصره‌ای پائین‌تر از رتبه سایر کرداران مملکت تملک کرده بودند، طبعاً سبب آن بود که خدمت تقسیم شده بود بجای یک ایران سیاهمدان که مأمور در ناری شمرده میشد، چهار سیاهمدان داشته‌اند که وابسته تأسیسات اداری ولایتها بودند. سیر تکاملی که اخیراً حاصل شد بایست نشان بدهد که خدمت سیاهمدی در عوض اینکه مقداری از عظمت رتبه طاهری را از دست داده بود، از حیث قدرت حقیقی بسیار بالاتر و مهم‌تر شده بود.

طبقه اول فاصله داشتند. طبقه سوم که فاصله ده‌رش از حد مرتبه طبقه دوم
 مینشستند یاران شادی و رامش و خوشی یعنی بدله‌گویان^(۱) و حنیاکران و رامشگران
 و خوانندگان بودند، ولیکن مردان فرومایه، و ناقص‌اندام، و بی‌اندازه‌درار یا
 کوتاه، و کوژپشت، و کسائی که به «خوی‌بد» متهم بودند، و آنان که پدراشان
 پیشه‌های پست داشتند چون ناعده و رگرن و غیره، اگرچه همه علوم را فرا گرفته
 و حتی بغیب نیز آگاه بودند، درین طبقه راه نداشتند^(۲).

§ ۲۰۹ مع‌هذا دوستی و نزدیکی واقعی حتی بندرت هم میان شاه و کسائی که
 برگرد او بودند نبود. مقتضای آداب و رسوم آن بود که شاه عموماً تنگ‌دار باشد و
 آشکار بگردد حتی بر حلقه محدود عالی‌ترین ارباب مراتب درباری میان شاه و ندیمان
 او بقول مسعودی پرده‌ای فاصله ده‌رش از تخت و ده‌رش از مقام نخستین طبقه
 آویخته بود و شاه را از نظر حاصران همان می‌داشت. موکل پرده‌مردی بود اربابان
 آسوران، و او را سام حرم‌باش^(۳) می‌خواندند. همینکه شاه ندیمان را نار میداد،
 حرم‌باش کسی را فرمان میداد که بر بلندترین جائی از کاح شاهی بالا رود و سائگی
 بلند چنانکه همه حاصران نشنوند بگوید «ای ربان، سرخویشش را بکهدارباش»
 که امروز یدش شاه می‌شدی». و هر بار که شاه نخوشی و رامش می‌نشست کار
 از همین قرار بود. آنگاه ندیمان در حسب رتبه خویش جای می‌گرفتند، بی آنکه
 کمتر آواری یا حمدشی از ایشان پدید آید. سپس، حرم‌باش به یکی میگفت فلان

۱ - ایان بیرار طبقه نجا بودند. تعالی حکایت میکند که لاش اریگوه، مُصَحَّکان یعنی دلکها
 خدمت خویش در آورد که او را بوسیله شوچه‌های خود درآیند کارها یاری دهد بایستور که
 حال او را خوش دارند و گفته‌های خنده‌آور او را شاد و تازه دل سازند، لکن ایشان را اذن
 نمیداد که در سه موقع باو نزدیک شوند: هنگام پرستش در آتشکده، هنگام بارعام در ایوان،
 هنگام حکم در میدان.

۲ - عجیب است که مسعودی ذکر می‌کند که در حاکم چپ شاه می‌نشستند نمکند.
 ۳ - یعنی شاد و مسرور باش. [مسعودی علاوه می‌گوید «هر گاه این مرد میرد یکی
 دیگر از انبای اساوره را ندین کار می‌گماشتند و ندین نام موسوم می‌کردند، این اسم بر هر که
 ندین منصب میرسید اطلاق میشد»].

سرود برکو یا فلان ترانه برخوان، و بدیگری میگفت فلان، آهنگ سار یا فلان راه
نزن (یعنی از راههای موسیقی)

§ ۲۱۰. یکی از کارهای حرّم ناش بی شک این بوده است که نام و کار کسانی را
که نار میخواستند اعلام دارد. در چنین مواقع پرده را بر میداشت، و بر حسب سنت
حاری و قدیم عارت آنوشگک بپند (۱) (یعنی جاودان باشید)، و سپس نام و
حاجت آن شخص را میگفت. همینکه شاه نار میداد، مرد از آستین خویش
دستارچه‌ای سفید و پاکیزه برآورده پیش دهان خویش می‌لست. این پندام است،
که می‌بندد تا هس آدمی چیزهای مقدّس و عاصر و ازان قبیل را، و درین مورد
قرّه کیانی را، آلوده نسارد. پس از آنکه این احتیاط کرده شد شخص داخل میشد،
و به دیدار شاه بر حاک می افتاد و نماز میکرد، و همچنان میماند تا شاه او را فرمان
دهد که از حاک برخیزد، آنگاه او بر حاسته تعظیم میکرد و سلام بجا می‌آورد (۲)

§ ۲۱۱. در پاره‌ای موارد استثنائی شاه بر مردم آشکار میشد، ازان جمله
بی شک چشمهای بررگ و نور و مهرگان بوده است. مصمّمین از می حکایت میکنند
که علاوه برین در هنگامی که شاهان کارهای بسیار بررگ مملکت را نار میرسیدند،
یارمابی که یکی از بررگ کرداران و امیران ایرانی یا از می را داوری میکردند، کار
در پیش شاه و با حضور معان (یعنی موبدان) و امیران و بررکان و دسته‌های
لشکران و انسته به «دَر» بر ملا میگذاشت، و مردم بیرون حصار کالج گرد می‌آمدند

۱ - مترجم گوید «بند» ملخص تُویند است، مهر د آن تُوین (تُوینه) میشود، فردوسی
مکرّر در خطاب کسان با شاه «آبوشه ندی» یعنی بی مرگ نادی (ناشی) استعمال میکند
۲ - شاید موضعی که از روی نقوش سنگی استنطاق و وصف کردیم: نا پیش بردن ستاره
دست راست آدابی که در متن شرح دادیم در تاریخ طبری بیان شده است برای موقع مخصوصی،
یعنی هنگامی که آسپاد گسّپ در ستاده شیرویه پیش خسرو دؤم که از شاهای حلع شده است
میرود تا پیامی را که شاه به داده است برساند چون خسرو در بند است، گلبیوس که سرکردگی
یابصد تی از حاسپاران پاسبانی او گذاشته شده کار پرده داری را بعهده میگیرد، اما پنداست
که کلیّه آداب و رسوم بایسته و شایسته مقام شاهای در مورد خسرو دؤم رعایت میشده چنانکه
گوئی همور هم بر تحت شاهای شسته است.

محتاج بدگر نیست که کار عامه در این موارد منحصر ناین بود که جاه و جلال بی حساب را ننگرید و تحسین و اعجاب کنند و برای آنکه معلوم شود آراء و اقوال مشاورین شاه از مردان ممتاز و اشخاصی که استحقاق اطهار نظر داشتند، در نزدشاهی صاحب اراده محکم و عزم متین، چه اندازه ارزش و اعتبار داشته کافیهست حکایتی را بخوانیم که طری، در گزارش مساحت جدید تمامی مملکت بفرمان خسرو اول و وضع خراج بر حسب آن، آورده است خسرو نارعام میدهد، و دبیر خراج را میبرماید قانون خراج یعنی فهرست و صیغه های تازه بر انواع غلات و نخل و زیتون و مردم را به آوار بلند بخواند، آنگاه میبرد: «در باره خراجی که بر هر جریب مرز و گریبی که بر سرهای مردم میخوانیم بهمیم شما چه می بینید؟» هیچ کس دم نمیرد. بار دوم سؤال میکنند، بار همه خاموش میماند چون شاه بار سوم پرسش خویش را تکرار می کند، مردی اران میان برحاسته با احترام میگوید اوشه نوبی، شهنشاه، آیا اندیشه آن داری که خراجی جاودانی بر چیرهای تمام شدنی نهی، چنانکه با گذشتن زمان کار خراج به بیدادی کشد؟ «اما شاه بانگ بر میزند که ای مرد شوم کران جان، تو از کدامین طبقه مردمانی؟» و چون او جواب میدهد که از شمار دیران است، شاه میبرماید او را چندان به دویت (۱) برسد تا میرد، و مردم، بویژه دیران برای آنکه بیراری خویش را از رای او مدلل دارند، او را برحم دویت برحای بکشند سپس حملگی گمتند «شهنشاه، هر خراجی که بر ما می بھی حر راست و داد بخواهد بود، و ما بدان خشمودیم.»

§ ۲۱۲ برای بیکانگان راه یافتن بدر بار شاه آراد و آسان بود. حارجیانی که از مملکت خویش بخدمت شاه می آمدند حتی نمیتوانستند مستقیماً بیایند تحت

۱ - مترجم گوید دویت یعنی دوات علاوه بر مرگ دان، بر آنچه ما امروزه قلمدان میگوئیم اطلاق میشده و اینجا همین معنی مراد است و البته قلمدانها فلزی بوده که بدان ممکن بود کسی را بحد مرگ رد، چنانکه نمونه های این نوع قلمدان تا این اواخر سر دنده میشود. حواشی بورور نامه خیم ص ۴ - ۱۰۳ بر دیده شود.

بروند، بلکه بایستی نخست بهریک ارپنج شهر آتی که میرسیدند آنجا مقام گیرید؛ آنها که از شام می آمدند در هیت، آنها که از حجار سفر میکردند در عَدَّیب، آنها که از پارس میرسیدند در صَرَبین، آنها که از سرزمین ترکان راه می پیمودند در حَلْوَان، آنها که از بوم حرر و آلانان وارد میشدند در در بند (الباب والأبواب). از هر یک از این شهرها رسیدن فرستادگان و کار ایشان نشاء نوشته میشد، و تاشاه رای حویش را دربارهٔ ایشان می گفت و فرمان او بآن شهر میرسید، آنان نمیتوانستند بسفر حویش مداومت دهند.

§ ۲۱۳. فصلی از کتاب سیر شهدای مسیحیت ما را مستحصر میسازد که، یکی از فرربدان اشراف چکوبه بخدمت دربار داخل میشد. مهران گشنسپ که جوانی است از نژادگان، سبب وقوفی که نابواع فرهنگ و دانش دین به و آداب عملی آن دارد منظور بطرشاه هر مرد چهارم میشود. همینکه شاه می بیند وی ناچه هری آیات اوستا و رند را از بر میخواند، ناو مملعی پول عطا می کند، و میگوید که او روزی مال بسیار حاصل خواهد کرد. چون کسان او را بحسای عالیه بودند (۱)، و خود او هم پیکری ربما و اندامی متناسب و هوشی تند و تیر داشت، او را در دربار رتبهٔ ریدکان دادند و در سر سفرهٔ شاه بخدمت گماشتند و بمنصب فرحشاد (شاید پَدَشَخَوَرُ یعنی «پیش حور - چشنده») مفتخر ساختند. علاوه بر این، قسمتی از تربیت و تعلیم پسران اعیان و اشراف، همان طور که در رمان هجامنشیان بمرسوم بود، در دربار باشاهزادگان جوان و در زیر دست هَندَزَزَبَدِ اَسپوارگان تکمیل میشد.

§ ۲۱۴. اینکه مسئلهٔ رتبه و لقب چه مقام مهمتی را در رندگی ایرانیان در رمان ساسانیان داشته است، تا کمون داشته ایم. القاب و عطایائی که نشان افتحار و امتیاز داده میشد، و همچنین مشاعل درباری و دولتی، معمولترین وسیله

مرای پاداش دادن بلیاقت و هنر بود، و گاهی بمنزلهٔ طعمه‌ای نیز برای نارگردانیدن کسانی مثلاً که بدین مسیح گرویده بودند بدین رزدشتی بکار میرفت. و قتیکه شاه تاجی نکسی میداد، این کس حق آن می یافت که بر حوان شاهی جای گیرد و در شوری و محالس شاه حاضر شود و رای خویش را بگوید^(۱). القاب آتی طاهراً از جملهٔ عالیترین لقبهای شرف بود: مهشمت (یعنی «بزرگترین»، و مراد در میان پرستندگان درگاه و خدمتگزاران شاه^(۲) است) و هریز^(۳)، هراروت^(۴). سرهنگان سپاه گاهی ب لقب هزار مرد^(۵) مفتخر میشدند. يك نوع مخصوصی از القاب افتخار، آهائی بود که نام خود شاهی که آن را بخدمتگزار خویش عطا می کرد، ترکیب میشد. ترکیب ناکلمهٔ تهم (یعنی درشت و قوی) بسیار متداول بوده تهم برد کرد، تهم شاپور، تهم خسرو، تهم هر مزد^(۶). برخی القاب ترکیبی دیگر اینهاست. خسرو شنوم (یعنی خسرو^(۷))، جاویدان

- ۱ - حکایتی از آتانیوس قر کلبیوس که این مطلب از آن استناط میشود راجع است بیک بیگانه، یکی از رعایای روم، که تاج را پاداش خدمتی که نابران از راه حیات برومیان کرده است دریافت میدارد. ما برین معلوم میشود که حتی در زمان شاپور دوم برای خارجیان امکان آن بود که در طبقهٔ اعیان درجهٔ اول ایران راه بیابند.
- ۲ - لقبی است که بموجب طبری، یرد گرد اول به مندرس ماه السماه شاه تازیان داد در بهایة الإرب بجای این لقب مستتر مستران (یعنی مهتر مهتران، بزرگتر بزرگتران) را آورده
- ۳ - مثلاً لقب سرداری که پس را برمان خسرو اول گشود چنین بود.
- ۴ - یونانیان «هرزفیدس» و ارمنیان «هرزوخت» صط کرده اند؛ از جمله کسانی که این لقب را داشتند رزمهر و سیاهد ستام بودند
- ۵ - یعنی مردی یا پهلوانی که «روراو برابر رور هراز مرد است»، و تهریر گشایدهٔ پس بدین نام مشهور بود، همین لقب را خسرو دوم بیک سرهنگ یونانی که موریکبوس امپراطور سدد او فرستاده بود بر داد.
- ۶ - این آخری لقب يك مرمران گنحك در آذربایجان بود.
- ۷ - لقبی که به سمات بگرتوی ارمی که از ۵۹۳ تا ۶۰۱ مرمان بود داده شده بود. نام یکی از سرهنگان سپاه ایران در جنگ قادسیه بر در تاریخ طبری خسرو شنوم صط شده.

خسرو (۱)، گم‌شد شاپور (۲)، تن شاپور (۳)، رام آ پزود بر دگر د (یعنی «افزونی
 رامش یزد کرد» (۴)). یکی از القای که بدان مخصوصاً روحانیین را مقتخر
 میساختند همگدین بود، یعنی «دانای همگی دین» (۵).

§ ۲۱۵. عادت بر اینکه شاه برای بواحتن و مقتخر ساختن کسی باو از جامه‌های
 حویث خلعت و تشریف دهد، بسیار قدیم بود، بعدها حلفا بیر این عادت را
 اقتباس کردند و از آنجا در رندگانی درباری تمامی ممالک اسلامی مشرق داخل شد.
 ارفضلی که سابقاً از مقدمه این حلدون نقل کردیم (۶) معلوم داشتیم که در جامه
 تشریف عموماً نام یا تمثال شاهان و یا نقوشی از اعلاماتی که رمز و نمایند؛ مقام شاهی
 بود یافته میشد. شاپور دوم به امانوئیل ارمنی امتیاز خاصی داده، يك جامه
 شاهی، يك پوست قاقم، يك قسم رینت آویختی برای سر که ارسیم و رر ساخته
 شده و مخصوص ستن معقاب معمر بود، يك سر بند برای ستن گردیدشانی، پیرایه‌های
 سینه و در اراں کوبه که شاهان خود را بدان می‌آرایند، پرده سرانی شاهانه از
 سیخ و رویری (ارعوانی) نایک درفش، فرشهای بررگ آسمان کون برای گستردن
 در دهلیز پرده‌سرای، و ظروف زرین برای حوان، این همه را انعام کرد. يك

۱ - لقی است که «وَرَرْتُرُش» ارمنی داده شده بود

۲ - معنای کلمه معلوم نیست

۳ - لقی است که مکرر در تاریخ البشاؤس (بعیثه) ارمنی ذکر شده. لاراژ فارثری
 همین لقب را بلطی دراز تر و به تن شاپور، یعنی بن خوب شاپور، می‌آورد. از طرف دیگر
 شاپور و رار را شاید بهتر آن باشد که يك اسم علم ندانیم. يك مرمران آذربایجان در عهد شاه
 رسی چنین نامیده میشد. معهدا غیر ممکن نیست که این مرمران در اوان حوانی این نام را از
 شاپور اول لقب گرفته باشد.

۴ - لقی که سُدر بن ماء السماء داده شده بود. نکته طبری، اما صاحب نهاية الإرب بحای
 آن افزود خرّهی آورده و «ارداد کرامت» ترجمه کرده، ولی بی شك تعریف آورد خرّمی
 [برد کرد]، و مرادف نام او بود برد کرد است.

۵ - § ۷۲ ص ۵۱ رجوع شود

۶ - حاشیه بر § ۲۰۳ ص ۱۴ دیده شود

سرنند (این چهاراد دهم است) ارزش یافته و مروارید آراسته بقول پروکوپئوس
 بزرگترین نشانه افتخار بود ، البته بعد از مقام شاهی . این مصفف علاوه میکند
 که هیچکس پروانه آن ندارد که انگشتری زرین یا کمرشمشیر یا گوشوار و امثال
 آنها بپوشد ، جز آنانکه شاه ایشان را بدامها معتخر ساخته باشد . موبدان هونذی
 به اردشیر پایکان خیری بیگو را مژده داد ، شاه بیاداش آن « فرمود که دهان
 مگویندان مگویند پر ار یا کند (یا قوت) سرخ و مروارید شاهوار و گوهر کردن ،
 آخر الامر ، اگر مردی بدولت یا شاه خدمتی کرده بود که سراوار جاودایی شدن
 بود ، بطوری که پروکوپئوس میگوید ، نام او در کتیبه های اسیه و آثار شاهی
 ذکر میشد (۱)

§ ۲۱۶ نظام الملك در سیاستنامه حکایت میکند که « رسم تحمه ساسانیان
 چنان بوده است که ، هر که پیش ایشان سخنی گفتی یا هنری نمودی که ایشان را
 خوش آمدی ، و بر زبان ایشان رفتی که « ره ۱ » ، هزینه دار هر ار درم بدان کس
 دادی (۲) »

§ ۲۱۷ حتی در موقع گوشمالی و سیاست رعایت درجه و رتبه اشراف و بجزارا
 می نمودند آرشاك (آشك) شاه ارمنی که شاپور دوم بدربار خویش خواند و
 آنجا فرمود او را میل کشیدند و سپس کشتند ، در آن چند روزی پیش از مردن که
 در زندان بود بار بحرهای نقره بسته شده بود ، و این ، آ میانوس میگوید ، « در نظر
 ایرانیان برای زندانیان عالیمقام ، در میان ریج و عذاب ، يك قسم تسلیت خاطرری
 بود . » مع هذا يك رتبه بلند حتماً مستلزم معاف شدن صاحب آن که مورد حشم

۱ - اینجا میتوان یاد آوری کرد که معرفت ما بکتیبه های ساسانی که هنوز ناقصت بسیار
 اندکست ، بر بار از تمامی آنها انتشاراتی که منی برعکس یا نقل دقیق و قطعی باشد در دست نداریم
 ۲ - در همین فصل سیاستنامه (ص ۹۳ چاپ طهران) دو حکایت از استعمال « ره »
 برای تحسین آورده . یعقوبی بیر در تاریخ خویش روایت میکند که در حنگ بهرام چوبینه و
 خسرو پرویز یکی از سرهنگان رومی که به مدد خسرو آمده بودند چوبینه را به سارت طلید ،
 چوبینه در اندک زمانی با بهایت مهارت آن رومی را يك رخشمشیر بدو بیه کرد ، پرویز حندید
 و گفت « ره » .

شاه شده بود، از شکنجه و آزارهای بدنی، در صورتیکه رای شاه بران قرار میگرفت، سود. چنانکه شاپور و راز مرربان آذربایجان را، پس از آنکه خلعتها و جامه های شاهانه ارو خلع شد، بچوب و فلک بستند. از جانب دیگر برای گوشمال دادن پیرومهران، که از بلیساریوس شکست خورده بود، همین قدر اکتفا کردند که دیهیم شرف او را که از شاه یافته بود، ارو ناریس گرفتند. هر مرد چهارم سرای سردار حویش بهرام چوبینه را که نافرمانی کرده بود، باین نحو داد که برای او خلعتی از جامه های زبانه و دوکدان پنبه ریسی فرستاد^(۱).

§ ۲۱۸. در میان سرگرمیها و تفریح و تفرجهای دربار، از همه شاهانه تر شکار بود، که وررش فی الحقیقه ملی ایران است. کاملاً برسم عهد هخامنشی، شاه «فردوسها» (شکارگاهها) داشت یعنی باغ و راعهای بسیارزرگی که گزدا کرد آنها پرچین کشیده بودند و در آنها برای شکار شاهنشاه شیر و خرس و خوک رنده بسیاری نگاه میداشتند. لشکر هرا کلیوس امپراطور وقتی ساعهای قصور شاهی که حسرو دوم رها کرده و گریخته بود، رسیدند آبجا شتر مرغ و آهو و گور خرو طاووس و درآح فراوان، ویر چندین شیرو بر بی اندازه بررک یافتند. برای گرفتن و جمع آوردن جاوران دام میکستردند و تله میگذاشتند. بر دو نقش سنگی از نقوش نارمانده دوره ساسانی صورت میدان شکار کمده شده است. یکی از آنها، شکار خوک را نشان میدهد. کرد شکارگاه سراسر رس و ریسمان کشیده اند. شاه و باران شکار او، با جامه های آراسته بر وارید یا نقش و نگار مرغان و گل و بوته و غیره، در کشتیهای کوچک نشسته بر روی رودها یا مردانه های «فردوس» میرانند، و حوکان را تیر و گمان می افکندند. قایق های دیگری هم دیده میشود که در ان ریان نشسته اند و شکاربان را سانگ چنگ شاد و حوش میسارند. لاشه حوکان کشته را بر پشت پیل میبرند. نقش سنگی دیگر شکار گوربان را، آن بر در میدانی که

۱ - این سلك تسمه و خوار کردن در میان رومان نیز مجهول بود.

گرداگرد آن طناب کشیده شده، نشان میدهد. شاه بر اسب نشسته و چتری که
 علامی بدست دارد بر او سایه افکنده، رنان چنگ زن بر روی دگه و مصطبه مانندی
 جای گرفته‌اند. شکارها را فیلان و شتران می‌برد.

§ ۲۱۹. در اواخر ازمنه شهمشاهی ساسانی، مرکز کلیهٔ قزو و شکوه داستانی
 دربار خسروان مخصوصاً کاخ تیسپون (طیسئون، مدائن) که امروزه طاق کسری
 نامیده میشود، شده بود. ارین قصر فقط آیدانه یعنی طالار نارآن، با وجود اصرار
 خلفای عثمانی در تها کردن کلیه آثار طریف و صنعتی ایران، هنوز بادبوارهای
 سترگ خویش در میان بیابان بریاست دیوارهای جلو آن هیچ در و پنجره نداشته،
 ولی بطاقچه‌های بسیار آراسته بوده، اسرطاقنماهای مسلسل و ستونهای جسیم
 آن باید، بر حسب سنت جاری عمومی، ارففحه‌های مسین مزین، بظلا و نقره پوشیده
 بوده باشد. در وسط طول این دیوار، ارفسمت جلو کاخ، طاق الممد و عظیم اهلبلحی شکلی
 که طالار نار را میپوشاید نار میشود و تا انتهای عرض بنا تو میرفت سطح آخر
 فرش طالار ارفقالی برم پوشیده شده بود، بر دیوارها بر حای بچای قابلیها و فرشهای
 ارفشمی گرامها آویخته بودند و آنجاها که پوشیده نبود از انواع زینتهای رنگار
 و سیم نگار میدرخشید، و یا دیده را ارفحوبی و ربائی نقوش ریزه کاری که از
 حرده‌های رنگارنگ کاشی و سنگ بر آنها شده بود میخواست. تخت در انتهای
 طالار نهاده شده بود، پردهٔ مقرر اندکی حلو آن آویخته شده بود، بررگان ارباب
 مناصب و سایر و حوه و اعیان کرد پرده را، بمقتضای آداب ارفکی فاصله، فرو
 گرفته بودند. دارا ارفبی (طاری، محجر، برده) ناچار در ناربان و اطرافیان
 شاه را ارعامهٔ مردم که دررور نارعام در ایوان ارفحام میمودند، جدا میگردم است.
 ناگهان پرده برداشته میشد، شاه شاهان که برربر تخت خویش، بر مسندی ررفعت و
 ررفکار، نشسته بود پدیدار میگردید، جامه و شلواری ارفسیج فاحر ررفعت و
 زردوخت بر تن داشت، تاح بررگاو، که ارفر ناب بی عش و بی کصدانه مروارید
 بدرشتی بیصه گمحنک و بیاقوتهای سرح درخشان و رمردهای درشت حوش آب و

رنگ مرصع بود، ز بجزیری زرین بدراری هفتاد ارش که از طاق ایوان آویخته بود (۱) بسته شده بود، و شاه چنان می نشست که تاج درست بالای سر او قرار گیرد. بر تاج بسیار سنگین بود و سر و گردن هیچ آدمی تاب سنگینی آنرا نداشت (۲). دیدار این همه جاه و جلال و تجمل، در روشنائی اندکی که از یکصد و پنجاه روبره سقف (۳) درون میتانید، در شخصی که اولین بار است شاهد این منظره میشود، چنان بود و تأثیری میکرد که بی اراده بر او می افتاد.

§ ۲۲۰ در کاخهای شاهی ساسانیان تجملی در بهایت طراوت در همه حوائج زندگی آشکار بود. سلیقه و ذوق خوراکیهای لذیذ را داشتند. در میان خوراکیهای گوناگونی که برای شاه تلاش تهیه میکردند یکی «خورش شاهی» بود، و آن گوشت کباب کرده گرم و سرد، و هلیم، و سرکه نا، و ماهی نمکسود افسرده، و حوداب (۴) و آکمنده (۵)، و حوچه نمکسود افسرده، و برمه خرما که ناشکر تبرد پخته باشند، دیگر «خورش خراسانی» بود، و آن کباب سیحی، و گوشتی که در روغن برشته شده و با حامیر (۶) جوشیده باشد، دیگر «خورش رومی» (یونانی) بود، و آن خورده بیضیست که از شیر و شکر با ارخابه مرع و انگبین (حاکینه)، یا از برنج و شیر و شکر (شیر برنج و فریبی) ساخته شده باشد، دیگر «خورش دهقانی» بود.

۱ - حلقه‌ای که این رحیر بدان وصل بوده تا سال ۱۸۱۲ میلادی از سقف کمنده شده بود.

۲ - وزن تاج حسابی که شده است بود و یک کیلو و نیم (متجاوز از سی من تریور) بوده.

۳ - هر روبری، قطر ۱۲ تا ۱۵ سانتیمتر.

۴ - برنج یا حردّه نای یا خشخاش یا بطایر آنها را، با سربها یا اشاه آن، و ناشکر یا امثال آن، در هم آمیخته در توری میسپارند، و حیوانی از قنبل مرغابی یا مرغاله یا حوچه بر راز آن بالای آتش می آویزند که کباب شده روغن آن بر مخلوط بچکد تا پخته شود، و این را حوداب میگویند (م).

۵ - برگها و رستههای دیگر که درون آنرا از گوشت و برنج و ارار و ادویه پر کرده و پخته اند، آنچه ما امروز دله میگوئیم (م).

۶ - حامیر لغت یارسی است و معنی چاشنی است که از شیره میوه ها گیرند (آنچه امروزه رُت میگوئیم)، و خورشهای حامری خوراکیهای چاشنی دار است. به علاوه آنی که در خورش مماند (مرا سوی Sauce) نیز حامیر ناهیده مشد (مترجم).

و آن مکسود کوسمند (قدید)، و نارسود (۱)، و تخم مرغ پخته است، و ریدک خوش آرزو، که علامی اروسپوهران یعنی ازرادگان رؤسای دهقانان، و اراهل شهر ایران و یسردگواذ و مختص "مخدمت حسرو پروبر بود، و راه آماده کردن طعامهای نامره و خوشگوار، و طریقهٔ پرورش بدن را، بهتر از همهٔ مردم میشناخت، و بهتر از همه کس میتواست خوشبهای ریدکی را وصف کند، روری در پیش حسرو دوم نیکوترین اطعمه‌ای را که ارگوشت چرندگان میتوان ساحت چنین بر شمرد (۲). و هیک (۳) دو ماهه که شیر مادر و هم آن کا و پرورده است رودن (۴) نا نا آنکامه (۵) اندوده حورید، [هم برآه که ار دو میش شیر مکیده و دو ماه چریده، پس در آب گرم موی تن او برداشته و در تنور کساک کرده اند،] یا سیمهٔ گا و فریه به سپید نا خوب پختن و به شکر تررد حورید [اما معراستخوان و رردهٔ حایه نا مزه ترین حوریدیهای خو بست] در میان مرغان ار همه حوشتر و با مزه تر فرش مرغ پر (۶) و کیک [رمستانی]، و تدر و، و تپهوی، و سپید دمه، و کموتر بچهٔ روعن پرورده، و کلنگ گشن، (۷) و چرر (۸) تیر ماهی، و کونک انجیر، و حشین سار،

- ۱ - گوشتی که ماب انار آمیخته و در آفتاب یا بر آتش خشک کرده باشد (م)
- ۲ - مترجم گوید متن پهلوی رسالهٔ گفتگوی میان ریدک خوش آرزو و حسرو دژم موحد است ولی سجهای که اراان چاپ شده بر ارااعلاط املائی و افتادگی و ریادتی است و بساری ارا کلمات آن مبهم است، و من نقل و ترجمهٔ بشر شده‌ای اراان سراع ندارم ایجاب در ترجمهٔ این فصل روایات ثعالی را که مأخذ استاد گویستیسون است نا متن پهلوی مقایسه و بعضی کلمات را تعلق کرده، اینجا ارا اصل پهلوی نقل مکتم و اصافات را ارا ثعالی در میان دو قلاب میآورم، برخی توصیحات و اشاره بعضی اختلافات لارم شمرده شد ۳ - یعنی برعاله
- ۴ - روده . مرغی یا بره‌ای را بیر گویند که پر و موی او را یاک کرده روعن بریان کرده باشد (ب-ق)
- ۵ - آنکامه بر ورن کارنامه نان خورشی است معروف که در صباهاان ارااست و شیر و تخم سپید و خمیر خشک شده و سرکه سارند و آراا برعی مزی خوانند (ب-ق)
- ۶ - پر بمعنی چاق، و فرش مرغ طاهرآ قرقاول باشد
- ۷ - گشن بمعنی بر است، اما در متن پهلوی اینجا حواان بر میتوان خواند
- ۸ - چرر برنده‌ایست که او را بجرع و نار و امثال آن شکار کنند، و چون چرخ یا نار خواهدد که او را بگیرند پیحالی برسر و روی آنها اندارد و خودرا حلاص کنند، و برعی حناری گویندش (ب-ق)، برای احتمالات دیگر ماب رجوع شود.

و مرع آبی، و ماده کدگی (۱) جوان که شاهدهانه و کامه (۲) جوین و روغن ربتون پرورده است بروری پیش کشتن و روغن و به پی آمیختن و روز دیگر به گردناک (۳) و شورانه برشتن، اراں مرغ آن خوشتر که ار پشت، و ار پشت آن خوشتر که به دُمت نزدیکتر. اراں گوشتها که به افسرد بھند (۴) گاو و کور و کورن و کرار (کوسفند بر) و خر کودک (۵)، و یک ساله، و گاو میش و کور کدگی (حانگی، اهلی)، و حوک کدگی، و کور گشن که به سپوس جو پرورده است و بیه دارد، آن را نشیر ترش روند (۶) و چاشنی کونا کون دهند. ار خوردیهای (۷) خامیزی خر گوش ترش، و اسپ رود (۸) همودتر (۹)، و سمور (۹) ما مره تر، و دل تر (۹) خوشکوارتر (۱۰)، اما با آهوی ماده سترون که افسرده است و بیه دارد هیچ خامیزی را بیکار نیست. ار رو حوردی (۱۱) به هامین (تاستان) لوزینه [به تیزد و گلاب]، و جورینه [بروعن نادام و گلاب]، و جور آفروشه (۱۲) و چرب آفروشه، و چرب انکشت که ار چرب با اراں آهو کنند

۱ - ماکیان، مرع خانگی

۲ - کامه - شرودوع درم حوشابیده را سر گویند، و با حورشی است مشهور که بیشتر مردم صاهان سارند و خوردند، و ریچال را بیر گویند که مرثای دوشابی باشد، و بعضی گویند طعامی است که بران عربی کامج میگویند و بعضی گویند کامج معرب کامه است (ب-ق-س)
 ۳ - گردناک معج یا کسر اول مطلق سح را گویند، اعم از سیح چوبی و آهنی که بدان کتاب کسند یا نان از تنور آرند، و کبابی را بیر گویند که اول گوشت آن را در آب حوشابیده بعد اراں ادویه حازه بر آن باشند و بر سیح کشیده کتاب کسند، و معرب آن گردناج است. .
و بهترین آن مرع جوان فربه باشد (ب-ق-س).

۴ - خوراکیهای گوشت که سرد شده آن را برخوان بھند ۵ = کره خر.

۶ - فعل مضارع از مصدر روغن ۷ - خوردی، در پهلوی خوردیک، و او معدوله برورن مردی، ما کولات و اطعمه را گویند (ب-ق-س) ۸ - رود. فرزند را گویند (ب-ق-س)

۹ = موافق تر ۱۰۰ = کدریده تر ورود هضم تر. ۱۱ = خوردیهای روعمی، شربتیها. ۱۲ - آفروشه، ناوا و محلول، نام حلوائی است، و آن چنان باشد که آرد و روغن را با هم بیا سزند و بدست نمائند تا دانه شود آنگاه در یاتیلی کسند و غسل در آن بپزند و بر سر آتش بپزند تا بیک سرد و سحت شود (ب-ق-س)، برای احتمالات دیگر رجوع بدان شود.

هر عن جوز وریژند (۱) ، نه رهمستان لوزیمه و شفتینه و بر فینه و تبرزد و کشنیز برتر ، آما نا پالوده (۲) که از آب و معر گندم و شکر یا انگین کرده ناشند هیچ برون خوردی رایپکار بیست از ناده ها نیکو و خوش [باده انگوری است که رنگ خوش و پاک و روایی و خوشمویی و خوشکوار و رودگیری فراهم دارد] ، و ناده هریوه و ناده مرو رودی و ناده سستی و ناده آرائی (۳) [و بلخی و پوشنجی و کوری و قناری و درعمی بهزاست] ، آما نا ناده آسوری و ناده واژرودی (۴) هیچ ناده رایپکار بیست . ارداینک (۴) انارکیل که ناشکر خورد ، بهندی انارکیل خوانند و پیاری جور همدی خوانند ، پسته کرکابی که نا شورانه و ریژند ، نخود ترون (۵) از آنکامه خورد ، حرمای هرانی (۶) (۷) که نا جور آگنده است ، پسته ترون و [دانه] شفتالوی ارمنی [پوست کنده] ، و بلوت و شاه بلوت ، و شکر ، و تبردک ، [و دانه انار شیرین و انار ترش و کلاب] ، حلال (۷) خشک ، سبب شامی یا کومشی ، و مغر تریح طری [آما ناشاهدانه شهر رودی که نا پیه پاچان (۸) برشته است هیچ داینک رایپکار بیست هر چه بخوردن ندهاں خوش بود به اشکمه خوشگوار تر و هم بدان کار و ارتر .

§ ۲۲۱ . از بسا مطالسی که تا کنون گفته ایم معلوم شده است که با و موسیقی ناچه انداره در دربار ساسانی مطلوب و محبوب بود (۹) این چیزیست که از روایات

-
- ۱ - فعل مضارع از برشتن ، امروز میگوئیم بریان کسد ، سرخ کسد ، بو دهد ، بربرد کلمه « بخود بر » طاهر آ از همین ماده است
 - ۲ - این عبر از آن چیزی است که امروز پالوده میگوئیم .
 - ۳ - در تعالی « فطر علی » دارد ، واح رود در معجم اللدان نام محلی میان همدان و قزوین شمرده شده است
 - ۴ - یعنی حیوانات ، و مراد اینجا آنهاست که نقل کسد ، یعنی تغلات که بعد از غذا و شراب خورد ، باور نامه ص ۱۰۶ دیده شود ۵ - تاره
 - ۶ - کلمه طاهر آ مابعد اسلامی است و با مؤلفات قبل از اسلام نمی سارد ، اما شاید چیز دیگری باید خوانده شود ، تعالی « حرمای آراد نا ادام » نوشته است .
 - ۷ - شرتی که از گلاب می ساخته اند ، اما خشک آن سداب چکونه بوده است
 - ۸ = مقطر ؟
 - ۹ - بساحت ۶۰ و ۲۰۹ و ۲۱۸ و ۲۲۹ رجوع شود .

مؤلفین اسلامی بیر فرا میگیریم . چنانکه ابن خلدون روایت میکند که شاهان ایران علاقه و اعتنای فراوانی نحو اندگان داشتند، ایشان را در بار خویش میخواندند و دستوری میدادند که در محالس ایشان حواسدگی کنند . معدودی از اصطلاحات موسیقی از عهد ساسانی نارمانده است که شاید شکل بعضی از آنها فاسد و تحریف شده باشد ولی معنی حقیقی آنها یکسره فراموش شده است . یک رشته نامهای بواها میدانیم از قبیل تخت اردشیر، نوروز برک، سرو سهی، روشنچراع و غیره (۱) سی دستان نام میبرد که ایجاد و تصنیف آنها را در داستاها به نارند سارنده مشهور در بار خسرو دوم نسبت میدهند (۲) . مسعودی آلات موسیقی ایرانیان را در مروح الذهب از قول ابن حر داذبه چنین نام میبرد : نای، تمور، سورنای، چنگ، و رین می افراید که « حواسدگی ایرانیان با عود (= نای) و چنگ بود و این دو از ایشان بود، همچنینکه نغمه ها و اوران موسیقی و مقطعها، و هفت راه موسیقی موسوم به « راههای خسروانی» را ایشان بوجود آوردند، و این هفت راه است که حالات و طمابع روح را بیان میکنند . اولین آنها سکاف است و آن

۱ - نامهایی است که موجپری در قصاید خویش آورده، و نغمه اینهاست . آزاد وار، ارجه، اشکه، نارورنه، باغ سیاوشان، باغ شهریار، سکه، یالیران، پرده راست، پرده ماده، دیب رحش، ریر فیصران، سره بهار، سپندان، سروسن، سروستاه، سیوارتر، شیشم، قالوسی، کنگ دری، گاویرنه، گل بوش، گنج ماد [آورد]، گنج گاو، مهرگان خرد، بورور کینقادی، همت گنج

۲ - سی دستان برای سی روز ماه یارسی ساخته بوده . برهان قاطع در ماده « سی لحن » نام آنها را چنین میگوید . آرایش خورشید (یا آرایش جهان)، آیین حمشد، اورنگی، باغ شیرین، تحت طاقدیمی، حقه کاوس، راه روح، رامش حان (یا - جهان)، سر در سر، سروسن، سرو سهی، شادروان مروارید، شدیر، شب فرح (یا فرح شب)، قفل رومی، گنج داد آورد، گنج گاو (یا - کاوس)، گنج سوخته، کین ایرج، کین سیاوش، ماه رکووان، مشکدانه، مروای یک، مشک مالی، مهربانی (یا مهرگانی)، باقوسی، بوهاری، بوشین ماده (یا ماده بوشین)، بیم زور، بحجرگانی، و نظامی در خسرو شیرین ذکر اینها کرده و سه نام . آیین حمشید، راه روح، بوهاری، را بیاورده اما چهار نام دیگر سار بورور، عیجه کنگ دری، فرح زور، کجسروی، آورده است، و برای هر بوائی بیتی سروده . بسیاری از نامها قطعاً تحریف یا تعریب شده است، چند نای آنها در الحانی که موجپری یاد کرده بیر آمده است .

بیش از همه متداول است، و صاف تر و مقطعه‌های آن واضحتر و زیرو دم آنت بیشتر و بیکوئیه‌های موسیقی در آن جمع‌تر از دیگر راههاست، ماداروسنان از همه سنگین تر است، ساپکاد محبوس جاهاست، شیشم (۱) از حالی بحالی نقل میدهد، جوبران (۲) درجه‌هاست که بربك بعمه موقوف است. خوانندگی مردم خراسان با ریج بود که آلتی است دارای هفت تار، و رحمة آن مانند زحمة چنگ است؛ و مردم ری و طبرستان و دیلم تمبور را برتر میداشتند که اصلاً در قدیم برد عموم ایرانیان بر بسیاری ارآلات رجحان داشت. عود که بیشتر مردم و تمامی حکما آنرا یونانی و ساختهٔ دانشمندان همدسه میدانند، بر هیئت طبیعتهای آدمی ساخته شده است، چه اگر تارهای آن با یکدیگر متناسب و تناسب آنها در نهایت اعتدال باشد، با طابع راست‌آید و رامش و شادی بخشد؛ و شادی روان را بیکباره بحال طبیعی نار میگرداند، خسرو دوم در دربار خویش دورامشگر نامبردار داشت یکی سرگس (سرحیوس) که ناغلب احتمال یونانی بود، دوم نارند که آواره‌اش بسیار بیش از دیگری بود، و برای مجالس برم شاه سیصد و شصت دستان ساخته بود بسوعی که هر روزی دستانی بو میرد، و «اقوال او برای استادان فن موسیقی حجت و قانوں بوده و کسی از ایشان جر آنکه ارو پیروی کنند راهی نداشته است» عوفی در لئاب الألباب، که قدیمترین تألیف فارسی در بارهٔ احوال شعر است که باقی مانده، میگوید «در عهد پروبره‌واء خسروانی که آنرا نارند در صورت آورده است بسیارست فائما ار ورن شعر وقافیت و مراعات نظایر آن دورست.» (۲) [مترجم گوید از اسامی آلات موسیقی ایرانی، غیر از شهرود که در سال سیصد هجری ایجاد شده، و غیر از آلتی که در حکم ناکار میرفته ارقمیل شیدپور و کترای و نای رویین و شاح (بوق) و دهل و کوس و تیره و کماووم و حم رویین و کاسه و صبح، شمارهٔ بسیاری از

۱ - در نامه‌های الحان که مویجهری آورده بر این لفظ آمده (مترجم)

۲ - مؤلف دربارهٔ قصهٔ نارند واسب خسرو پرویز مقاله‌ای جداگانه دارد که در سال ۱۹۰۵ در مجلهٔ Danske Studier نشر شده است.

دیگر آلات موسیقی بجز نظر می‌رسد که نایران قبل از حملهٔ عرب تعلق داشته . تمبورک، رباب، بیشه‌مشته، نای، سورنای (سُرنا)، کُمار، چنگ (۱)، وَن (وَنه، وَنج) ، رُبُت ، سنتور و غیره در نامهٔ پهلوی «درخت آسوریک» نیز گویند: «وینای شابگانان مَرْدَ یَسَنان پاذباج په من پوست دارند، چنگ و وَن و کونار آن رُبُت و تمبور هماگ (همی) رنند په من سرایند» ریدک خوش آرزو که نغمهٔ خود «به چنگ و وَن و رُبُت و تمبور و کُمار، و هر سرود و چکامه، و بیرنه، پدواچک (۲) گفتن ویا واژیک (۳) کردن اوستاد مرد» بود، در پاسخ خسرو پرویز که «از خوبیاک گری کدام خوشتر و نه؟» گویند: «انوشک بویدا این ابد خنیاگر همه خوش ویک . چنگ سرای، وَن [و] کُمار سرای و سولاچیک (۴) سور - آیک (۴) سرای و مشتک سرای و تمبور سرای، رُبُت سرای و نای سرای و دُمَرک (۲) سرای، کر میر (۴) سرای، ... تمبورمه سرای؛ رس ناری، رنجیر ناری، دار ناری و مار ناری و چمبر ناری و تیر ناری و تاس (۴) ناری بند (۴) ناری و آندَر وای ناری، سپرناری، رین ناری و گوی ناری و سل ناری (۵)، شمشیر ناری و دشمه ناری و کر ناری و شیشه ناری و کپی (۶) ناری، اینند خوبیاکی همه خوش ویک، اما ناچنگ سرای کنیزک بیکوئی به شدستان . کش بانگ تیر و خوش آواز، هم بدان کار بیک شاید . هیچ خوبیاکی را بیکار بدست»

§ ۲۲۲ همچنانکه دایقه را با حور دیهای خوش ولدید و شرابه‌های بیکو و ممتاز پرورش میدادند، و گوش را نابواها و سرودها که از روی دانش و آگاهی

-
- ۱ - مَرَب آن صَح است که دارای تارهاست، و آن عبر ارضح بمعنی رنگوله‌های دوف و غیر ارضح است که امروز داریم . ۲ = پیواچه ، نظم ۳ = پاناری ، رقص .
 - ۴ - تمبوره ، در برهان قاطع لغت دسره دیده شود .
 - ۵ - سیل ، نام یکی از اسلحهٔ هندوان باشد و روبین هماسست (ب-ق-س) ، سیل ، بیرهٔ کوچکی باشد که سبیل (سان) آنرا گاهی دویره و سه یره سارند ، و بیخ و ده آنرا در دست گیرند و یک یک را بحاج دشمن اندازند (ب-ق-س) ، سیل بیاه مجهول بجز بهمین معنی صسط شده و کلمه در سانسکریت بیرهست .
 - ۶ = بوره ، مانند کبیک بهمین معنی در ارمنی .

ساخته شده بود و در نهایت هیرمندی و آرمودکی سراییده میشدند و میبخشودند، شامه را بیر نابوهای خوش میپروردند بوی عود و عمر و مشک و کافور و صندل و غیره که بعدها در قصور حلهای بغداد در هوا پراکنده بود، بیر ناز چیز بست که در دربار ایران باستان گرفته شده بود چوبهای معطر و نخورهای گوناگون در آتشکده ها بیرهنگام پرستش و بیایش نکار میروند هنگامی که لشکریان هراکلیوس امپراطور کاخ حسرو دوّم را در دستگرد ویران و ریر و ریر میکردند، علاوه بر سه هزار درفش رومیان که در جنگها بدست ایرانیان افتاده بود، و اضافه بر مال همگفتی از نقره شمش، و غیر از آنها و تمدیسه های نشانه بیایش، و ورشها و قالبهای منقش و پارچه ها و حامه های پربیان و پرید و پیراهنهای پنمه و کتان بیرون از شمار و حرمنها شکر و زنجبیل و فلفل و غیره، توده ها دیر از چوب عود و سایر چیزها که نکار عطر و بوی خوش میروند، یافتند ریدک خوش آرزو که پیش نام بردیم این چیزها را خوشوترین عطرها می شمارد اسپرم (۱) یا سمن خوشبوی تر، چه بویش به بوی خودایان (شاهان) مانند، حسروی اسپرعم را بوی چمانست که بوی شهریاران، گل (۲) را بوی چنانکه [بوی بیاریان (۳)]، برکس را بوی چنانکه جوانی، حیری سرح را بوی چمانکه بوی دوستان، حیری، ردرا بوی چنانکه رن آزاد که روسپی بدست، و سمن سپید را بوی چنانکه بوی وریندان، و سمن ررد را بوی چنانکه بوی رن آزاد ناروسپی، سوسن سپید را بوی چنانکه دوستی، و مرو (۴) اردشیران را بوی چنانکه بوی مادر، مرو سپید را بوی چنانکه بوی پدران، بدشه را بوی چنانکه بوی کامیرکان (۵)، شاهسرعنم را بوی چمانکه بوی گراهیان؛

۱ - اسپرم و اسپرغم مطلق ریاحین یعنی همه گلپهای معطر است .

۲ - گل فقط به « گل سرح » گفته میشده وار و رد (کلمه اوستائی) درست شده ، و

معنای اسپرم استعمال فرس جدید است .

۳ - در نسخه ناقص است، تکمیل از تالی است .

۴ - بلعت مرو در برهان قاطع رجوع شود

۵ - دختران ، دوشیرگان . معنی برده و بدنه برای آن تازه است .

مورد را بوی چنانکه دهمذان (کدخدایان)؛ بیلوفر را بوی چنانکه بوی توانگری؛
 و مرز نکوش را بوی چنانکه بوی پرشکان، سپیدک را بوی چنانکه بوی بهاران؛
 پلنک مشک را بوی چنانکه بوی وبوک (۱)، . . نسترن را بوی چنانکه رن پیر،
 سیسمرا بوی چنانکه آرادگی، این همه بوی اسپرعمی اندر [برابر] با همین چیزی
 خوار است، چه بوی او بوی خودایان (شاهان) را مانند^۱ ثعالی بجای این
 همه آورده است: بوی شاهسپرم که مانند^۲ بخور کنند و کلاب بران پاشند،
 و بوی بفسه که باغبر، و بیلوفر که با مشک، و گل باقلا که با کافور، بخور کنند. «
 و پس از آنکه بوی چهار گل از گلهای سابق الذکر را می شمارد گوید « شاه از
 خوش آرزو خواست که او را بوی بهشت آگاهی دهد، وی گفت اگر بوی می حسروایی
 و سیب شامی و ورد یارسی (گل سرخ شیرازی) و شاهسپرم سمرقندی و ترخ طبری
 و برگس مسکی (۳) و نمنشه اصفهانی و رهران قمی و بونی (بوایی) و بیلوفر شیروانی
 و نده سه گانه که از عود هندی و مشک تبتی و عسب شجره ساخته باشند همه را
 با یکدیگر جمع کنی از بوی بهشت که بیار سایان و پرهیر گاران وعده داده شده است
 محروم نمایی »

§ ۲۲۳. شمارش دستگاہ و سار یادشاهی خسرو دوم در کتب تفاوت بسیار
 نقل شده، و در گفته^۱ برخی از راویان حتی محدّ قصه و افسانه میرسد بر حسب
 اقلّ روایات مصوط در تاریخ طبری، پرویز در شمشتان حویش سه هزار دلب
 همحوا به داشت، بعیر از هزاران کبیرک (دوشیرگان آزاده) که برای پرستندگی
 و حواستدگی و بوارندگی و جز اینها مخصوص کرده بود، علاوه بر سه هزار خادم
 و چاکر از مردان، هشت هزار و پانصد ستور سواری، هفتصد و شصت فیل و
 دوازده هزار استرناری داشت ثعالی در شمار چیزهای گرانها و شکفت که این

۱ - و بوک بمعنی عروس است و در ویس و رامین برآمده، در فرهنگها « بو » صبط شده

۲ - مشک و عود و عسب که با یکدیگر می آمیخته اند، بچند سطر بعد رجوع شود.

شاه داشت تختی (۱) را باد می کنند موسوم بتخت طاقدیس که آن را ازهاج وساج ساخته بصفحه های سیم ورر پوشانده و کرد بر کرد آن گوهر نشانده بودند، [بروش زررین صد و چهل هزار * ر پیروره بررر کرده بکار،] دارفرین چهارسوی گاه نیز از زرر سیم بود، [همه نقره حمامد میخ و آش] درازاوهنا و بالای تخت ترتیب صد و هشتاد در صد و سی در پابرده ارش بود بر پایه گاه سه تخت دیگر بهاده بودند، هر يك چهار پله فروتر از دیگری، از شیز و آسوس با چار چونه ها و پایه های زررین و گوهر آگین طاقی بررر این گاه رده بودند از زرر و لاژورد، ر او بر شمار سپهر بلند: نقش اختران، ازوجه روده چه مانده بجای، از دوازده برح و هفت ستاره از کیوان تا بماه، و دیگر پیکرهای آسمانی، ندیدی بچشم سر احتر گرای، و بر نقش هفت کشور (۲) و پیکرهای شاهان در هیئتهای مختلف از محالس نار و برم و شکار وررم همه بران رسم شده بود. چیری بر دران بود که اران ساعت روز و شب شاخته میشد، [ر شب نیز دیدی که چندی گذشت * سپهر از بر حاک بر چند کشت،] چهار ورش دیما ناندازه آن نافته بودند آراسته مروارید و یاقوت و دیگر گوهران، و هر يك از ان چهار درخور فصلی ارسال بود، [به سی روز هر ماه در نامداد * یکی فرش بودی بدیگر بهاد] حسرو بگفته همین مصنف شطرنجی بر داشت که مهره های آن از یاقوت سرخ و شاخه رمرر براشیده شده، و ردی که از مرخان و پیروره ساخته شده بود دو بست متعسال زرر مشتمل داشت که مانند موم برم بود، هر گاه در مشت میفشردند از میان انگشتان بیرون می آمد، و نقش پدبر بود چنانکه اران پیکرها میساختند و بار برهم

۱ - مترجم گوید مراد تختی است شبیه تخت مرمر کریم خانی، منتهی بسیار بزرگتر این نوع تخت را در فرس قدیم «گات» و در باریسی پهلوی «گاس» (= گاه، در فارسی) می گفتند، و تخت نا اورنگ که شاه بر آن می نشست، بر فرار این گاه می بهاده اند. تفاوت میان این مترادفات در باریسی امروزی از میان رفته.

۲ - هفت اقلیم روی زمین، [کشورار کسنخوز (نواو معدوله) آمده (از قبل دشوار از دشوار) و بمعنی اقلیم است به مملکت] .

میزدند؛ این زر را از معدنی در تبت بیرون آورده بودند. فیل سفیدی نیز داشت
سترگتر و نادره دودراع درازتر از همه فیلان که هیچ پیلی وزنده پیلی را برای
برابری او نبود.

§ ۲۲۴ بر این همه ناید کنجهای او را، هر یک محتوی اسوهی از چیزهای
گراستها که نیکسارگی و در یک موقع مخصوص بدست او افتاده و برای هر یک از این
مجموعه‌ها حرانه جداگانه‌ای ساخته بود، بفرمائیم. یکی از آنها کسج نادآورد بود
امپراطور روم شرقی همیشه دید لشکر ایران قسطنطینیّه را محاصره کرده‌اند و
ممکنست آن را بکشاید، کنجه‌ها و دحیره‌های خود را بکشتی بار کرده آماده فرار شد،
اما ناد کشتی‌ها را بحاجب مصر راند، و سردار لشکریان ایران، شهر برار مرزبان،
که در اسکندریه بود آنها را گرفته پیش خسرو فرستاد (۱) دیگر کسج گاو بود.
برزیکری رمیی را نادوگاو حویش شیار میکرد، عمار (۲) حیش در دسته کوره‌ای
پرار رکرفت و برزیکر آن را برداشته بدرگام شاه برد، پروپر فرمود آن رمین را
کنند و او یکصد کوره پرار طلا و نقره و حواهر که بدست افتاد یکی را بدان برزیکر
واگداشت و ارناقی کسجی کرد و کسج گاو نامید (۳) میگویند این کوزه‌ها از
دوبسه‌های اسکندر رومی بوده‌است و مهراو بر تمامی آنها بود (۴).

§ ۲۲۵ عنیمتی که در طیسمون بچمک عرب آمد بسیار همگمت و کلان بود سایر
حسابی که از روی روایات عربی کرده‌اند ارزش آنها تقریباً برابر با ۷،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰

۱ - تعالی پادشاه چوب دار مسیح را از حمله چهرهائی بمشمارد که نا این «کسج نادآورد»
بدست پروپر آمد، اما واقع ایست که چوب دار مسیح در موقعی که رزم یوران (سردار لشکر
پروپر در جنگهای شام) کنگ دژ هوخت (بیت المقدس) را گرفت در آنجا بدست ایرانیان افتاد و
آن در سال ۲۴ شاهی پروپر بود.

۲ - افرازی که بدان رمین را شجم می‌رساند خیش است و آهن تیری که بر سر آن می‌سند
عمار (مترجم).

۳ - کسج ناد آورد نام یکی از سی دستاں نارنداست که در برهان قاطع آمده، سایرین
ناید چکامه و دستاںی بوده باشد که برای واقعه مذکور ساخته بوده‌اند. در میان الحان قدیم که
موجودی در اشعار خویش نام برده بر نام کسج ناد [آورد] و کسج گاو دیده میشود.

(هفت هزار هزار هزار و پانصد هزار هزار) فرانک طلا بوده است ، و این غیر از
 نقره مسکوک بود که اندازهٔ ۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (چهار میلیارد و بیست و یکم) فرانک
 طلا میشده است . چنین نظر میرسد که درین روایات اغراق بسیار شده ، لیکن
 بهر حال آن معلوم میشود که تجمل و دستکام ساسانیان در وجود بیابان نشینان
 و رادگان دشت بیره و ران چه تأثیر بزرگ و فراموش ناشدنی بخشیده است . از
 جملهٔ چیزها که یافت شد تاج مشهور خسرو دوم بود ، و تمامی حامه خانهٔ او که
 محتویات آن همگی زرکار و برنکار و گوهر نشان بوده ، حتی يك جامه بود که یکبار
 تار و بود آن از رشته های زر ، و نقش آن از دانه های یاقوت و مروارید بود . در
 اسلحه خانه های پیران انواع سلاح ، در ضمن سایر چیزهایی که تاریخان یافتند ، چوش
 و نارونان و رانان و معر شاه بود که یکسرمه زر ناب بود . چند تن از عربان
 فرسی آوردند بدراری سیصد و پهلای شصت [رش] که از ابریشم زرکش یافته و بر مرده
 مطرز گشته و نکل و برنگها از گوهرهای گوناگون منقش شده بود . عمر خلیفه
 امر کرد آن را پاره پاره کنند تا نتواند بهر يك از مؤمنین بهرهٔ او را ارچپاول بدهد ،
 و علی پسر ابوطالب سهم خویش را بمسئلی تقریباً معادل هفده هزار فرانک طلا
 فروخت و حال آنکه از قطعه های بهتر و سهمهای بزرگ ترش هم نبود . عربها در
 نارهٔ ارش همهٔ این اشیاء عارتی بدرجه ای جاهل و نادان بودند که برخی از ایشان
 طلای عارت کرده را با نقره بدل میکردند ، و برخی از آنان کافور را ، که ایرانیان
 ناموم آمیخته شمع کافوری میساختند تا شعلهٔ آن خوشبو باشد ، بک می پداشتند
 و در شکمت میماندند که چرا مرهٔ طعام را تلخ میکند . بسیاری مصوغات طریف
 گراسها که در ساحت آنها ذوق و هوس بسیار بکار رفته بود بر درطیسهون یافت شد ،
 از قبیل اسی از زر که رین و برگ و سار او مرصع بجواهر بود و شتری از سیم
 با شتر بچه ای از زر

§ ۲۲۶ از این همه حشمت و حلال ساسانی ، امروز چیزی نمانده حر

چند ظرفی که در اطراف جهان پراکنده است ، مخصوصاً دو جامی که در پاریس در Cabinet des Médailles محفوظ است : یکی عمارتست ارسه رشته میناکاری از گلهای يك در میان سرخ و سفید ، که بر روی طلا نشاندند ، و در قعر طرف شمال خسرو اول کسده شده که بر تختی نشسته و تخت را اسبان نالدار میبرد ، دیگری جامی است از قره دارای نقشی که خسرو دوم را در شکار گاه نشان میدهد .

باب ششم

صفت مشخصه ایران باستان از حیث معنویات و آداب

§ ۲۲۷ هیئت اجتماعی ایران در نظر ما بصورت هیئتی محکم میشود که نمتهی درجه اشرافی است. فقط طبقه اشراف و مجابو دند که مأخذ و ملاک برای تشخیص احوال و احلاق ملت ایران شایسته میشدند، و این طبقه تا آخر دوره ساسانی هم هنوز فطرت و حاصل آریائی خویش را داشتند. صفاتی که شاهنشاهی هخامنشی در قبال امپراطوریهای سابق آسیای غربی حومه خاصی میداد و آن را از سایرین ممتاز میکرد، یعنی شعور نظام اجتماعی و احلاق بالسمه انسانی که دولت کوروش و دارا را بر سلطه آشوری و بابلی مرتبت و برتری میبخشید، این همه در دولت ساسانیان بپراوردیدار میگردد. در درجه اول، دین زرتشتی بود که آسیای غربی آیین و آداب حقیقی آموخت، و اگرچه این دین، پس از آنکه تدریجاً بصورت مجموعه ای از اصول و قواعد الهی درآمد که موبدان دانش آن را مایه فخر و مباحث خویش میدانستند، از مقام معمولی و ارزش ذاتی و جوهری خود بسیار تنزل کرد، باز هرگز نبود و تأثیری را که در هدایت احلاقی و آموختن آداب و پرورش روحی مردم داشته است از دست نداد. رساله های محتوی پند و اندرز هائی مربوط بآیین و روش و حوی و راه زندگی که از زمان ساسانیان بحا مانده، و پایه و مایه آنها دانش دین و حکمت الهی است گواهی این گفتار است. روحانیان زرتشتی، با وجود تمام عیوب و نقایص که داشتند، و با وجود اینکه در دریای تعصب مذهبی کور کورانه عوطه میخوردند، باز لایق آن بوده اند که در طول مدت چند قرن آشوب و هرج و مرج

مرج متعاف مرگ اسکندر، که فقط قانون «هر که زورمندتر، کامروا تر» در تمامی ایران فرما بر او بود، تمدن مشرق زمین را نگهداری کنند، عادات راملازم و معتدل سازند، اخلاق را در طریق راستی و بکوئی بدارند. دین زرتشتی، که شاه اردشیر احیا و تقویت کرد، حس ملی را بار بالاتر برد، و بهر حال این دین برای شاهان، که میخواستند ایولک خودزائی (یعنی شهنشاهی بگانه و سلطنت مطلقه واحد) را حفظ کنند، تکیه گاه خوبی بوده است.

§ ۲۲۸. مصفا معرب زمین، چون آ میابوس و پرو کوپیوس، این ملت را با تمام جنبه های خوب و بد آن شناخته و توصیف کرده اند. وصف بسیار روشن و جانبداری که آ میابوس از ایرانیان کرده است، و تا کنون چندی بار فرصت پیش آمده که ما فقرات مختلفه آن را نقل کرده ایم، با صرف نظر از چند سهو و اشتباه کوچک که کرده است، سراوار کمال اعتماد است. در واقع طمقات عالیة اشراقی است که او وصف می کند. ایرانیان از حیث شکل و هیئت ظاهری تقریباً همه خوش قد و متناسب اندام، کمدم گون یا سره روش، با نگاهی مانند نگاه بر، سخت و حیره، و ارواں حمیده و بهم پیوسته، وریش ربا و موی بلند و راست میباشند. فوق العاده بدگمان و محتاط اند بطوری که گاهی که در سر زمین دشمن از باعها و تاکستانها میکدرند، از ترس ره ربا حادو، به دست سوی چیری میبرند و به هرگز میل میکسند که از میوها بخورند. کمال مواظت را دارند که رفتاری رشت و کاری مخالف ادب اربشان سربرند، کلیه اعمال بهانی طبیعی را در منتهای مستوری و شرم انجام میدهند، و جنبه هائی که میپوشند چنان تمام تن را فرامیکبرد که از سر تا پای ایشان هیچ نقطه بدن مشهود نیست، و حال آنکه پیش سیمه و دو پهلوئی حته ها ناراست بطوری که همگام راه رفتن در اهترار می آید. ناروندن طلا می بسند و گردن بند طلا می آویزند و خود را بحواهر، حاسه مروارید، می آرایند، و همه وقت حتی در مهمانیها و جشنها بیر شمشیر بکمر خویش بسته

دارند. چون بیخردان سخنان بیهوده و بی مغز می گویند و در گفتگو فریاد و عریده میکشند، ار خود سیار دم میزنند و بررک گوئی می کنند؛ از برتی و خود پسندی و فریب و آزار کردن بهره وراوان دارند و ناسابی رام نمی شوند؛ در دوستی و دشمنی و آسابی و سختی گفتار و رفتارشان بهیبت آمیز است. در راه رفتن سست و بی قیداند و چنان آراد و آسوده حرکت می کنند که شخص بدیشان گمان غنچ و دلال و ناز و خرام می برد، و حال آنکه نیرومندترین جنگیان اند؛ مع هذا در خنک هنرشان بیش از تهوور و جسار نشان است، و در نبرد دورادور استوارتر و دلبرتر اربشان کسی نیست، و خلاصه اینکه در تحمل کلیه رحمت و بیکار دل و جرأت بسیار دارند. حویشتم را صاحب اختیار مطلق ندگان خوش، و بلکه مالک جان کلیه فرومایگان، میداند و هیچ يك از خدمتگزاران ایشان بر سر میز طعام، خواه در حین خدمت و حواء در حال سکون، جرأت و اجاره ندارد دهان حویش را برای سخن گفتن یا دهن دره یا خویا انداختن باز کند آ میابوس علاوه برین میل ایشان راه پسر بارکی (۱) و شوق معرطشان را بعیش و عشرتهای شهوانی دگر می کند و میگوید که غالب آنان چمان اند که ناسابی اکتفا بکنیرکان فراوانی هم که برای همخوانگی دارند نمی نمایند. از حایب دیگر امساک ایشان را در امر طعام و لذت دایقه میستاید، و میگوید که جر بر سر میر شاه، دیگر همگام معین و ساعت مقرری برای طعام ندارند، بلکه معده هر کس ساعت اوست (یعنی همینکه احساس گرسنگی کردند میخورند)؛ و آن قدر میخورند که سیر شوند و شکم گراسارنگردد. اما درین باب آن طور که آ میابوس حکم را کلمی بیان کرده است شاید بالتمام صحیح نباشد، لکن سنت نه پر حوارگی و شکم پرستی که از رومیان در عهد قیصر سراع داریم، اگر ایرانیان را در التداد از اطعمه میاه و رو بلکه

۱ - در ترجمه تحت اللفظ تاریخ آمیابوس مانگلیسی (ترجمه Yonge) نوشته است «ایشان از عادات رشت عبر طبعی آرادند» و این اگر من اشتباه نکم بعکس آنچه استاد نوشته معنی میدهد (م)

قانع بخوانیم شاید بی‌حق نباشیم. مع هذا گفته دیگر او که «ایرانیان در نزم سور و ضیافت خوددار و معتدل اند، و از زیاده روی خاصه از حرص به میکساری چنان می‌برهیزند که گونئی ارطاعون میگیرند» کاملاً اشتباه است؛ اینجا بی‌شک فریب گفته ایرانی را خورده است که ما حد اقوال او بوده اند.

§ ۲۲۹ آگائیس حکایت میکند که فلاسفه افلاطونی جدید^(۱)، ایران را ارا سب ترك کردند که سنگدلی و ستمگری عموم ارباب اقتدار، و شهوت پرستی بیرون ارحساب و اوصاع شستمان (اندرون، حرم) ایشان، آنان را خوش نیامد، و این گفته او بربك بحقیقت و قابل قبول است. الیساؤس میگوید که يك نهر هررمان برای حلب از منبیاں سوی خویش «بر شکوه و جلال برم ضیافت روز برور بیهزود ساعات حوشی و عشرت را دوام میداد؛ شهای درار را سروردهای مستانه و رقصهای هرره میگردانید، میکوشید که بواها و سروردهای کافران را بر آنان مطموع سارد.»

§ ۲۳۰ خلاصه اینکه بررگان ایران همواره مشغول بودند، و ساعات عمر خود را در میان سلحشوری (گاه در میدان حکم و گاه میدان شکار) و تن‌آسائی، تقریباً بتساوی، تقسیم کرده بودند. دین ررتشتی، که با هر کوبه گوشه نشینی و ترك لذات و ریاضت نفس دشمن است، هیچکوبه حذی بر آروهای ایشان نمیگذاشت و معنی نمیکرد آنها رندگی پر ار کار و کوشش در هوای آزاد، اثر عشرتهای کاهمه قوت را تا حذی از میان میبرد. خوئیهای بد و معایب اخلاقی بسیار داشتند، لکن از طرف دیگر يك حصلت بررگ داشتند که غالب ملل قدیم، خاصه رومیان، اراں محروم بودند. بسیار با آرم و حوا مردم و پهلوان منش بودند. این صمت از اوایل ارمه تاریخی در ایران مشاهده میشود. کوروش در میان شاهان نمونه کاملی از پهلوان منشی است، و چه بسیار اتفاق افتاده است که یونانیان

۱ - دسته‌ای از متفکرین که از قرن دوم میلادی پیدا شده بودند و میکوشیدند تعالیم افلاطون و ارسطوطالس را با افکار و معاهم مشرق رومی وفق دهند و ترکیب نمایند (مترحم).

خونی و کشتنی، و شاهان و شهریاران اسیر، از آروم و حوانمردی ایرانیان سود برده‌اند تاریخ ساسانیان را که از مدّ نظر نگذاریم امثلهٔ بسیاری بر این مطلب خواهیم یافت بهرام پنجم همینکه می‌بیند عضو مجلس ملّی روم با فروتنی و تکریم بسیار پیاده بخدمت او میرسد، و آگه می‌شود که این مرد همان آناتولیوس سالار لشکر دشمن است، شتاب با سرداران ایرانی خویش از خاک روم خارج و بسرمین خود بازگشته، از اسب فرود می‌آید و پیاده با استقبال او می‌رود، و صلح را با شرایطی که رومیان می‌خواهند می‌پذیرد خسرو اوّل از صمیم قلب آسایش و راحت فلاسفهٔ افلاطونی مذهب را، که از روی ناخشنودی بترك دربار او و ایران می‌گویند، و حقهٔ خاطر خویش می‌سازد و در پیمان صلحی که با امپراطور می‌بندد برای آنان اجارهٔ آنرا حاصل می‌کند که ایشان با کمال آزادی بزادبوم خویش که از آن تبعید شده بودند، باز گردند سیاهش بطوریکه پروکوپئوس او را توصیف می‌کند^(۱) مثال کاملی از رحما و نژادگان ایران است، وی با وجود عرور و خودپسندی و تکبر و تحسّر را بدالوصف، عدالت و اصاف را بمنتهای کمال داشت بهرام چوین که چندگاهی مالک تخت و تاج شاهی شد، پس از مصافحی که با خسرو پرویز داد، گریبان با چند تن از یاران پایدار خویش به پیراهه بحاب حراسان میراند، حکایت کنند روری در آنادی دور افتاده‌ای بحانهٔ پیرری فرود آمدند، پیرری چند کرده باں خوین در عربالی کهن پیش ایشان آورد چون نان خوردند ایشان را ناده آرو کرد، پیرری کوره‌ای پر می‌بیاورد، حامی بود که در آن نوشند، یکی از یاران کدوئی یافت و آنرا بریده جام ناده ساخت چون می‌خورده شد بهرام از پیرری پرسید که «از کار جهان چه آگهی داری؟» وی گمت «این زمان همه کس از برود خسرو با بهرام و هریمت بهرام سخن می‌گوید» بهرام دیگر بار پرسید «تو در حکم بهرام با خسرو چه می‌بینی؟ آیا اس دایری او از خامی است یا از حرد؟» وی گمت «ندان که هر کس در حدایگان و حداد و برداده

(۱) § ۱۸۹ ص ۱۲۴ دیده شود.

خویش شمشیر برکشد و با او ستیرد گنهکار است « بهرام گفت « آری ، ناچار هر که آرزوی چیرگی کند که شاید حران جوین در عربان کهن و جرعه می در جام کدو چیزی بیاید « پیرن دریافت که این خود بهرام است که با او سخن میگوید ، و تا آن دم مهمانان خوش را شناخته بود . لره بر اندامش افتاد و امید ار جان خویش برداشت ، لیکن بهرام او را دل داد و گفت « بیم مدار ، چه آنچه گفتی حزر است و درست بود « پس دیاری چند از ابایی که بر کمر بسته بود بر آورده بدو داد و راه حراسان پیش گرفت — حاجت تو صیح بیست که این قصه ، که بی شك از کتاب پهلوی « داستان بهرام چوین » گرفته شده است ، یقین نداریم که اصلی و صحیح است و لازم هم بیست که باشد ، لکن حوی و رفتاری که آن کتاب به بهرام بست میدهد ، و صفات و حصالی که ازین يك نمونه دیگر اشراف و بررگان ایران نشان میدهد ، کاملاً مطابق واقع و موافق تاریخ است .

§ ۲۳۱ در عهدی که تمدن ساسانی با وح ترقی رسیده بود ، یعنی در عصر خسرو اول و دوم عادات و سلوک بحما نقش بك نوع طرافت و مردانگی داشت که قرن هجدهم میلادی را در اروپا بحاظ می آورد . مهراں کشمسی که بدین مسیح گرویده است ، همیشه بدیدار حواهرش که رن یکی از بررگانست می رود ، با توابع بر ديك میشود و بماصله چند گام ایستاده سر را بسوی زمین خم میکند . رن با احترام برادر ار جای بر میخیزد و دست را « چنانکه عادت رن بررگان در میان بت پرستان اقتضا میکند » بحاب او دراز کرده ابتدا بگفتار می نماید .

§ ۲۳۲ همچین عالماً می بینیم که مصمین عرب از روی ایمان و عقیده ازین شاهنشاهی بررگ ساسانی که پیشوا و مقتدای فن سیاست در مشرق زمین بود ، وار مات و مردمی که آل شمشاهی را بحود آورده بودند ، تمجید و تحسین کرده اند . ابوالفدا میگوید « شاهان ایران ، در برد جهانیان ، بررگترین شاهان کیتی شمرده میشود . ایشان را خرد سیار و فکر و هوش بلند بود ، و در آیین شاهی هیچیک از شاهان جهان بپای ایشان نمیرسید . » و در حلاصة العجایب (۹)

این مدیحه را میخوانیم: « مردمان کلیّه ممالک بدرتری ایرانیان برخوردارتر
 معترف بودند قانون مملکتداری، آیین بدیع در جنگ، هنر مندی در استعمال
 ریسکها و آماده کردن حورشها و آمیختن داروها، شیوه پوشش، نظام و اداره
 ولایات، مواظبت در نهادن هر چیزی بجای خویش، اشای رسایل و مقالات،
 تیزهوشی، پاکیزگی و پاکیزگی، درستی و راستی، احترام و تکریم شاهان، این همه
 در میان ایشان بنهایت کمال و مایه اعجاب و تحسین دیگران بود. تواریخ آنان
 برای هر کس که پس از ایشان بخواهد جهانداری کند، دستور و پیشوای خوبی
 خواهد بود »

§ ۲۳۳ اما اراک پس، ایرانیان بسیار تنزل کرده اند تا چند قرن بعد
 هم هنوز رهنمای فکری و روحی ملل مسلمانان ایشان بودند، اما بیروی معنوی
 و سیاسی ایشان با افتادن حاندان ساسانی دیگر شکست. سبب این امر و ترو
 بیست تر بودن مقام اخلاقی اسلام اراک دین در رفتنی، چنانکه بعضی ادعا می کنند،
 بیست زیرا دین بیست که صفات مردم را تعبیر میدهد، بلکه در حلاف، دین
 متناسب گروندگان خویش درست میشود، و در حسب اینکه پیروان آن پیشرفت
 یابند یا فاسد گردند، دین و کیش بیرونست میشود یا را کد میماند. سبب انحطاط
 ملت ایرانی اصول برابری و تساوی طبقات و بودن و صیغ و شریعی در میان مردم
 بود که به همراهی اسلام وارد ایران گردید. کاری که مردم کیان نتوانستند انجام
 دهند سعی حاملین قرآن با انجام رسید طبقات اشراف اندک اندک در مورد سایر
 اهالی میرفتند، و صفات و حواصی هم که مایه امتیاز ایشان بود با خودشان بیست
 میشد. استیلای ایران بر آسیای عربی متکی بر سنتهای سیاسی عالماً بسیار
 کهن روزگار بود، که اشراف و روحانیان آنها را میدانستند و بس، این سنت پیشینیان
 پانپای مدارح بر گرادگی و پهلوان منشی قدیم تدریج ارمیان میروست در قرون
 اولای اسلامی هنوز سنت سیاسی و آیین پهلوانی بکاره نموده بود، سهل است،
 همین سنت بود که اساس محکم و بنیان متین حلاف عثمانی را تشکیل داد، و همان بود

که بهتر و نجیب‌تر شکلی در وجود خاندان برمکی از نو نمودار شد. اولین سلسله‌های شاهان ایرانی نژاد که در زمان انحطاط خلافت تأسیس شد، بیزبر روی باقیمانده‌های سنت کهن قرار داشت، و دولت سامانیان آخرین پرتو خورشید فرورفته ساسانی بود. اگر طبقات عالی‌اشراف و بررگان بیست شده بودند، تنه استوار درخت همور برپا بود، و آن طبقه دهکدگان یعنی اعیان درجه دوم بودند که یادگارهای آن گذشته پرافتخار را با جان و دل حفظ می‌کردند. تکمیل کار ویرانی بدست قبایل ترک مقدر بود، وسیله ایشان بود که پیشکوهی اورمزد صورت وقوع یافت که در تهمسبست میگوید «رتوای آهر و (۱) زرتشت این رار روش کم نشانه سرانجام هراره تو و فرا رسیدن بدترین زمان، آن باشد که بصدآین (۲)، بهرار آیین، بده هرار آیین، دیوان ناموی فروگداشته ارتحمة [دیو] حشم ار کوست (۳) حوراسان به ایرانشهر تارند، رندگان جهان را کشند آنان که موی به پشت فروگداشته دارند، ای سپیتامان زرتشت، آن تخمه حشم و آفریده بد و پاییدان سجادوئی اندرین ایران تارند، چه س چیز که سورد و تماء سارند، مهن و مان مهن پدان (۴) ورمین رمین کنان (۵) و آنادی و بررگی و شهر یاری و دین و راستی و پیمانی (۶) و هرهار و رامش و هرچیر گرفته دیگر که من آفریده‌ام، این دین آویژه (۷) مرد بسمان و آتش مهران که به دادگاه نشستست به بیستی رسد، و ند و گرید و بیادای پدیدار آید»

۱ - آرژو، آهر و (آشو) = راست
 ۲ = بوغ، گوه
 ۳ = ناحیه
 ۴ = حان و مان خانه خدایان .
 ۵ = بررگان .
 ۶ = سارکاری و همدانستانی .
 ۷ = حالص ، پاکیره .

صمیمه

درباره نامه تنسر

در میان منابع اطلاع ما بر تأسیسات عهد ساسانی، یکی از آنها که در درجه اول اهمیت اند « نامه تنسر به شاه طبرستان » است (۱). معلوماتی که از این نامه بدست می آید، تا آنجا که ما میتوانیم نقد کنیم و بسنجیم، بقدری قطعی است که بدون هیچ شك میتوانیم گفت این نامه در عهد ساسانیان انشاء شده است. از طرف دیگر، ار همان نخستین بار که من این نامه را خواندم، بخاطر مرام یافت که يك رساله ادبی که در عهد خسروان نگاشته شده است در دست دارم، که در آن اردشیر را مظهر و پیشوای حکمت و تدبیر سیاسی و مؤسس کلیه تزیینات و رسوم مملکتداری قرار داده اند، و من چنین اثر بخشید که شخصی، بقصد آشنا ساختن همعصران خویش با مسائل تاریخی و مدهی و سیاسی و اخلاقی، چنین وانمود کرده که میان تنسر هیردان هیرند شاه طبرستان (که اروصاع تازه ایام اردشیر اطلاع نادرستی یافته بوده و اطاعت شاهنشاه امتناع داشته) مکاتبه ای شده، و در حواشی که از قول تنسر نوشته، آن مسائل را مورد بحث قرار داده است، نامه مرور بدین طریق، با تمامی ادبیات «هندزر»ها که در دوره خسروان تکمال رسیده بوده، و حاصل آنها تربیت و تعلیم مردم بوده، کاملاً وفق میکرده است (۲)، امتحان دقیقتری این تصور نخستین را بخوبی قوت داد و استوار کرد و بمرتمه تصدیق رسانید، و حالا

۱ - این نامه را مترجم در سال ۱۳۱۱ در طهران از روی چاپ سابق دارمستتر، و با مقابله نسخ خطی کامل، تطبیق رسانید.

۲ - اندررهای اردشیر پایگان و وصایای او شاهان مدارخویش، که ترجمه عربی آن در تحارب الأمم هور موجود است، یکی از مآخذ عمده این رساله اختراعی (fiction) بوده است (مترجم).

من گمان دارم که میتوانم بیقین صادق حکم کنم بر اینکه نامه تنسر در عهد خسرو اول اشا و تلفیق شده است. تنسر حکایت میکند که اردشیر عداپی را که برای گناهان خلق نسبت بحدا مقرر بود، تخفیف داد و ملایم گردانید. «چه در روزگار پیشین هر که از دین برکشتی، حالاً عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاہ فرمود که چنین کس را حدس بار دارید، و علماً مدت یک سال بهر وقت او را خوانند، و نصیحت کنند، و اذله بر عرض دارید، و شنه را رایب گردانند، اگر توبه و انابت و استغفار بار آید حلاص دهند، و اگر اصرار و استکمار او را بر استبدار دارد بعد اران قتل فرمایند.» در حقیقت سنت سحتی که عقوبت برکشتن از دین را قتل قرار داده بود، نمیتوان گفت قبل از آنکه اردشیر دین ررتشقی را مذهب رسمی دولت کند مو خود بوده باشد، بر خلاف تخفیفات باید متعلق برورکاری جدیدتر از زمان اردشیر باشد، یعنی زمانی که افکار و عقایدی که بیشتر متصنوع دوستی و بیکخواهی برای عموم باشد، پیدا شده و شروع بخله بر عقاید سابقین نموده بوده، و معتقدین باصول جدید سعی میکردند که، بوسیله سنت دادن آنها بمؤسس مشهور سلسله ساسانی، در قبال شدت و سختگیری متعصین مذهبی مقاومت و پایداری کنند. همین نکته را در باب تخفیف عقوبت برای گناهایی که سنت شاه (دولت) و سنت مردم دیگر ارتکاب میرفت، و در نامه تنسر وصف شده است، نیز میتوان گفت خلاصه آنکه درین فصل، ما تمایلات و نیت نوع دوستانه خسرو اول، و مسامحه او را در امر مذهب که خوب معر و فست، در پیش چشم داریم

پس اران بمسئله ولایت عهد نظری بیعکسیم ازین نامه بر میآید که اردشیر مایل بیست ولی عهد تعیین کند، بر این بیم آن دارد کسی که بماست ولی عهد باشد حواهان سرک شاه شود، و ازین سبب است که تعیین ولیعهد را بترتیب آتی قرار داده بود شاه در چند نامه سر بمهر، نصایح و دستورهای چند (۱) برای موبدان موند

۱ - عبارت نامه تنسر ایست که «سه نسخه بنویسد بخط خویش، هر يك نامینی و معتمدی سپارد، تا چون جهان ارشهنشاہ بماند مهر بستها برگیرند تا این سه کس را بکدام فرزند رأی قرار گیرد» و چنانکه در دستبزارین عبارت بحق استساق کرده، این اجتماع و شورای سه مبری ❀❀

و سپهبدان سپهبد و دبیران نهشت مینوشت، و پس از مرگ شاه این بزرگان شسته رای میزدند، و در میان شاهزادگان خاندان شاهی یکی را بجانشینی شاه بر میگزیدند، و اگر در آن باب توافق حاصل نمیکردند رای موبدان موبد قاطع بود و پس. اما اردشیر « این معنی سنت نکرد که بعد او کسی ولی عهد نکنند، و حتم برمود، الا آنست که آگاهی داد آرا آنکه چنین باید، و گفت « تواند بود که روزگاری آید متفاوت رای ما، و صلاح روی دیگر دارد. » بر بطلان نسبت این ترتیب اردشیر، دو برهان داریم. نخست اینکه ایجاد چنین ترتیبی از مرد سیاسی بزرگی مثل اردشیر شایسته نیست، دوم اینکه ما بموجب نص تاریخ طبری (که مطابق تاریخ رسمی وقایع عهد ساسانی است) میدانیم، که اردشیر اول و شاپور اول و شاپور دوم جانشینان حویش را خود انتخاب کرده اند، لیکن در مدت زمان این اردشیر دوم و قباد انتخاب شاه عموماً بدست بزرگان بود. پس سنک و روشی که تفسر ذکر میکند بخوبی ممکنست که درین دوره متداول بوده باشد. بنابراین این تعمیر عجیبی که اردشیر بدست داده شده، که گفت این ترتیب قطعی و حتمی بدست و در اعصار دیگر طریق دیگر ممکنست پیش گرفته شود، نشان میدهد که « نامه تفسر » در عهدی اشا شده است که از طرفی سنک منسوب اردشیر هنوز در خاطرها بوده است، و از طرف دیگر تاره منسوح شده بوده است، یعنی در روزگاری که شاهان از بوقدرت آرا یافته بودند که در حیات حویش جانشین خود را تعیین کنند، و این مسئله مدت زمان میان قباد و هر مرد چهارم را بخاطر ما میآورد

در نامه تفسر اردشیر بدست داده شده که گفت « هیچ آفریده را [عبر از

⊗⊗ دلالت که شاه تصریح نام هیچیک از شاهزادگان نمیکرده است اما عهد اردشیر که در حاشیه سابق ذکر کردیم، چنین دستور داده که شاه « کسی را بولایت عهد پس از خود نگیرد، و نام او را در چهار صحیفه بنویسد و بسته مهر کند، و پیش چهار تن از بزرگترین اهل مملکت گذارد... و چون شاه درگذرد، آن نامه را که بر آن چهار تن است، نمانده ای که برود خود شاه است کرد آورد، و مهر همه را بشکند، و نام کسی را که در همه بوشه است آشکار کند. » (مرحم).

شاهان مطیع و زیر دست [که نه از اهل بیت ما باشد شاه نمیاید خواند، پیر آن جماعت که اصحاب ثعورند، اَلْآن، و ناحیت مغرب، و حواریزم، و کابل، . مراد از صاحب ثغر اَلْآن بی شک مرزبان نواحی قفقاز و خزر است که خسرو اول ایجاد کرد، و او را ابن امتیاز داد که بر تخت ررشیند، و مرتبه او استثناً ناولاد او منتقل میشد، که ایشان را ملوک السرب می نامیدند .

آخر الاُسَر روری اطلاعات جغرافیائی که در نامه موجود است میتوانیم زمان اصلی تحریر و تلخیص نامه تنسر را بطور قطعی تری تعیین کنیم از طرفی چند بار نام ترکان برده میشود، و از جانب دیگر حدود مملکت ایران « میان حوی بلخ تا آخر بلاد آذربایجان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان » گفته میشود . بنابرین، نامه پس از فتوحات خسرو اول در مشرق، و تاراندن هپتالیان (هیاطله) ولی قبل از تسخیر یمین اشاء شده است، یعنی میان سال ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی .

پس از آنکه این مختصر را درین باب نوشته بودم، دیدم که آقای مر کوارت نیز از راههای دیگر بهمین نتیجه رسیده است که نامه تنسر عمارت از خیال پردازی ایست که در عهد خسرو اول اشاء شده است . آقای مر کوارت چنین استدلال میکند که چون در نامه ذکر قابوس شاه کرمان می رود، و از آنجا که شاه کرمان همعصر اردشیر که در تاریخ معروفست بلاش (و آنجش، و لگس) بوده است، باید معتقد شد که گویس (کیوس) برادر خسرو اول در نظر محرر نامه بوده است .

تصحیحات و توضیحات

ص ۶ س ۵ « . . نقائی نکرد »، مؤلف در حاشیه نوشته است: « نظیر آن در میا، اقوام ژرمنی وجود اشخاصی مثل Eimanarik و Arioviste است » .

ص ۱۴ ح ۱ « بحرتهون بیر باکنارنگ . . . »، مؤلف در اشتقاق این کلمه در آخر کتاب توضیح داده است که: « مسیو آندرتاس این کلمه ارمنی را از یک کلمه فارسی بخُندار (ر = د) مشتق میداند که در لفظ « بُندانس » آمانوس مستوراست آنجا که گویند « فلان مرد بُندانس نام که از شمار اشراف بود . چنانکه غالباً دیده شده است نام یک منصب را نام شخص گمان کرده اند . شکل ساسانی (جنوب غربی ایران) اساساً باید نحویر بوده باشد، سپس نا تغییر حرکت نحویر شده که در قطعات و اوراق متفرقه تورهان دیده میشود و مورخین روم شرقی با شکل مختلف آورده اند مانند: نحویرگان، آکاناس نحویرگان، بارماندرس رنحویروگان، شوویلاکتوس، رزنحویرگانیس . »

ص ۱۴ ح ۲ « پدباخشتا »، اصیغه کرحی آن patiasikhī و patiaashkhī و pitiakhshī و شکل یونانی پتیاگریس با املاهای مختلف و وسط سُرّیایی آیتحشا مقایسه شود، یونانیان آن را هو پرخس شاه ترجمه کرده اند (مؤلف از قول آندرتاس)

ص ۱۵ § ۱۸، اراسامی ولایتهای ارمنستان که درین محث ذکر شده است اشکال یونانی ولانیمی چند تائی بدست از این قرار Ingilene (اول)، Arzanene (الریکه)، Corduene (کردوکه)، Sophene (کپهکه)، Moxoene (مَکه)، Zabdicene (کودیکه)، Otene (اونی)، Gogarene (گرگریان، خوانده شود کوگریان)، حاشیه مؤلف اقتباس از آندریاس .

ص ۱۹ س ۱۶ « باوجود » یعنی با-طه و دس .

ص ۲۰ س ۷، هدیاپیمه نام قدم ولایت اربل است

ص ۲۱ ح ۱ « ایرانی » غلط است، « صیغه حقیقی پارسی » مقصود است .

ص ۳۲ ح ۱، اسپهت در کتاب پروکویوس بصورت هسپیدیس (درهوتیوس هسپیدیس) آمده هسپیتوس که ثوفاس آورده بر همین است ثوفلاکتوس مورخ و مصنف عالمقام بیدر از هسپیدیس بیدرندویه و ستام و خویشاوند حسرو دوم میکند . علاوه برین یک مصنف مدھی (کوریل) هم نام هسپیتوس را آورده . کلمه آسپتر سُرّیایی طاهراً از غلط نَسّاح ناشی شده و اسپند بوده که همان اسپهداست اسپر حر در داستان (رمان) یولیاوس که آفای هفتن منتشر کرده دیگر درحائی دیده شده (مؤلف از قول مسیو آندرتاس) .

ص ۴۱ س ۱۷ « پسندیدند که » نحواید .

ص ۴۷ س ۱۲ « پردگرد اول و بهرام پنجم و پردگرد دوم » خوانده شود،

ص ۵۴ ح ۱ ، رای فهم این عبارت یخیشه (البشاؤس) ناصل تاریخ او که در ۱۹۰۳ در ونیدیک (ونیز) چاپ شده رجوع کردم ، ترجمه عین عبارت او اینست : « ... چون آن امیر دین پند بود در مملکت آیر (گفتگو از موبدیت که سمت امارت و حکومت هم علاوه بر ریاست روحانی دارد) ، و در طریقت مغان گرمترین و پرشور ترین کس بود ، از بسیاری از دانشمندان از قوانین رشتتی مطلع تر بود برای او در طریق ناراست خودشان این را افتحاری بزرگ میسر دند که نامش همگدین بوده ، و انتبر کیش را میداست ، و تربیت را آموخته بود ، و [معرفت] داشت نه [کتاهای] پهلویک و یارسکدین ، چه این پنج مرحله است که تمامی شرایع طریقه مغان را شامل میشود . ولی گذشته از اینها یک مرحله شمی بر یات میشود که موگید خوانند . « سایرین شاید یخیشه خود همگدین شدن را بجمعی در حات شمرده و میخواهد بگوید روحانی سرور چهار درجه اول را گذرانده بدرجه پنجم که همگدین باشد رسیده بود ، اما بالاتر از این رتبه که او داشت یک مقام دیگر هست که منصب موبدان موبد باشد

ص ۶۲ ، بحای شهریان و شهرانان همه حا « شهر پای » و « شهر پایان » خوانده شود ، یاو در خستریاو ریشه عمل پاییدن است . ساتراب تحریف خستریاو میباشد .

ص ۶۳ ح ، Gedrosie نام قدیم ناحیه مکران است .

ص ۷۳ س ۱۵ « خود سرای رن » مؤلف در آخر کتاب توضیح داده است که « خود سرای رن » هم در روایات پهلوی آمده یعنی رنی که خود در کار خویشش تصرف کرده است .

ص ۷۴ س ۱۲ ، **پروورش دادن** ، جوابید .

« ح ۱ ، **هپحش** ، جوابید .

ص ۹۶ ح ۳ س آخر ، ررتشر ایجا لقی است و سایرین بهر بود که در میان علامت نقل « . . . گداشته شود

ص ۱۰۲ س ۱ ، حکم علط و حکم صحیح است .

ص ۱۱۴ س ۴ ، **اسیمو** خوانده شود

ص ۱۳۳ س ۱۵ « بهمن تهمنان » ترجمه Géant des Géants است و مقصود را خوب نمیرساند ، اصل کلمه ای که خسرو اول استعمال کرده بوده معلوم نیست اما گمان میکنم « سنده ستنگان » بمعنی لعط فراسوی بر دیکتر است .

ص ۱۳۴ س ۱۷ « گلهای حواهر » ، گویا مصطلح برای این مفهوم لعط شمشه باشد ، ولی کلمه را در فرهنگها نیافتم .

ص ۱۴۷ س ۱۲ ، **اسواران** خوانده شود .

ص ۱۴۸ س ۶ ، آن **شخص** را »

ص ۱۵۶ ح ۴ ، در برهان قاطع در لعط گوداب و گوراب وصف این خوردنی را کرده و از آن دو صط معلوم میشود حرف سوم چسری بوده که دال بوشه و راء تلفظ میشده یعنی ذال .

خاتمه

کتاب حاضر ترجمه کتابت بیست نام *L'Empire des Sassanides, le Peuple, l'État, la Cour* بران فراسه تألیف آقای پروفسور Arthur Christensen دانمارکی برین حاب واجب است که از کرامت نفس مؤلف بزرگوار شکرگزاری کنم، که علاوه بر اینکه احاطه ترجمه کتاب خویش را دادند، نسخه ای بر آن را با اصلاحات و حذف و اضافات مهم بر این ارسال داشتند، و آن نسخه است که ماخذ ترجمه اینچاپ است، و سبب اختلافات اساسی که میان این ترجمه با اصل چاپی دیده میشود همین است. علاوه برین اینجاب در مواردی که رجوع ماخذ اصلی فارسی و پهلوی و عربی مینمودم گاهی بر متابعت از ماخذ را بر ترجمه گفتار استاد ترجیح میدادم

مقداری نداداشتها از کتب دیگری که در دسترس مؤلف بوده، و یا پس از تاریخ تألیف اصل کتاب منتشر گردیده یا پیدا شده است، در موضوعاتی که تناسب کامل با مباحث کتاب داشت در ضمن مطالعات خویش جمع کرده بودم که در نظر داشتیم بطور دلیل و تنه با ترجمه کتاب ملحق سازم، و این جهت در حواشی گاهی حواله بدیل داده ام، لیکن فعلاً وسیله طبع آن یاداشتها در دیل خود کتاب فراهم نگردید.

نکته دیگری که لازمست ذکر شود اینکه اینجاب در ترجمه کتاب، ذکر اسامی و ماخذ مؤلف را عالتاً لازم نکرده ام زیرا کتابهای مرور در دسترس خوانندگان عمومی نیست و از بیشتر آنها حتی يك نسخه هم در ایران یافت نمیشود، و آنها که دسترس ماخذ دارند ناچار اصل فرانسو مؤلف را بر بدست دارند، و از روی آن سند مطالب و حتی عدد صفحه و سطر کتابها را هم میتواند بیاسد مایه کمال شمع خواهند بود که کتاب دیگر مؤلف در باب تاریخ متمدن ایران در زمان ساسانیان، که جلد اول آن در شرف انتشار است، رودتر در دسترس ما قرار گیرد، تا شاید خود اینجاب سعادت آن را داشته باشم که ترجمه آنرا بخوانندگان تقدیم دارم

از مؤلف بزرگوار باید کمال تشکر را داشته باشیم که قدر و مقام معمولی تمدن عهد ساسانی را، که سست بدوره های بعد، روزگار امن و چهارستانی و آنادی، و دوران فصل و بررگوار و وسالاری ما بوده است، وسیله کسب گراهای خویش بدسای متمدن (وجود ما بر) چنانکه اند و شاید میشناساند، و برده فراموشی که بر افتخارات آن عصری ایران آویخته است تبع قلم میدرد، و بیکری بسیار ربا که مایه سر امراری و شادمانی است از ریر آن مالمان نشان میدهد

فهرست عام

از اسماء اعلام و مواضع و اصطلاحات

(عددھا راجع صفحات و «ح» اشاره بحاشیه است)

- آبروان ۳۶، ۳۴ ،
 آتشدان ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
 آتشکده ما ۹۸ ،
 آتشنا ۱۱۹، ۹۷ ،
 آثار باقیه بیرونی ۳۰ ح ،
 آژوا، آژوان ۲۴، ۵۲، ۵۰ ،
 آخور بند، آخور سالار، ۱۴۲ ،
 آدم ۶۵ ح ،
 آذران ۹۷ ،
 آذربایجان ۴۲، ۶۲، ۶۳ ح، ۹۷، ۹۰ ،
 ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۰ ح، ۱۵۲ ح ،
 ۱۵۴، ۱۸۰ ،
 آذر برزین مهر ۱۱۹، ۹۷ ،
 آذر بهرام ۹۸ ، بر رجوع شونده بهرام (آذر -) ،
 آذر یادگان ۵۹ ،
 آذر یاد مار سندان ۵۱ ،
 آذر فرسغ ۹۷، ۹۷ ح، ۱۱۹ ،
 آذر کشسب ۹۷، ۹۷ ح، ۹۸، ۱۱۹ ،
 آرامی ۲۶ ح، ۴۲ ح، ۱۰۰ ح ،
 آردانیس (آردشس) ۳۲ ح ،
 آرشاک (ارمی) رجوع شونده آرشک ،
 آرشاویر (ارشویر) ۳۲ ح ،
 آریا، آرهاها، آرنائی، ایرانی، ۵، ۲۱، ۶۴ ،
 ۶۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۷ ح، ۱۲۴ ،
 آراد (خرمای -) ۱۵۹ ح ،
- آرادان، آرادمه مردان، آرادنه واران، ۲۶، ۲۷ ح ،
 ۴۲، ۴۲ ح، ۵۶ ح، ۶۴ - ۶۶، ۱۴۶ ،
 آرمندخت، آرمیدخت، ۱۳۰ ،
 آسروان ۲۵ ،
 آسور، آسوری، آشوری، ۶۳ ح، ۸۴، ۱۵۹ ،
 ۱۶۹ ،
 آسیای صغیر ۷ ،
 آسیای عربی ۷۰، ۱۶۹ ،
 آگاتاخالوس ۱۵، ۳۳ ح ،
 آگانیاس ۵۵، ۶۱، ۷۲ ح، ۹۰ ح، ۹۰ ،
 ۱۷۲، ۱۸۱ ،
 آلات موسیقی ۱۶۱ - ۱۶۲ ،
 آللبیان ۲۸، ۹۰ ،
 آمد، دبار نکر، ۶۲ ح، ۷۱ ،
 آمیابوس - مرکب و س ۲۸، ۳۳ ح، ۵۰، ۶۱ ح ،
 ۶۲، ۶۳ ح، ۶۸، ۸۸، ۸۸ ح، ۹۰، ۹۰ ح ،
 ۹۳ ح، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵ ح، ۱۲۴ ح ،
 ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۱ ح، ۱۵۳، ۱۷۰ ،
 ۱۷۱، ۱۷۱ ح، ۱۸۱ ،
 آمانولیوس ۱۷۳ ،
 آنتگوس ۱۴۲ ح ،
 آندرناس ۷، ۱۱ ح، ۱۴، ۱۵ ح، ۲۴ ح ،
 ۲۶ ح، ۳۱ ح، ۳۲ ح، ۱۸۱ ،
 آیین ۸۵، ۱۴۵ ح ،
 آیین جنگ ۱۴۵ ح ،
 آیین نامک ۱۴۵ ح ،

آیین نامه نوشتن (کتاب -) ۴۱ ،
 ایاحت ۱۲۳، ۷۸ ،
 انداکارس (انداکایزس) ۳۴ ح ،
 اندال ۷۴ ، ۷۷ ،
 اندوس ۲۰ ح ،
 ارار ۳۰ ،
 ارسام ۴۷ ،
 انزیم ۱۴۴ ح ،
 ابن المقفع ۴۱ ، ۷۵ ح ، ۸۱ ، ۱۰۴ ح ،
 ابن حوقل ۴۱ ،
 ابن خردادبه ۳۰ ح ، ۹۷ ح ، ۱۶۰ ،
 ابن خلدون ۶۰ ، ۸۰ ح ، ۹۱ ، ۱۳۴ ح ، ۱۴۰ ح ،
 ۱۵۲ ، ۱۶۰ ،
 ابوالفدا ۶۹ ، ۱۷۴ ،
 ابویواس (دیوان -) ۲۷ ح ، ۳۱ ،
 اسل ۱۴ ، ایلیان ۱۴ ،
 ایورد ۳۰ ،
 آباختر (شمال) ۶۱ ح ،
 ایتحشا ۱۸۱ ،
 ایدانه ۱۵۵ ،
 ایر ۱۸۲ ،
 آیرودختمی ۱۵۲ ح ،
 اخترمار ، اختر ماران ۶۱ ح ،
 اخشنوار ۱۲۳ ،
 ایشند ۳۰ ، ۳۰ ح ، ۳۲ ،
 ادارات ساسانی ۸۰ ،
 ادب ۱۴۵ ح ،
 ادبیات پهلوی ۵۷ ،
 ادبیات دیسی پهلوی ۲۴ ، ۶۸ ، ۷۸ ،
 ازان ، آرابی ، ۶۳ ح ، ۱۵۹ ،
 ازل ۱۸۱ ،
 ارتناس (ارتناس) ۳۳ ح ،
 ارتنیدس ، رجوع شود به ارگندس ، ۳۷ ، ۳۸ ،
 آرتخسره اول = اردشیر درار دست ،

آرتخسره (اردشیر) دوم ۲۱ ،
 ارتیشاران ۲۵ ،
 ارتیشاران سالار ۲۶ ، ۵۵ - ۵۶ ، ۵۶ ح ، ۶۰ ح ،
 ۱۲۴ ،
 ارتیشارستان ۹۲ ح ،
 ارث ۷۶ - ۷۷ ،
 آرچان ۹۸ ،
 ارچروی ، ارکروی ، ۱۶ ،
 ارخی ۳۳ ح ،
 اُرد - هرود ،
 اردشیر اول ، یاپگان ، ۲۳ ، ۲۴ ح ، ۲۸ ، ۳۲ ،
 ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۵ ح ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۸ ،
 ۵۹ ، ۶۷ ، ۹۶ ح ، ۹۸ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۱۱ ،
 ۱۱۵ ، ۱۱۶ ح ، ۱۱۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ح ، ۱۳۵ ،
 ۱۳۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ح ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ح ،
 ۱۴۶ ح ، ۱۵۳ ، ۱۷۰ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ،
 ۱۸۰ ،
 اردشیر دوم ۲۹ ، ۴۲ ، ۱۰۷ ، ۱۷۹ ،
 اردشیر سوم ۱۴۲ ح ،
 اردشیر حره ۳۴ ،
 اردشیر درار دست ۲۳ ح ،
 اُردمیس ۷ ،
 اردوان دوم ۲۰ ،
 اردوان سوم ۱۱ ح ،
 اردوان پنجم ۲۴ ح ، ۵۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ح ، ۱۴۴ ح ،
 آردوراز ۷۸ ، ۹۹ ،
 اردوراز نامک ۹۶ ح ،
 اررن ۱۴ ،
 آرسنوسنگه ۱۶ ،
 آرشک ، آرشاک ، اشک ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۰۵ ح ،
 ۱۵۳ ،
 ارگ ۳۸ ،
 ارگند ۳۸ ، ۳۹ ، ۵۶ ، ۵۶ ح ،

اُستَن ، اُستَنِيك ٦٤ ح ،
 اُسْرُوسْتَه ، سْرُوسْتَه ٣١ ، ٣٢ ،
 اسفنديار ٣٣ ح ،
 اسقف ١٠٧ ،
 اسکندر کبير ، الکسندر رومی ، ٢٣٤ ح ، ٢٤ ح ،
 ٤٦ ح ، ٩٦ ح ، ١٤٢ ، ١٦٦ ، ١٧٠ ،
 اسکندر يه ١٦٦ ،
 اسلام ، شريعت محمدی ، ٣ ، ٧٨ ، ٨٢ ، ١٤٠ ، ١٥٩ ح ،
 ١٧٥ ،
 اسماء ايراني (کتاب -) ٣٣ ح ، ٣٤ ح ، ٤٠ ح ،
 اسواران ١٠ ، ٢٨ ، ٢٤ ح ، ٤٤ ، ٦٥ ، ٨٧ ، ٨٨ ، ٩١ ،
 ١١٦ ، ١٢٥ ، ١٤٦ ، ١٤٦ ح ، ١٤٧ ،
 آسَحْرَه ١١ ح ،
 آسَحْرَه پ ١١ ح ،
 اِسْحَن ١٣٠ ح ،
 اشراف ٤٢ ، ١١٦ ح ، ١١٨ ، ١٢١ ، ١٢٤ ، ١٢٤ ح ،
 ١٢٨ ، ١٣١ ، ١٤٦ ، ١٧٤ ، ١٧٥ ، ١٨١ ،
 اشک ٩ ح ، ٣٣ ح ،
 اشکابان ٨ ، ٩ ، ١٠ ، ١٢ ، ١٣ ح ، ١٩ ، ٢٢ ، ٢٤ ح ،
 ٢٧ ح ، ٢٨ ، ٢٩ ، ٣٢ ، ٣٢ ح ، ٣٣ ح ، ٣٤ ، ٥٠ ، ٨٧ ،
 ٩٧ ح ، ١١٥ ، ١١٦ ، ١١٧ ، ١٣٥ ، ١٣٩ ، ١٤١ ح ،
 ١٤٤ ، ١٤٤ ح ،
 اَسَاحِج ٣١ ،
 اصْهَد ٣٢ ح ،
 اصحاب دين ٨٤ ، ٩٦ ، ٩٧ ،
 اصمهان ، صعاهان ، اصمهاهی ٤١ ، ٤٢ ، ٦٢ ، ٩٨ ،
 ١٣١ ، ١٥٧ ح ، ١٥٨ ح ، ١٦٤ ،
 اصمهد ٣٢ ،
 اصمهد صمهدان ٢٥ ح ،
 اطعال ٧٢ ، ٧٤ ،
 اوشين ٣١ ، ٣٢ ،
 اقليم ١٦٥ ح ،
 اکاسره ٥٧ ، سر رجوع شود ، خسرو ، خسروان ،
 الأُخَار الطَّوَال ٥٤ ح ،

ارگيدس ٣٨ ،
 ارمستان ، ارميتيه ، ١٢ ، ١٣ ، ١٣ ح ، ١٤ ،
 ١٥ ، ١٥ ح ، ١٨ ، ٢٧ ح ، ٢٩ ، ٥٤ ، ٦٢ ،
 ٦٣ ح ، ٦٨ ، ١٠٥ ح ، ١٣٣ ، ١٨١ ،
 ارمستان ايران ، ارميتيه فارس ، ١٦ ، ٦٢ ح ،
 ٨٥ ، ١٨٠ ،
 ارمی ، ارميان ، ١١ ، ١١ ح ، ١٨ ، ٢٦ ح ،
 ٣٢ ح ، ٣٩ ح ، ٤٦ ، ٤٧ ، ٥٤ ، ٦٤ ح ، ٨٧ ،
 ٩١ ، ١٠٥ ح ، ١٣٠ ح ، ١٤٢ ، ١٤٢ ح ،
 ١٤٥ ح ، ١٤٦ ح ، ١٤٨ ، ١٥١ ح ، ١٥٩ ،
 ١٦٢ ح ، ١٧٢ ، ١٨١ ،
 اروپا ١٠٧ ، ١٢٥ ، ١٧٤ ،
 اُرِيْتْرِيَا ، اُرِيْتْرِيَا ، ٧٠ ،
 اردواح با ارجام ٧٣ ح ، ٧٧ - ٧٨ ، ٧٨ ح ،
 اَزْدَهَاك (صِيْطَاك) ٩٢ ،
 آسَاك ٢٢ ،
 اساوره ، ١٠ ، ٤٤ ، ٦٥ ، ١١٨ ، ١٤٧ ح ،
 اسيدرستاق ٤٢ ،
 اسباد گندسب ١٤٨ ح ،
 اسپاهان ٣٩ ح ،
 آسپَنَد ٣٨ ، ٣٨ ح ، ١٨١ ،
 آسپَنَر ١٨١ ،
 اسپت ١٦ ،
 آسپِيچَه ، اسپس ٧ ،
 آسپَرِيْت ٣٢ ح ،
 اسپوارگان ٤٤ ،
 اسپهد اسپهدان ، سپهدان سپهد ، ١٢٢ ، ١٧٩ ،
 اسپهد يهلو (خاندان) ٣٢ ، ٣٢ ح ، ٣٣ ، ٣٤ ،
 ٣٤ ح ، ٣٩ ، ٤٠ ح ، ١٨١ ،
 اسپهت ٣٢ ح ، ١٨١ ،
 استاندار ٦٤ ، ١٥٠ ح ،
 آسْتَنَد ٥٩ ح ،
 استخر ، اصطخر ، ٩٨ ح ، ١٣٧ ،
 استراين ١٢ ح او ٢١ ، ٢١ ،

الأمان ، آلان ، ۱۸۰ ، ۱۵۰ ، ۶۳ ، ۲۹ ،
 الباب والابواب ، ۱۵۰ ،
 التثنيه والاشراف ، رجوع شود به تنبيه ... ،
 الرجح ۶۳ ح ، نير رجوع شود به هجر خوش ،
 الرنيكه ۱۸۱ ، ۱۵ ،
 الرد مارع ۴ ح ،
 المسالك والممالك ۲۰ ح ،
 المشاؤس ، اليساؤس ، يفيشه ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۲ ح ، ۱۵۲ ح ،
 ۱۸۲ ، ۱۷۲ ،
 امانويل ۱۵۲ ،
 امويان ، نبي اميه ، ۸۰ ح ،
 أمهر سبندان ۱۲۲ ح ،
 اناهد ۳۲ ، ۱۴ ،
 اناهد ۹۸ ، ۲۱ ،
 آبارك ۹۲ ،
 آتيركش ، آتير كيش ۱۸۲ ، ۵۲ ،
 اتواوس ۱۰ ح ،
 احن آثار ملي (انشارات —) ۱۱۷ ح ،
 آزل ۱۸۱ ، ۱۶ ، ۱۵ ،
 اسكلويديا مريتيكا ۱۲ ح ،
 آسئي ۲۶ ح ،
 آظلياطورس ۴۶ ح ،
 آنكر منيش ، اهريس ، ۲۲ ، ۲۱ ،
 اوشرد ۱۰۵ ،
 اوشكسد ، اوشككويد ، اوشه بوي ، اوشه بندي
 ۱۴۸ ، ۱۴۸ ح ، ۱۴۹ ،
 اوشكردوان ، اوشروان ، بر رجوع شود به خسرو
 اول ، ۱۲۴ ، ۳۱ ،
 ايران (حر ايران) ۴۶ ، ۴۶ ح ، ۴۷ ، ۱۲۳ ،
 اوني ۱۸۱ ، ۱۶ ،
 اوروتسب = لهراسب ،
 اوستا ۶۵ ، ۶۵ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۲۹ ح ،
 ۱۴۱ ح ، ۱۵۰ ، ۱۶۳ ح ،
 اولادوس ۹ ح ،

أهرمرد ، هرمرد ، اورمزد ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۰ ، ۱۲۰ ،
 ۱۳۳ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۷۶ ،
 اهل البيوتات = وادگان ،
 اهورا ۷۱ ،
 ايش پيش ۵۲ ،
 ايران ، ايرانشهر ۴ ح ، ۴۵ ح ، ۴۶ ح ، ۴۶ ح ، ۴۷ ح ،
 ۵۷ ح ، ۶۲ ح ، ۶۳ ح ، ۶۴ ح ، ۶۶ ح ، ۶۷ ح ، ۶۸ ح ، ۶۹ ح ، ۷۰ ،
 ۷۲ ح ، ۸۱ ح ، ۸۳ ح ، ۸۴ ح ، ۸۵ ح ، ۸۷ ح ، ۹۰ ح ، ۹۱ ح ، ۹۲ ح ، ۱۰۱ ،
 ۱۰۱ ح ، ۱۰۴ ح ، ۱۰۵ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۸ ح ، ۱۱۲ ح ، ۱۱۶ ،
 ۱۱۷ ح ، ۱۱۹ ح ، ۱۲۴ ح ، ۱۲۴ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۳۱ ح ،
 ۱۳۳ ح ، ۱۳۵ ح ، ۱۳۸ ح ، ۱۴۰ ح ، ۱۴۱ ح ، ۱۴۱ ح ، ۱۴۴ ،
 ۱۴۵ ح ، ۱۵۱ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۶۳ ح ، ۱۶۶ ح ، ۱۶۹ ح ، ۱۷۲ ،
 ۱۷۳ ح ، ۱۷۴ ح ، ۱۷۵ ح ، ۱۷۶ ح ، ۱۸۱ ، ۱۸۱ ،
 ايران ابارك بده ۹۲ ،
 ايران دور بده ۲۶ ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ،
 شود به دوران مهست ،
 ايران سيامبد ۲۶ ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح ،
 ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ، ۳ ح ،
 ايران شهر (كتاب —) ۱۵ ح ، ۱۶ ح ، ۱۱ ح ،
 ايران امارع (؟ ايران همارگر) ۴۴ ح ،
 ايران وينرد كواد ۱۵۷ ،
 ايرانيان ۴۴ ح ، ۴۴ ح ، ۴۴ ح ، ۴۴ ح ، ۴۴ ح ، ۴۴ ح ، ۴۴ ح ،
 ۸۸ ح ، ۸۸ ح ، ۸۸ ح ، ۸۸ ح ، ۸۸ ح ، ۸۸ ح ، ۸۸ ح ، ۸۸ ح ،
 ۱۰۷ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۷ ح ،
 ۱۷۳ ، ۱۷۵ ،
 ايرتس هدياسي ۲۰ ، رجوع شود به هدياينه ،
 ايردان ۱۲۲ ح ،
 ايرد بيروري ۱۴۴ ح ،
 ايردخورشيد ۱۴۱ ،
 ايريدروس حركيبوس ۱ ح ، ۲۲ ،
 ايلخاري ۱۵ ،
 ايوك خودايي ۱۷۰ ،
 ايوكردن ۷۳ ،
 ايفريت ۵۲ ح ،

برید ۱۱۲-۱۱۳،
 نوبیت ۱۵۲، ۱۸۲،
 بزگان = وزگان،
 بزگرمندار = وزگرمندار،
 بزگ، مهر، بر جمهر ۲۷، ۴۷، ۴۷، ۴۸، ۶۹،
 ۶۹، ۷۶،
 سالك ۱۴۴،
 نست، نستی ۱۵۹،
 سنام، سسطام، ۴۰، ۴۰، ۴۰، ۱۵۱، ۱۸۱،
 شماسپ ۳۳،
 نغ ۱۳۳، ۱۴۳،
 بعداد ۱۶۴،
 بگر ۸۲،
 بگور ۱۷،
 بگرتومی ۱۳،
 بلاذري ۳۱، ۴۱، ۴۱، ۶۶، ۸۱، ۸۹،
 بلاش ۱۳، ۲۳، ۲۳، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۵۶،
 بلج، بلجی، ۶۳، ۹۰، ۱۵۹،
 بلعمی، رجوع شود به طبری فارسی،
 بلوشه ۶۱،
 بلیسار یوس ۸۹، ۱۵۴،
 بند قیصر ۷۱،
 بندوی، بندویه، ۴۰، ۸۱،
 بندھش ۴۴، ۵۰،
 بودایی ۲۳،
 بورنطیا، بورانتیوم (روم شرقی) ۵۴، ۵۵، ۷۰،
 ۸۹، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۶۶، ۱۸۱،
 بوی (بوی) ۱۶۴،
 بوهاو عطرها ۱۶۳،
 به اندیو خسرو، وه اندیو خسرو، گمندی خسرو، ۳۷،
 بهرام درم ۱۳۶، ۱۳۷،
 بهرام سوم ۲۹، ۱۳۷،
 بهرام چهارم ۲۹، ۱۳۷،
 بهرام پنجم (گور) ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۵،

یابل ۲۰، ۳۷، ۸۲،
 یابلی ۲۶، ۷۰، ۱۶۹،
 یاخترش (بلج) ۶۳، ۹۰،
 یادغیس ۳۱،
 یارند، یهلبند، یهلود، یهلوت، یهیرید، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۶۱، ۱۶۶،
 یاریها و وررشها ۱۰۰، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۴۲،
 ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۲،
 یاکو (آتشکده -) ۲۳،
 یامیان ۳۰، ۳۱، ۳۲،
 یاوئی ۶۴،
 یبول عدرا، مریم، ۲۳،
 یجرین ۶۲،
 ینج ۳۱،
 یخارا ۳۱،
 یخارا حده ۳۱،
 یدیش ۱۴،
 یدیشخ ۱۵، ۱۵، ۱۶، ۱۶، ۱۷، ۶۲،
 ۶۲،
 یدله گویان، دلقکما، مصحکان، ۱۴۷، ۱۴۷،
 یرار، یرار ۳۰،
 یراران ۳۱،
 یرار بنده ۳۰، ۳۰،
 یرارة ۳۳، ۳۹،
 یر-ینا-آن ۲۶، ۲۷، ۴۲،
 یرنگلی ۷۲، ۱۲۲،
 یردیة کاذب، رجوع شود به گوماته، ۶، ۷،
 یرویه ۴۷،
 یرزین مهر ۴۷،
 یرزین مهر (آدر -)، رجوع شود به آدر یرزین مهر،
 یرسمو کوزیه ۱۰۹،
 یرمکیان ۱۷۶،
 یرهان قاطع (سق -) ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۶۲،
 ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۲،

باهر ۵۱ ،
 یایگان ۱۱۲، ۸۹ ،
 یایگان سالار ۱۱۲، ۸۹ ،
 یثیون ۱۰۸ ،
 پدشجوارگر ۲۴ ح ،
 پدشجوارگر شاه ۷۸، ۳۱ ح ،
 پدشجور (پیش خور) ۱۵۰ ، ۱۴۲ ،
 پدیباخشتا ۱۸۱ ح ،
 پدیباخشر ۱۴ ،
 یردیگاس ۴۶ ح ،
 یردنگان ۱۵۸ - ۱۵۷ ، ۱۵۴ ،
 یروکویوس ۳۳ ح ، ۳۹ ح ، ۵۶ ح ، ۸۸ ح ، ۱۰۵ ح ، ۱۲۴ ،
 ۱۲۴ ح ، ۱۵۳ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۸۱ ،
 یرور ، رجوع شود بحسرو دوّم ،
 یست ، رجوع شود به برید ، بنگ ،
 یسر نارگنی ۱۷۱ ، ۱۷۱ ح ،
 یسر خواندگی ۷۶ ، ۷۵ ،
 پشتیکان ۱۴۲ ،
 پشتیکان سالار ، پشتیکان سردار ۶۰ ، ۱۴۲ ،
 ۱۴۲ ح ،
 یلوسیرحس ۴۶ ح ،
 یلبیوس ۱۹ ح ،
 یسدام ۱۴۸ ،
 یوشج ، یوشنگ ، یوشجی ۱۰۹ ، ۳۱ ،
 یوتر ۲۸ ،
 یهلو ۱۱۸ ح ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۳ ح ، ۴۲ ح ، ۶۳ ح ،
 یهلوی ۱۸۵ ، ۹۸ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۳ ح ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۹ ح ،
 ۲۰ ح ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۳ ح ، ۲۶ ، ۲۶ ح ، ۲۷ ح ، ۳۴ ،
 ۳۴ ح ، ۶۱ ح ، ۶۶ ح ، ۷۲ ح ، ۸۹ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۱۵ ،
 ۱۱۷ ، ۱۳۵ ، ۱۳۵ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۶۵ ح ،
 یهلویان ، یهلویین ۱۰۸ ، ۱۰ ، ۱۰ ح ، ۱۹ ، ۱۹ ح ،
 ۲۰ ح ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۸ ، ۴۶ ، ۹۴ ، ۱۱۵ ،
 یهلویک (آیین یهلوی) ۱۸۲ ، ۵۲ ،
 یفتیاگریس ۱۸۱ ،

۵۶ ، ۴۷ ح ، ۵۷ ح ، ۶۱ ح ، ۶۲ ح ، ۶۷ ح ، ۷۸ ح ،
 ۸۷ ح ، ۹۸ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۱۱ ح ، ۱۱۸ ح ، ۱۲۱ ،
 ۱۳۶ ، ۱۷۳ ،
 یرام ششم (جوبینه) ۳۴ ، ۵۵ ، ۹۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴ ح ،
 ۱۵۴ ، ۱۷۳ ،
 یرام (آدر -) ۹۷ ، ۱۷۶ ،
 یتک ۵۱ ،
 یهمن ۳۳ ح ،
 یهسه ۳۰ ،
 یهمن یشت ۱۷۶ ،
 بیت المقدس ۱۶۶ ح ،
 بیت ارمایه ۶۲ ،
 بیت درایه ۶۳ ح ،
 بیروبی ۳۰ ح ، ۳۲ ، ۷۴ ،
 بین التهرین ۲۸ ، ۴۴ ح ،
یایک ۱۱۹ ، ۱۱۹ ح ،
 یاذاش ۱۴ ،
 یادشا ، یادشاه ۱۴ ح ،
 یادشاهرن ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۷ ح ،
 یادگوس ، یای گوس ۱۵ ح ، ۶۱ ح ،
 یادگوس یان (یادوسیان) ۴۴ ، ۴۴ ح ، ۶۱ - ۶۲ ،
 ۶۴ ، ۱۱۵ ، ۱۳۱ ،
 یارس ، یارس ، ۶ ، ۷ ، ۲۱ ح ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۴۱ ، ۵۳ ، ۶۲ ،
 ۶۳ ح ، ۸۴ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ح ، ۱۳۷ ، ۱۵۰ ،
 یارسنگدین ۵۲ ، ۱۸۲ ،
 یارسی ۵۲ ، ۱۰۰ ح ، ۱۱۷ ، ۱۱۷ ح ، ۱۶۴ ،
 یارسیان ۲۳ ، ۹۶ ، ۱۳۷ ح ، ۱۴۰ ح ،
 یارسیان (تاریخ -) ۱۴۰ ح ،
 یاریس ۱۶۸ ،
 یاسمانان خاصه ۱۱۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ،
 ۱۴۳ ح ، ۱۴۴ ،
 یاکوریه ۳۷ ،
 پالوده ۱۵۹ ، ۱۵۹ ح ،

پیدایش ۱۴ ح ،
 پیران کشنسیپ کریگوریوس ۳۴ ،
 پیران کشنسیپ (مهران) ۶۳ ح ،
 پیر کشنسیپ ۱۰۸ ،
 پیروز شاه ، پیروز ، ۸۶ ، ۸۷ ح ، ۸۷ ، ۸۷ ح ، ۱۲۱ ،
 ۱۲۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،
 پیروز مهران ۳۳ ح ، ۱۵۴ ،
 پیروز (لقب) ۳۰ ،
 پیشدادیان ۵۷ ، نیز رجوع شود به فردات ،
 پیشگو ، پیشگوئی ، ۲۲ ، ۶۱ ح ، ۱۴۵ ح ،
 پیگک ۱۱۲ ،
تاریخ بخارا ۲۳ ،
 تاریخ قم ۳۴ ح ،
 تاربان = هران ،
 تبت ، تبتی ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ،
 تجارت الالم ۴۲ ح ، ۱۷۷ ح ،
 تجارت ۶۹ - ۷۰ ،
 تحت مرمر کریم حانی ۱۶۵ ح ،
 تحفه ۵ ،
 تحفه ساسانیان ۱۵۳ ،
 تمدن (شاید با د بیدون ، یکی باشد) ۲۲ ،
 تراپابوس ۲۰ ،
 تربیت و تعلیم ۱۰ ح ، ۲ ، ۵۲ ، ۵۲ ح ، ۹۹ - ۱۰۱ ،
 ۱۴۲ ح ، ۱۵۰ ، ۱۷۷ ،
 برکان ۲۹ ، ۱۵۰ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ،
 ترمیند ۳۰ ،
 ترمیند شاه ۳۰ ،
 نشتر ۷۱ ،
 تکوس ۱۰ ح ، ۲۰ ح ، ۳۴ ح ،
 تلمود ۸۲ ح ،
 تدمیه و اشراف (کتاب —) ۲۵ ح ، ۲۷ ح ، ۴۳ ،
 ۴۵ ح ، ۱۲۰ ح ، ۱۳۷ ، ۱۴۵ ،
 تبتیر ۱۳ ح ،

تسر ۲۴ ح ، ۳۵ ، ۳۵ ، ۱۷۷ - ۱۷۹ ،
 تن شایور ۱۵۲ ،
 تنقلات ۱۵۹ ،
 تنورنک ۸۸ ،
 توربان (قطعات و اوراق متفرقه —) ۶۱ ، ۹ ح ،
 ۱۰۰ ح ، ۱۸۱ ،
 توروس (کوه —) ۱۴ ،
 توری ۷۰ ،
 تهم ۱۵۱ ،
 تهم خسرو ۱۵۱ ،
 تهم شایور ۱۵۱ ،
 تهم هر مرد ۱۵۱ ،
 تهم بردگرد ۱۵۱ ،
 تیرنه ۱۱۲ ،
 تیرداد (شاه ارمستان) ۱۳ ح ،
 تیرداد (شهزاده پهلوی) ۲۲ ،
 تیسپون ، تیسپسون ، مداین ، ۸ ، ۹۷ ح ، ۱۲۷ ،
 ۱۳۰ ، ۱۵۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ،
 تیگران بررک ۱۵ ح ،
 تیولداران ، رجوع شود به کاردکان ،
تعالی ۳۹ ح ، ۴۷ ح ، ۱۵۷ ح ، ۱۵۹ ح ، ۱۶۳ ح ،
 ۱۶۴ ، ۱۶۶ ،
 ثنوفاس ۷۸ ح ، ۱۸۱ ،
 ثنوفیلکتوس ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ح ، ۱۳۴ ، ۱۸۱ ،
جائلیق ۱۰۷ ،
 حایبوس ، کلیبوس ، رجوع شود به کالیبوس ،
 حان اسیاران ، حان سیاران ، ۸۹ ح ، ۱۴۸ ح ،
 حاویدان (گروه —) ۸۹ ،
 حاویدان خسرو ۲ - ۱۵۱ ،
 حال طبرستان ۳۲ ،
 حمل ۳۱ ،
 حرخان ، رجوع شود به کرگان ،

حرشانشاه ۳۱ ،
 جریه ۳۶، ۳۴ ،
 حریان اموراداری (۸۱) ،
 حریب ۱۴۹، ۸۴ ،
 حریره (= کریت) ۸۲، ۵۶ ح ،
 حَسَنُف شاه ۲۴ ح ،
 حَلَّاب خشک ۱۵۹، ۱۵۹ ح ،
 حمادی الاخره ۱۳۸ ،
 حمشید ۱۶۰ ح ،
 حوانوی ۵۹ ح ،
 حوران ۱۶۱ ،
 جورخان ، روح شود ، گورگان ،
 جوسف ۴۲ ،
 جوهری ۴۰ ح ،
 حوی بلخ (حیحون) ۱۸ ،
 حی ۴۱ ،
 حنورحیس (مار —) ۱۰۱، ۳۷ ح ،
چرند گمان ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸ ،
 چمردن ۷۷، ۷۵، ۷۳ ح ،
 چوگان ، چوبیکان ، ۱۰۰، ۱۰۰ ح ،
 چول ، صول (قوم) ۹۰ ،
 چهار مقاله ۵۷ ،
 چژ (= شر) ۹۸ ،
 چین ، چمان ، ۷۰ ،
حاجی آباد ۲۶، ۳۳، ۴۶، ۱۴۶ ،
 حاشیان ۷۰، ۹۰ ،
 حجار ۱۵۰ ،
 حَلْوَان ۱۵۰ ،
 حرة اصعبانی ۲۷ ح ، ۳۱، ۴۲، ۳۸ ،
 حیره ۲۸، ۴۰ ح ، ۱۰۰ ح ،
خاتون ۹۸ ،

حاقان ۹۸ ،
 خبیص کرمان ۴۲ ،
 خیل ، ختلان ۳۱، ۳۱ ح ،
 خیتلان شاه ۳۱ ،
 خندا (= شاه) ، خودایان ، ۹۶ ح ، ۱۶۳، ۱۶۴ ،
 خراسان ۲۹، ۴۲، ۸۲ ح ، ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۱ ،
 ۱۷۳ ،
 خراگ ، خراج ، ۸۲، ۸۲ ح ، ۸۶، ۱۲۷ ح ، ۱۴۹ ،
 خرداذین ۱۳۲، ۶۹ ،
 خرم‌باش ۱۴۷، ۱۴۷ ح ، ۱۴۸ ،
 خزر (دریای —) ۹۰ ،
 خزر (قوم) ۲۹، ۶۳، ۱۵۰، ۱۸۰ ،
 خسرو ۱۱۸ ،
 خسرو (کی) ۶ ،
 خسرو ، لسری ، ۲۷ ح ، ۴۴، ۴۴ ح ،
 خسرو اول (ابوشکک روان) ۱۵ ح ، ۲۴ ح ، ۲۵ ح ،
 ۲۷ ح ، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۴ ح ، ۴۵ ،
 ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۸ ح ، ۶۱، ۶۲، ۶۳ ح ، ۶۵ ،
 ۶۹ ح ، ۷۰، ۷۸، ۸۲ ح ، ۸۴، ۸۴، ۸۵، ۸۵، ۹۰ ،
 ۱۰۰ ح ، ۱۰۲، ۱۰۳ ح ، ۱۱۱ ح ، ۱۱۳ ح ، ۱۱۶ ح ،
 ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۴ ح ، ۱۲۵، ۱۲۵ ح ، ۱۲۶ -
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۹ ح ، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۶ ح ،
 ۱۴۹، ۱۵۱ ح ، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰ ،
 ۱۸۲ ،
 خسرو دوم (پرویز) ۳۰، ۴۰ ح ، ۴۱، ۴۵، ۵۳ ،
 ۵۵، ۵۷، ۶۱ ح ، ۶۲، ۶۲ ح ، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۶۹ ح ،
 ۸۱، ۸۲ ح ، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۱۰۵ ح ، ۱۲۱ ،
 ۱۲۸، ۱۲۸ ح ، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۲، ۱۳۶ ،
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸ ح ، ۱۵۱ ح ، ۱۵۳ ح ، ۱۵۴ ،
 ۱۵۷، ۱۵۷ ح ، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۱ ح ، ۱۶۲ ،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۶ ح ، ۱۶۷، ۱۶۸ ،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۴ ،
 خسرو دوم (شاه ارمی) ۱۸ ،
 خسروان (دو خسرو) ۵۹ ح ، ۶۱ ح ، ۸۸، ۱۱۹ ،
 ۱۱۹ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۵۵، ۱۷۷ ،

خودنگدس (خویتوگدث) ۷۸ ، بیر رجوع شوده
 ازدواج نارحام ،
 خیوان ، خیوبی ، هیوان ، ۲۸ ، ۹۰ ،
 داذُ بنداذُ ۵۹ ،
 دادستان دبیگ ۷۲ ، ۷۵ ح ،
 داذور ، داذوران ، ۲۵ ، ۹۶ ح ، ۱۰۲ ،
 دارا ۲۳ ح ، ۳۳ ح ، ۹۷ ح ،
 دارالمر ۶۲ ،
 دارای اول (داریوش) ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۷۰ ، ۹۰ ،
 ۱۱۷ ، ۱۱۷ ح ، ۱۶۹ ،
 دارای سوم ۲۳ ح ، ۳۳ ح ،
 دارمسیر ۲۴ ح ، ۲۵ ح ، ۱۲۲ ، ۱۷۷ ح ، ۱۷۸ ح ،
 داسان بهرام چوبین ۱۷۴ ،
 داناگان ، دانایان ، ۶۱ ح ، ۹۶ ح ، ۱۴۶ ، ۱۴۶ ح ،
 داناگان و موبدان ۱۲ ، ۱۲ ح ،
 داور ۳۱ ،
 داهیان ۸ ، بیر رجوع شوده دهستان ،
 دبیقی ۷۰ ،
 دحله ۴۵ ، ۸ ،
 دخویه ۳۰ ح ، ۳۱ ،
 دَر (دَر) ۶۴ ح ،
 دَر ۱۴۵ ، ۱۴۵ ح ، ۱۴۸ ،
 دَر ایران ۱۴۶ ح ،
 دربار ۱۴۵ ، ۱۴۵ ح ،
 دربان ۶۱ ، ۶۱ ح ،
 درسد ۱۵۰ ،
 درخاه ۱۴۵ ح ،
 درخت آسوریک (نامه —) ۱۶۲ ،
 دَرَسِنْدُ ۶۱ ح ،
 دَرَعی ۱۵۹ ،
 درفش ۹۱ ، ۹۱ ح ،
 درفش کاویان ۹۱-۹۲ ، ۱۱۸ ،
 درشهای ساسانی ۹۱-۹۲ ،

خسرو خوارزم ۳۰ ،
 خسرو شوم ۱۵۱ ، ۱۵۱ ح ،
 خسرو شیرین ۱۶۰ ح ،
 خسرو یزدگرد ۴۷ ،
 خشایارشا ۹۰ ،
 خشایب ۳۵ ح ،
 خشایب دَهیو نام ۹ ،
 خَسْر ، خَسْرَه ، خَسْهَر ، ۱۱ ح ،
 خَشْتِیَاو ۱۸۲ ،
 خَسْرِی ۳۱ ح ،
 خشم (دیو —) ۱۷۶ ،
 خَسْرِب ۱۱ ح ،
 خلاصه العجایب ۱۷۴ ،
 خلفاء ۵۷ ، ۱۵۲ ،
 جلیارخس ۴۶ ، ۴۶ ح ،
 حَا رَکَس ۳۹ ، ۳۹ ح ،
 خدیاگران ۱۴۷ ،
 خواحه سرایان ۶۱ ح ،
 خوارزم ۲۹ ، ۳۰ ، ۱۸۰ ،
 خوارزم شاه ۳۰ ح ،
 خواسالار ۱۴۲ ، ۱۴۲ ح ،
 خواسدگان ۱۴۷ ، ۱۶۰ ،
 خودسرای (شرای) رن ۷۲ ، ۱۸۲ ،
 خودای نامه ۱۱۶ ح ، ۱۴۵ ح ،
 خوراسان (مشرق) ۶۱ ح ، ۱۷۶ ،
 خوراگها ۱۵۶-۱۵۸ ،
 خورش خراسانی ۱۵۶ ،
 خورش دهقانی ۱۵۶ ،
 خورش رومی ۱۵۶ ،
 خورش شاهمی ۱۵۶ ،
 خوروران (خاوران ، مغرب) ۶۱ ح ، ۶۲ ،
 خورهناد ۳۳ ح ،
 خورستان ، خوریان ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۷۰ ، ۱۰۵ ،
 حوسف ۴۲ ،

درگاه ۱۴۵ ح،

درم ، درهم ، ۸۴، ۸۴ ح، ۸۶، ۱۵۳

درندگان ۱۵۴

دَرَوَکَ ، دَرَوَکَ ، ۲۱،

دَرَهَنْدَرَزَ پَد ۴۷،

دریگک بند ۱۴۲

دُود سَرِبَرْدَ سَسْک ۶۸،

دَسْتَر (رَجوع شود به دستور) ۹۶ ح،

دستور همداد ، دستور همداد ، ۲، ۱۰۲، ۱۰۸ ح،

دستگرد ۱۶۳

دستور ، دستوران ، ۲۵، ۲۵، ۹۶، ۹۶ ح، ۱۰۲، ۱۲۲

دستورالوراء (کتاب —) ۴۹، ۴۹ ح،

دشت نارین (دشت بر) ۳۴، ۳۶

دماوند ، دساوند ، ۳۱، ۹۶ ح، ۱۳۱

دماوند کماووسکان ۳۵

دویت ۱۴۹، ۱۴۹ ح،

دویران ، دویران ۲۵، ۲۵ ح، ۵۷، ۵۷، ۸۴، ۱۴۹

دویران مهست (مهست) ، مهتر دویران ، ۲۶، ۵۵

۵۹، ۵۹ ح، ۶۰، ۱۲۲، ۱۴۲ ح، ۹۷۹، سر رجوع

شود ایران دویرید ،

دویرید ۲۵ ح، ۴۳، ۵۹ ح،

دِهَنْدَ ۷۶، ۹۶ ح، ۱۶۴

دهسالار ، دیهسالار ، دهسالار ، ۶۶ ح،

دهستان ۳۲، ۳۴

دهگانان ، دیهگانان ، دهقانان ، دهاقین ۶۵، ۶۵ ح،

۶۶، ۶۶ ح، ۶۷، ۶۸، ۱۰۰ ح، ۱۰۲، ۱۱۶

۱۲۹، ۱۵۷، ۱۷۶

دِهْی ۵

دهند ۹ ح،

دیلم ، دیلمان ۹۰، ۹ ح، ۱۶۱

دیبار ۱۲۷

دین بند ۱۸۲

دین سامی ۲۲

دیگر ۷۲، ۷۸، ۹۲ ح، ۱۰۰، ۱۰۱ ح، ۱۱۹، ۱۲۰

دین محوس ۲۴ ح،

دیوری ۳۹ ح، ۸۲، ۸۹ ح،

دیوان ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۷

دیوان چنگاوران ، دیوان مقاتله ، ۵۸ ح،

دیوان ختم ۵۹

دیوان حراج ۵۶، ۸۰ ح، ۸۱، ۸۲، ۱۳۲

دیوان هقات ۸۰ ح،

دیودروس ۴۶ ح،

دیبه ۶۶۵

دیویگ ۶۳، ۶۶ ح،

رأسی ۹۶

رام ایروود یردگرد ۱۵۲، ۱۵۲ ح،

رامشگر ، رامشگران ۴۴، ۴۵، ۱۴۷

رامهای خسروای ۱۶۰

رُقبیل ۳۱

رُقبیلستو ۲۴

رُحْدَ ، الرُّحْجَ ، بیر رجوع شود به هر خویش ۳۱،

رَدَف ۴۰ ح،

رَدَ ۶۴ ح، ۶۶ ح، ۱۰۱ ح، ۱۰۲، ۱۰۸

رزم یوران ۱۶۶ ح،

رستاق ، روستا ۶۶، ۱۰۰

رستم و حراد (سردار) ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۰ ح،

روایات پهلوی ۲۳، ۱۸۲

روم ، رومیان ۱۳ ح، ۲۰، ۲۲، ۲۹، ۳۳ ح، ۵۵

۷۰، ۸۲ ح، ۸۸، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴ ح، ۱۰۰

۱۰۱، ۱۰۱، ۱۰۱ ح، ۱۰۴، ۱۶۰ ح، ۱۶۳

۱۷۱، ۱۷۳

ری (رَع) ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۷۰، ۹۶ ح، ۱۶۱

ریدگان ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۵۰

ریدک خوش آردو ۱۵۷، ۱۵۷ ح، ۱۶۲، ۱۶۲

۱۶۴

ریوشار ۳۰، ۳۱ ح،

ریوشاران ۳۱

دیوندکوه ۹۷،
رئیس کوره ۶۶ ح

زابلستان ۳۰

راجاؤ ۳۱ ح،
رادویه بحویرگان ۶۲،
رادویه (لقب) ۳۰، ۳۰ ح،
رَرَنَشْتَرَه ررنشیت، رردشت ۶، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۴۰، ۵۰،
۹۶ ح، ۹۸، ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۶،
رَرَنَشْتَرَه (لقب) ۹۶ ح، ۱۸۲،
ررنشتی، دین ۴، دین مردیسنی، ۲۱، ۲۱، ۲۱ ح،
۲۲، ۲۳، ۲۳ ح، ۵۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۱۸ ح، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۵۱،
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲،
ررنشتیان ۲۸، ۲۳، ۲۴، ۲۴، ۷۳، ۷۶، ۹۸،
ررمهر ۱۵۱ ح،
رربح، ررنک ۶۲، ۶۳ ح، ۹۰،
رُروان ۲۲،
رروان داد ۳۶ ح، ۵۳،
رروان دادان ۳۶،
رُروانت ۲۲،
رُروند ۱۶،
رریگران ۳۱،
رران ۶۷، ۶۷ ح، ۷۲،
ررد (شرح اوستا) ۱۵۰،
ررد (= قبله) ۵،
رُردند ۹ ح،
روای ۶۲،
روت ۹۶،
رودیکه ۱۶،
روسوس ۳۳ ح،
ریه ۱۵۳، ۱۵۳ ح،
رهان ۳۳ ح،
ریک، ربج، ربکس، ۳۳، ۳۳ ح،

رین ۶۵، ۶۵ ح

ژرهنی (اقوام) — ۱۸۱

ساقراپ ۱۸۲،
ساخلو (= آستیک) ۶۴ ح، ۹۴،
ساسان ۱۱۹،
سالنامه یونان حدید و روم شرقی ۴۵ ح، ۴۷،
سامانیان ۱۷۶،
ساسکریت ۱۶۲ ح،
سایگاد ۱۶۱،
سیروس ۴۱،
سیادیت ۳۲ ح،
سیاهد، سیهسالار، ۲۵ ح، ۴۳، ۴۴، ۴۴ ح، ۴۵،
۵۶، ۵۶، ۶۱، ۶۴، ۱۲۳ ح، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۰ ح، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۶ ح،
سیاه دادور ۱۰۲،
سیاهسالار ۱۲۶، ۱۲۶ ح،
شیریت ۱۶، ۳۲ ح،
سیدبار ۳۲، ۳۲، ۳۳ ح، ۳۴، ۴۰ ح، ۵۰ ح، ۶۲،
سیه ۲۶ ح،
سپهد ۳۲ ح، ۵۴ ح،
ستاره یرستی ۲۴، ۲۴ ح،
سناره شناس ۲۲، بیر رجوع شود به اخیر مار،
ستاره شناسی ۱۶۵،
ستراسگس ۳۹،
ستوریان ۱۴۲، ۱۴۲ ح،
ستور یزشک ۹۲،
سَدَرَن ۷۳، ۷۳ ح،
سَدَرَه ۷۵،
سرحس ۳۰، ۶۲،
سرخس (سرخیوس) ۱۶۱،
سرگریت، رجوع شود به گریت، حویه،
سروشوزرداری ۱۰۲، ۱۰۸،

سیاوش (داستانی) ۱۰۹، ۱۷۳،
 سیاوش ۵۶۵۵، ح ۱۲۴،
 میبد، سادات، ۵۰، ح،
 سیر شهدای مسیحی ۳۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۵۰،
 سیر قهر شیرین ۶۴،
 سیریکا ۶۳، ح،
 سیسیاد (سیسفاد) ۳۳، ح،
 سیستان ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ح ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۳، ح،
 سیر رجوع شود به سگستان،
 سیستروه (سیسآروه) ۳۳، ح،
 سی لجن، بارند ۱۶۰، ۱۶۰، ح،
 سیون ۸۳،
 سوبیگه ۱۶،
شاپور اول ۲۶، ۳۰، ۳۰، ۵۹، ۷۰، ۱۱۶، ح ۱۳۱،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳،
 ۱۷۹، ح ۱۵۲،
 شاپور دوم ۲۸، ۳۳، ح ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ح،
 ۶۲، ح ۷۱، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ح ۱۰۵، ۱۱۶، ح ۱۱۷،
 ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ح ۱۵۱، ح،
 ۱۷۹، ۱۵۳،
 شاپور سوم ۴۲،
 شاپور نسر بهرام ۵۴، ح،
 شاپور (کوره) — ۳۴،
 شاپور ورار ۶۳، ح ۱۵۲، ح ۱۵۴،
 شادروان نشتر ۷۱،
 شار عرچستان ۳۰، ح ۳۱، ح،
 شاش، چاج، ۳۲،
 شام، سوریا، شامی، ۷۰، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۴،
 شاه ۱۴، ح ۲۸، ۲۹، ح ۳۰، ح ۶۲، ح ۱۸۰،
 شاهان شاه ۲۸، ۲۰، ح ۱۲۰،
 شاهان ۱۴۲،
 شاهرشت ۴۴،
 شاهگانی ۷۰،

سربانی ۶۴، ۵۴، ح،
 سعدین امی وقاص ۹۲،
 سعد، صدق ۳۰، ۳۲، ۶۳،
 سکاف ۱۶۰،
 سکاها، سکان، سگها ۸۵، ۱۹، ۶۳، ح ۹۰،
 سکا شاه ۲۹،
 سکاوی ماورای هیندن ۶۳، ح،
 سگستان، سگستانیان، ۹۰،
 سلوکیان ۸، ۱۳۵، ح،
 سمات نگر تونی ۵۱، ح،
 سموک ۷۸، ح،
 ستردوس دروین، رجوع شود به گوماته،
 سمرقند، سمرقندی ۳۱، ۱۶۴،
 سترک ۸۴،
 ستانوس، سنا، ۱۱، ۱۲، ۱۲، ح،
 سترک ۱۷، ح ۳۳،
 ستر، ستر، ۱۴،
 سند مسکو ۱۷، ح،
 سیکیان، سیکایت ۱۴۲،
 سنی ملوک الارص (تاریخ) — ۱۳۸،
 سواد ۵۴، ح،
 سواران ۹۰، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۵، ۳۳۱، ۴۶، ح،
 سوخرا ۲۳، ح ۳۴، ۳۴، ۱۲۳، ۱۳۰،
 سورستان ۱۰۸، ۱۱۳،
 سورن، سورین ۱۰، ۱۰، ح ۱۲، ۱۳، ح ۱۸، ۱۹،
 ۱۹، ح ۳۲، ۳۲، ح ۳۳، ۳۴، ح ۳۸، ح،
 ۳۹، ۴۰، ح ۴۱، ۴۱، ۴۷، ۵۵، ۶۳، ح،
 سورین یارسک ۳۳، ح،
 سورین (ده) ۳۴،
 سورین (رود) ۳۴،
 سوریه ۷۰،
 سوگند ۱۰۹،
 سیاسند، ۶۹، ۸۷، ح ۱۰۵، ح ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۱، ح،
 ۱۱۳، ح ۱۲۵، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۳، ح،

شاهنامه ۲۳، ۱۹، ۱۹، ۱۲۹ ح
 شاهي قداوول و اناحه مردكي (كتاب -) ۱۲۴ ح
 شاهين و همان رادگان ۶۲
 شايست بي شايست (كتاب -) ۷۸، ۹
 شيكل ۷۲ ح
 ستاين ، شش ، ۴۵ ح ، ۴۷
 ستره ۵
 شجری ۱۶۴ ،
 شراپها ۱۵۹ ،
 سرتش ۱۴ ،
 شروان ۳۱ ،
 شروان شاه ۳۱ ،
 شروين ۳۱ ،
 شسداران ۲۶ ح ،
 شطرنج ، چورنگ ، ۱۰۰ ، ۱۰۰ ح ، ۱۶۵ ،
 شطروي (ارسطا) ۷۰ ،
 شوالها ۱۲۵ ،
 شوراي خويشاو ندان ۱۲ ، سر رجوع شود ، سماوس ،
 شوش ۶ ،
 شهپ ۱۱ ، ۱۱ ح ،
 شهر ۶۶ ، ۶۶ ح ،
 شهرام بيروز ۹۰ ،
 شهر برار ۱۳۰ ، ۱۶۶ ،
 شهرپ ، سر هپ ۱۱ ح ،
 شهر ياي ، شهر يايان ، شهر نانا ۸۷ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۷ ،
 ۶۲ ، ۶۲ ح ، ۶۴ ، ۹۷ ح ، ۱۸۲ ،
 شهر داران ، ستر داران ، ۲۶ ، ۲۶ ح ، ۲۸ - ۲۲ ،
 ۹۰ ، ۱۴۶ ، ۱۴۶ ح ،
 شهر دبير ۵۹ ح ، ۱۰۸ ،
 شهر روري ۱۵۹ ،
 شهرستان ، شارستان ۴۴ ، ۶۶ ، ۱۳۱ ،
 شهرستاني ۴۴ ،
 شهر يگ ۴۴ ، ۶۳ ، ۶۳ ح ، ۶۶ ، ۱۰۱ ، ۱۳۱ ،
 ، ۱۳۲

شهرين ۳۶ ، ۶۳ ح ،
 شير ۳۱ ، ۳۱ ح ،
 شيراز ، شيرازي ، ۴۴ ، ۱۶۴ ،
 شيراميان ۳۰ ، ۳۱ ح ، ۲۲ ،
 شير حقلان ۳۱ ، ۳۱ ح ،
 شيرواني ، بير رجوع شود به شروان ، ۱۶۴ ،
 شيرويه ۱۰۵ ح ، ۱۴۸ ح ،
 شير يديها ۱۵۸ ،
 شير ۹۷ ، ۹۷ ح ، ۹۸ ،
 شيشم ۱۶۱ ،
 شيعيت ، شيعه ۵۰ ح ،
 شيواني ۲۳ ،
صايبان ۲۴ ح ،
 صاحب حرس خاصه ۱۱۲ ح ،
 صريفين ۱۵۰ ،
 صايب يدي ۷۰ ،
 صورتهاي شاهان ساساني (كتاب -) ۱۳۷ - ۱۳۹ ،
 ۱۴۵ ح ،
 سول (لقب) ۳۱ ، ۲۲ ،
طافديس (بخت -) ۱۶۵ ،
 طاق كسري ۱۵۵ ،
 طرستان ، طبري ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۶۲ ، ۱۳۱ ، ۱۵۹ ،
 ۱۶۴ ، ۱۶۴ ، ۱۷۷ ،
 طرسرا شاه ۳۱ ،
 طري (تاريخ -) ۳۲ ح ، ۳۳ ، ۳۳ ح ، ۳۶ ، ۳۸ ،
 ۳۹ ح ، ۴۲ ، ۴۲ ح ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۱ ح ، ۵۲ ، ۵۲ ح ،
 ۵۳ ، ۵۳ ح ، ۵۶ ، ۵۸ ح ، ۵۹ ، ۵۹ ح ، ۶۱ ، ۶۱ ح ، ۶۸ ، ۶۹ ح ،
 ۸۷ ح ، ۸۹ ح ، ۱۱۱ ، ۱۱۱ ح ، ۱۱۶ ح ، ۱۴۲ ح ،
 ۱۴۳ ح ، ۱۴۵ ح ، ۱۴۸ ح ، ۱۴۹ ح ، ۱۵۱ ح ، ۱۵۲ ح ،
 ۱۶۴ ، ۱۷۹ ،
 طري فارسي ۵۹ ح ،
 طحارستان ۱۸۰ ،

فرات ۶۶، ۱۸۰،
 فرار مرا آور خدایا ۳۶،
 فراسه ۱۲۸، ۱۴۰،
 فرخراد ۳۳ ح،
 فرح راد وحشی ۱۳۲،
 فرخشاد (مصوب) ۱۵۰،
 فرح هرمزد ۱۳۰، ۱۳۰ ح،
 فردوس ۲۰، ۱۵۴،
 فردوسی ۲۳، ۲۷ ح، ۳۱ ح، ۵۲ ح، ۵۸ ح، ۸۹ ح،
 ۱۱۳ ح، ۱۱۹، ۱۲۹ ح، ۱۴۵ ح،
 فردات (پشداد) ۵۰،
 فرعاه ۳۰، ۳۲،
 فرمادار ۴۷ ح،
 فرژیون ۸۵،
 فرهاد دوم ۱۹ ح،
 فرهاد چهارم ۳۲ ح،
 فرهاد پنجم ۲۲ ح،
 فرّه الهی، فرّه ایزدی، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۴،
 فرّه کیانی ۱۴۸،
 فلاسفه افلاطونی حدید ۱۷۲، ۱۷۲ ح، ۱۷۳،
 فلاسین و کسنت (سمرامه) — ۸۸،
 فلاویوس فیلستراتوس ۲۰ ح،
 فلوطرخس ۱۰ ح، ۱۸،
 فونیوس ۱۸۱،
 فوستوس، ورنطیائی ۱۶، ۱۷، ۳۳ ح، ۳۵، ۵۴،
 فهرست جغرافیائی شهرهای ایران ۶۱،
 فهلو، فهله، رجوع شود به پهلو،
 فهلوین، رجوع شود به پهلوین،
 فیلان (ولایت آمل و خوارزم) ۳۱،
 فیلان حکمی ۹۱، ۱۶۶،
 فیلاشاه ۳۱،
 قابوس ۱۸۰،
 قادسیه ۹۲، ۹۳، ۱۰۱ ح،

طرخان، طرخون ۳۱،
 طمرین ۳۱،
 طوس ۳۹ ح، ۶۲، ۹۸،
 طهران ۳۲،
 طیسفون، تیسفون ۸۸ ح، ۲۰، ۸۶، ۹۱،
عباسیان، خلفای عباسی، ۸۰ ح، ۱۱۲ ح، ۱۵۵،
 ۱۷۵،
 عبدشوع ۱۰۷،
 عبداللّه بن الحجاج ۸۲ ح،
 عثمانی ۱۴۵ ح،
 عدیث ۱۵۰،
 عراق ۸۳، ۱۲۷،
 عربان، تازیان، ۲۸، ۳۰، ۴۲، ۴۴ ح، ۵۰ ح، ۵۳،
 ۶۷، ۷۸ ح، ۹۲، ۹۶ ح، ۱۰۰ ح، ۱۳۱، ۱۵۱ ح،
 ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴،
 عربستان ۱۱۳، ۱۸۰،
 عطسه، اعاطم، ۴۲، ۴۲ ح، ۱۱۶ ح، ۱۳۱،
 علاقه یونانی مآبی ۲۲، ۲۸، ۱۱۷، ۱۴۱ ح،
 علاج ۱۳۲ ح،
 علی ۱۶۷،
 عمان ۱۸۰،
 عنقر ۱۶۷،
 عوق ۱۶۱،
 عهد اردشیر، اندررهای — ۱۷۷ ح، ۱۷۹ ح،
 عیسوت، عیسویان ۶۱ ح، ۷۳، ۷۸، ۹۸ ح، ۱۰۳،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۲ ح،
 علامی ۲۶ ح،
 هیون، دیدگان (حاسوسان) ۱۱۳ ح، ۱۲۷ ح،
خرچستان، عرح السار، ۳۰، ۳۰ ح، ۳۱ ح،
قاپوستوس، رجوع شود به فوستوس،
 فتوح البلدان ۳۱، ۶۶ ح، ۸۱،

کتاب الاسماء ، نامنامهٔ ایرانی ، رجوع شود به اسما
 ایرانی ،
 کتاب التنبیه ... ، رجوع شود به تنبیه ... ،
 کتاب الهدی ، ۷۴ ،
 کدخدایان ، کدک خودایان (- ملوک طوایف)
 ، ۹۶ ، ۹۷ ،
 کراسوس ، ۱۰ ، ۱۰ ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۳۲ ،
 کزنده ، ۱۶ ، ۱۸۱ ،
 کزرن ، ۸۵ ،
 کز کویه ، ۹۸ ،
 کرمان ، ۲۹ ، ۱۸۰ ،
 کرمان برنگ ، ۶۲ ، ۶۳ ،
 کرمانشاه ، ۲۹ ،
 کریستسن (بروسور) ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۱۵۷ ،
 کسری ، رجوع شود به خسرو ،
 کستروس ، ۴۶ ،
 کیش ، ۳۱ ،
 گشتی ، گشتی ، ۹۸ ،
 کشکر ، کسکر ، ۶۴ ،
 گشم ، ۳۲ ،
 کشور ، کشجور ، همت کشور ، ۱۶۵ ، ۱۶۵ ،
 کلدانیان ، ۶۱ ،
 کلداقت ، ۲۲ ،
 کلیله و دمنه ، ۴۷ ،
 گسار ، ۳۰ ،
 کبارنگ ، ۳۰ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۹ ، ۱۱۳ ، ۵۴ ،
 گشناسن ، ۱۳۲ ،
 کک دژ هوخ ، ۱۶۶ ،
 کواد (قاد) ، ۲۵ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۷۸ ،
 ۷۸ ، ۸۲ ، ۸۷ ، ۸۷ ، ۸۷ ، ۱۱۶ ،
 ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،
 ، ۱۷۹ ،
 گواگسرس ، گواگراس ، کیاگراس ، ۶ ، ۵۰ ،
 کوچاندن اسرا ، ۷۰ ، ۹۴ ،

قارن ، کارن ، کارس ، ۱۰ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۳۲ ،
 ۳۲ ، ۳۲ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۴ ، ۴۱ ، ۵۱ ، ۱۲۳ ،
 قاپون خراج ، ۱۲۵ ، ۱۴۹ ،
 قرآن ، ۱۷۵ ،
 قروین ، ۱۵۹ ،
 قروینی (میرزا محمد خان) ، ۵۷ ،
 قسطنطینیّه ، ۱۶۶ ،
 قَطْر بلی ، ۱۵۹ ،
 قفقار ، ۱۸۰ ،
 قلزیم (بحر -) ، ۷۰ ،
 قم ، ققی ، ۲۴ ، ۱۶۴ ،
 قناری ، ۱۵۹ ،
 قوچان ، ۲۲ ،
 قومس ، کومش ، ۳۲ ،
 قهستان ، ۴۲ ،
 قیصر ، ۸۳ ، ۱۷۱ ،
کابل ، ۳۰ ، ۱۸۰ ،
 کابل شاه ، ۳۰ ،
 کات ، ۴۷ ،
 کاتولیکان ، ۲۳ ،
 کادوشیان ، ۹۰ ،
 کاردار ، ۳۶ ، ۵۶ ،
 کارداران ، ۳۶ ،
 کارنامک اردشیر ، ۲۷ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۶۰ ، ۱۰۰ ،
 ۱۱۹ ، ۱۴۲ ،
 کاروگند ، ۱۳۲ ،
 کاریان ، ۹۷ ،
 کالینتیس محمول ، ۲۳ ،
 کاوس پندشوار شاه ، گویس ، ۷۸ ، ۱۸۰ ،
 کاروسکان ، ۳۵ ،
 کاوه ، ۹۱ ،
 گینه ، ۱۶ ، ۱۸۱ ،
 کتاب ، ۵۹ ،

۱۰۹، ۹۰، ح ۶۳
 گرگریان ۱۸۱، ۹۶
 گرگین ح ۳۳
 گرموگ وریه ۱۰۹
 گریت، سرگریت، ۸۲، ۸۲، ۵۶، ح ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶،
 ۱۴۹
 گشتاسب ۱۲۳، ۶
 گشتیادربیش (حشسادریش) ح ۳۹، ۵۶
 گش یزداد ۳۷، ۳۶
 گشیرداد (گهشیرادس) ح ۶۱
 گلاب ۱۵۹، ۱۵۹ ح
 گل سوسن ۱۴۰
 گلها ۱۶۳-۱۶۴
 گمارده، گماشت (تیولدار) ۷، ۱۰، ۱۹، ۲۲، ح ۱۱۶،
 گند شاپور ۱۵۲
 گنج ۹۲
 گنج نادآورد ۱۶۶، ۱۶۶ ح
 گنک ۱۵۱، ۹۷ ح
 گنج کاو ۱۶۶، ۱۶۶ ح
 گنجور ۹۲، ۸۲
 گند (گند) ۹۱
 گندار (یریا بیرادس — ناحیه قندهار) ح ۶۳
 گندسلار ۹۱
 گندهر ح ۳۴
 گندیجسرو ۳۷
 گندی شاپور ح ۶۱، ۷۰، ۱۰۵
 گدوبی ۱۶
 گوتشمید ۲۲، ۱۲
 گوچر ۱۴
 گودردر ۱۰ ح، ۱۱ ح، ۵۶ ح
 گوری ۱۵۹
 گورگان، گورگانان، حورخان، حورحانان، ۳۰،
 ح ۳۰
 گورگان خداه ۳۰،

کودیکه ۱۶، ۱۸۱
 کوروش ۲۳، ۱۶۹، ۱۷۲
 کوره ۶۶، ۶۶، ۸۵، ۱۰۰
 کوریل ۱۸۱
 کورین کوه ۱۴
 کوشان ۹۰، ۹۰ ح
 کوشان شاه ۳۱
 کوه ۶۲
 کولاکس ح ۳۳، ح ۶۱
 کومش، کومشی ح ۳۲، ۸، ۱۵۹
 کوی ح ۳۳
 گویمه ۹۸
 کوئله سوریا ۱۴
 کی ۳۳، ۶
 کی اشک ح ۲۳
 کیابان، کیان ح ۲۳، ۵۷
 کیجسروی ح ۱۶۰
 کیفادی ح ۱۶۰
 کی کاوس ۲۵
 کیلان (لقب) ۳۰
 کی و سَناسب ۶
 کاس، کاس، گام، ح ۱۶۵
 گانها ۶
 گالیوش، گلیوش، خالموس، حلیوس ح ۸۹
 ح ۱۴۸
 گاهامک ح ۱۲۰، ۴۳، ح ۱۴۵، ۱۴۵
 گل ۱۴
 گلیان ۱۴
 گهسنگ االش ح ۱۰۱، ح ۱۲۲
 گرجی ۱۸۱
 گردیه ۷۸
 گوران ح ۶۳
 گورگان، حرحان، گرگانی، ح ۱۱، ۳۱، ۳۲، ۳۴،

ماوراءالنهر ۳۱ ،
 ماوردی ۴۸ ،
 ماهرو ۱۳۷ ،
 ماهویه ۳۰، ۳۰ ح ،
 متوکیل ۸۰ ح ،
 میثر ، میثرا ، میس ، مهر ، ۲۱، ۲۱ ح ، ۲۲، ۲۲ ح ، ۱۴۱ ،
 محصنه سازی ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷ ،
 مختل التواریخ ۱۳۷، ۶۶ ،
 محت هیلین ۱۱۷ ،
 محتسب ۱۱۲ ح ،
 مداین = تیسویون ، طیسمون ،
 مدرسه طت ۶۱ ح ،
 مدی (ج ح) ۷۲ ح ،
 میراس ۳۳ ح ،
 سرداشاه ۶۲ ،
 مردمان بد ۴۴، ۴۴ ح ،
 مرد و مرد ۹۳ ،
 مرد ۱۶ ح ،
 مردبان ، مردبانان ، ۱۶، ۱۶ ح ، ۲۹ ح ، ۴۴، ۴۴ ،
 ۴۵، ۴۵، ۵۵، ۵۵، ۶۲، ۶۲ ح ، ۶۳، ۶۳ ح ، ۶۴، ۶۴ ، ۸۳ ،
 ۱۰۷ ، ۱۱۳ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱ ح ،
 ۱۵۲ ح ، ۱۵۴ ، ۱۷۲ ، ۱۸۰ ،
 مردبان شهردار ۶۳ ح ،
 مردکوارت (بروسور) ۱۵ ح ، ۱۶ ح ، ۳۲ ح ، ۳۳ ح ،
 ۳۴ ح ، ۶۱ ح ، ۶۵ ح ، ۷۸ ح ، ۹۰ ح ، ۹۸ ،
 مرو ۳۰ ، ۳۰ ح ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۶۲ ، ۶۳ ح ، ۷۰ ،
 مروح الدقهت ۴۵ ح ، ۴۶ ، ۱۶۰ ،
 مرو رود ، مرو رودی ، ۳۰ ، ۱۵۹ ،
 مرو شاهکان ۷۰ ،
 مزدک ۴۴، ۴۴ ح ، ۷۸ ، ۱۰۱ ح ، ۱۲۳ ،
 مردکیان ۴۴، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ح ، ۱۲۴ ، ۱۷۵ ،
 مردکیت ۴۴ ح ، ۱۲۴ ،
 مرده ۱۳۳ ، بیر رجوع شود به اهر مرده ،
 مستر قسمران ۱۵۱ ح ،

کوریان ۱۸۱ ،
 کوماته (بردیه کادب) ۶ ،
 کیسو ۱۴۳ ،
 کیل ۹۰ ،
 کیو ۱۱ ح ،
 کیوسرت ۶۵ ح ،
 لاپور ۱۰۷ ،
 لاتیسی ۵۰ ح ، ۸۸ ح ، ۱۸۱ ،
 لارافازیشری ۱۵۲ ح ،
 لاکلوا ۵۲ ح ،
 لبات الالاب ۱۶۱ ،
 لجمتین ۴۰ ح ،
 لشکریان ۸۴ ، ۹۰-۹۱ ،
 لگریان ۳۱ ،
 لوی چهاردهم ۱۲۸ ،
 لهراسب ۱۲۳ ،
 لبران ۲۱ ،
 لیراشاه ۳۱ ،
 ماه ، ماه ، مادیها ۶، ۷، ۱۹ ح ، ۲۱ ح ، ۳۳ ، ۳۳ ، ۴۹ ،
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۶۳ ح ،
 مادروسان (؟ مادروسان؟) ، مادروسان ، ۱۶۱ ،
 مادکان هراز دادستان ۷۲ ح ،
 مارساوا ۳۶ ،
 مارتزیسه (سیره) ۱۷ ح ،
 ماگنسیب ، ماهگنسیب ، ۳۶ ، ۳۹ ح ، ۵۷ ،
 ماگنسیبان ۳۶ ،
 مان ۵ ،
 مانتد ۹۹ ح ، ۱۰۹ ، ۹۷ ،
 مابویان ۴۹، ۴۴ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۰۳ ، ۱۰۷ ح ،
 مابوئیل ۱۷ ح ، اماوئیل سر دیده شود ،
 مایی ۱۰۱ ح ، ۱۰۵ ،
 ماها نقایا ۸۶ ،

مسجد ماه (ماه) ۲۳ ،

مسمودی ۲۵ ح، ۲۷ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح، ۴۵ ح، ۴۷ ح،
۶۶ ح، ۱۲۰ ح، ۱۳۷ ح، ۱۴۵ ح، ۱۴۶ ح،
۱۴۶ ح، ۱۴۷ ح، ۱۴۷ ح، ۱۶۰ ح،

مسط ۳۱

مسکی ۱۶۴

مسق ۱۳۱

مسیحمان ، مصعبان ، ۹۶ ح، ۳۱ ح

مسیح ۱۶۶، ۵۷، ۲۳ ح

مسیحیت ، مسیحیان ۳۶، ۳۷ ح، ۷۸ ح، ۱۰۷ ح،
(۱۷۴، ۱۵۱)

مسیحیت در ایران (کتاب —) ۱۰۷

مصر ۷۰ ح، ۸۲ ح، ۱۶۶ ح

معجم البلدان ۳۴

مع ۵۰

مع ۹۷، ۹۵ ح، ۱۰۷ ح

مغان ۲۱ ح، ۲۲ ح، ۲۴ ح، ۲۵ ح، ۲۵ ح، ۵۰ ح، ۵۱ ح،
۵۲ ح، ۶۱ ح، ۹۵ ح، ۹۶ ح، ۹۷ ح، ۱۸۲ ح،

مغان هندو ۲۵ ح، ۲۵ ح، ۹۶ ح، ۱۰۸ ح

مغندان ۵۰ ح

مغیت ۵۰

مغرب ۶۲ ح، ۱۸۰ ح

مکران ۱۸۲ ح

مگه ۱۶

مگیت ۵۲

مگوبدان مگوبند ۱۵۳ ح

مگوس ۵۰ ح

مگجر ۱۶ ح

ملوك السیریر ۱۸۰ ح

منگون ۱۶ ح

مساندیرس ۳۳ ح، ۱۸۱ ح

مندرس ماه السماء ۴۲ ح، ۱۰۰ ح، ۱۰۱ ح، ۱۰۲ ح

موجهری ۶۰ ح، ۶۱ ح، ۱۶۶ ح

موش چقر (موجهر) ۵۰ ح، ۵۱ ح

موبد ۲۵ ح، ۵۰ ح، ۵۲ ح، ۵۳ ح، ۹۷ ح، ۱۰۰ ح

۱۱۸، ۱۱۸، ۱۱۸

موبدان ۵۰ ح، ۵۱ ح، ۶۷ ح، ۷۷ ح، ۹۶ ح،
۱۰۱ ح، ۱۰۷ ح، ۱۰۷ ح، ۱۱۰ ح، ۱۱۹ ح، ۱۶۹ ح

۱۸۲ ح

موبدان موبده ۲۵ ح، ۲۶ ح، ۳۶ ح، ۴۴ ح، ۴۵ ح، ۴۶ ح،
۴۷ ح، ۵۱ ح، ۵۱ ح، ۵۲ ح، ۵۳ ح، ۵۶ ح، ۵۹ ح

۹۶ ح، ۱۰۷ ح، ۱۰۸ ح، ۱۱۰ ح، ۱۱۸ ح، ۱۲۰ ح

۱۲۰ ح، ۱۲۱ ح، ۱۲۲ ح، ۱۲۲ ح، ۱۲۴ ح، ۱۲۴ ح

۱۴۱ ح، ۱۴۲ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۳ ح، ۱۷۸ ح، ۱۷۹ ح، ۱۸۲ ح

مؤدب اسواران، مؤدب الاساوره ۶۰ ح، ۶۵ ح، ۸۹ ح، نیز
رجوع شود به همدردیداسیوارگان ،

مؤدب مغان ۹۶ ح، رجوع شود به مغان همدردید،

موریکوس ۱۲۱ ح، ۱۵۱ ح

موسویت ۱۰۳ ح

موسی خورنی ۱۳ ح، ۱۴ ح، ۳۲ ح، ۱۰۵ ح

موسیقی ۴۴ ح، ۴۵ ح، ۴۹ ح، ۴۷ ح، ۴۸ ح، ۵۴ ح، ۵۵ ح،
۱۵۹-۱۶۲ ح، ۱۶۶ ح، ۱۷۲ ح

موصل ۱۳۱ ح

موع ند ، موگبند ، ۱۸۲ ح، ۵۰ ح

مور ۱۳۷ ح

مهادرکشسب ۱۴۲ ح

مهران ، مغان = ودرگان ،

مهر آکاوبد ۵۱ ح

مهران ۳۲ ح، ۳۳ ح، ۳۳ ح، ۳۴ ح، ۳۴ ح، ۳۶ ح، ۳۹ ح، ۴۰ ح،
۶۳ ح

مهران (رود) ۳۴ ح

مهران کشسب ، مهران کشسب ، ۳۷ ح، ۷۳ ح، ۷۸ ح،
۱۲۹ ح، ۱۵۰ ح، ۱۷۴ ح

مهریرستی ۲۲ ح

مهرداد ۱۰ ح، ۳۳ ح، ۱۳۵ ح

مهردار ۵۹ ح

مهرشاپور ۳۸ ح

مهرگان ۸۵ ح، ۸۵ ح، ۱۰۹ ح، ۱۴۸ ح

مهر مبرویه ۵۵ ح

مهررسی ۳۳ ح، ۳۴ ح، ۳۶ ح، ۳۹ ح، ۴۶ ح، ۴۷ ح، ۵۰ ح

۱۱۸۰۵۷، ح ۶، ۵۳

مهر برسیان ۳۶

مهر وراز ۵۱

مهشت ۱۵۱

می تند ۱۴۲

میتند ۵۵

میر میر و آس ۵۵

میشان ، میسان ۶۴

میش سار ، میش سر ، ۹۴

میکنده (عند الحسن) ۴۷ ح

میلا ۳۳ ح

میوگ خرد ۶۹

نافه ۵

نامه تسر ۲۴ ح ، ۲۵ ح ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۲۹ ح ، ۳۰ ح ، ۴۵ ح

۵۱۷ ح ، ۸۹ ح ، ۹۷ ح ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ح ، ۱۱۳ ح

۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ح ، ۱۲۷ - ۱۸۰

نظی ۸۳

نخدار ۱۸۱

نحرز ۱۳

نحرز نهیون ۱۴ ، ۱۴ ح ، ۱۸۱

نحور ۱۸۱

نحور ۱۸۱

نحورگان ۱۸۱

نحورگانیس ۱۸۱

نحورگان ۱۸۱ ، ۶۲

نحور وگان ۱۸۱

نند ۱۶۴

نرد ، ویرت شیر ۱۰۰ ، ۱۰۰ ح ، ۱۶۵

نرینه نرد مهر ۷۸

نرسی ۳۳ ح ، ۶۳ ح ، ۱۵۲ ح

نر شچی ۲۳

نرین ۱۳ ح

نرادگان ، نجا ، اهل البوتات ، اصلرادگان ۴۲

۸۴ ، ۸۷ ، ۱۱۶ ح ، ۱۳۷ ، ۱۴۳ ، ۱۴۳ ح ، ۱۷۳

نر رجوع شود ، و سپهران و غیره

نسا ۳۰

نشاهی رسمی ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۱ ح ، ۱۴۴ ح

نصاری ، نصرا بیان ، ۸۳ ، ۱۰۷

نصرین سیار ۸۲ ح

نصیبین ۳۷ ، ۶۴ ، ۱۵۰ ح

نظام الملك ۱۰۹ ، ۱۱۳ ح ، ۱۲۵ ، ۱۵۳

نظامی ۱۶۰ ح

نظامی عروسی ۵۷

نقاشی ۱۳۷ - ۱۳۹ ، ۱۶۵

نقش رستم ۲۶ ، ۶ ح ، ۱۱۹

نلدیکه (بر و سور) ۲۷ ، ۳ ح ، ۳۴ ح ، ۶۲ ، ۶۶ ح ، ۸۲ ح

۸۴ ح ، ۱۰۲ ح

نسٹر ۳۷

نواها و دستاها ۱۶۰ - ۱۶۱

نورور ۸۵ ، ۸۵ ح ، ۱۰۹ ، ۱۴۸

نورور نامه ختیم ۴۹ ح ، ۱۵۹ ح

نواوند ۴۳ ، ۴۳ ، ۴۲

نهایة الارب ۱۵ ح ، ۲۹ ، ۵۲ ح ، ۵۳ ح ، ۵۴ ح ، ۵۹ ح

۶۳ ح ، ۶۹ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۵۱ ح ، ۱۵۲ ح

نهیستون ۱۴

نهدارس ۱۸۱

نیدون ۳۱ ، « نین » نیر دنده شود

نیشاپور ۳۰ ، ۳۴ ، ۶۲ ، ۹۸

نیکلا ۲۳

نیکه ۱۴۴ ، ۱۴۴ ح

نیمرود (حموب) ۶۱ ح ، ۶۲

واج ۱۲۲ ، ۱۲۲ ح

واج رود ، واز رودی ۱۵۹ ، ۱۵۹ ح

واسپهر ، واسپهرگان ، ۴۱ ، نیر رجوع شود

واسپهران و غیره

واستریوشان ۲۵

واستریوشا سالار ۲۶ ، ۳۹ ح ، ۴۰ ح ، ۴۶ ، ۵۶ ، ۵۶ ح

۸۲، ۸۱، ۶۹، ۶۰ ح

واستر یوشند ۲۵ ح ۵۶، ۴۴، ۲۶

واستر یوشیون ۲۴

واسط ۶۴

والریابوس ۱۴۱، ۷۰

ورتخشنها ۶۲ ح ۶۳

وجوه ۴۲ ح ۱۱۸

ویچی ۱۸

وختنگ ۴۰ ح

وژدر ۶۴

ورار ، رار ، کرار (قوح) ۸۱، ۱۳۴، ۱۴۱

ورار (لق) ۳۰

ورد ۱۶۳ ح

وردان ، وردانه ۳۱

وردانشاه ۳۱

ورژتیرنش ۱۵۲ ح

ورسای ۱۲۸

ورسشائسرتسنگ ۱۰۹

وررا ۵۹ ، رجوع و ویران ، ویرند

وررگان ، وررگان ، مهان ، ۲۶، ۴۲-۴۶، ۶۶

۸۴، ۸۶ ح ۱۱۶ ح ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۶

۱۷۹، ۱۷۴

وررگ فرمادار ، برجمندار ، ۳۶، ۴۳، ۴۴ ح

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۶ ح ۶۰ ح ۸۱، ۱۲۰

وررکمهر ، برجمهر بیر رجوع شود ، ۴۷

وررگفهره [بیر] ۴۷ ح

وریر ۶۰ ح ۹۶

وریرند ۵۹

وریران ۴۵ ح ۵۹

ورس ۳۵، ۵

ورسند ، وسندان ۹، ۷ ح ۹، ۱۰ ح ۱۳ ح ۲۷

۳۵، ۳۶

وسنر ، وسور ۲۶ ح ۲۷

وسنرکان ، وسورکان ۲۶ ح

ورسیسان ۲۶ ح

ورسیهران ، ورسپهران ۲۶ ح ۲۶، ۳۲-۳۲، ۴۲ ح ۴۲

۸۲، ۶۴، ۱۱۶، ۱۱۶ ح ۱۳۱، ۱۳۷ ح ۱۴۶

۱۵۷

ورسپهر ، وسور ۲۶ ح ۲۷

ورسپهران هترکار ۲۶ ح ۳۹، ۸۲

ورسپهرکان ، واسپهرکان ، ۲۶ ح ۲۷، ۴۱

۱۰۰ ح

وست ۷۲ ح

وستخت (« ورس دختان » درویس ورامین بز

دیده شود) ۲۷ ح

وست ۹۱

وستاسپ ۵۰، ۶

وقابع نگاران شاهی ۶۰

ولایت ۵

ولنخش ۱۲ ح

ولنخش (ولگس) ، لاش ، ۱۸۰

ولر سسک (واعارشاك) ۱۲، ۱۲ ح ۱۴، ۱۵، ۱۶

ولرهورن ۸۲ ح

ولریدیک (ولیر) ۱۸۲

ولهان ۱۴۶ ح

ولهرارانشاه ۳۱

ولهریر ۶۲ ح ۶۵، ۱۵۱، ۱۵۱ ح

ولر شایور ۴۶ ح

ولرکرت ۶۵ ح

ولرس ۲۱

ولرس ورامین ۱۰۹، ۱۶۴ ح

ولرشایور ۳۲ ح

ولرس ۶۵ ح

ولر توشایور ۱۵۲ ح

ولرپالیان (مطالعه) ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۸۰

ولرختشان ۲۵

ولرمامدشیان ۷، ۸، ۹، ۱۹، ۲۰، ۲۰ ح ۲۱، ۲۱ ح ۲۱

۲۲، ۲۳، ۲۳ ح ۴۰، ۴۶ ح ۵۰، ۶۳، ۶۳ ح ۶۴

هفت خاندان بزرك ۹-۱۱-۳۲-۳۵-۳۷-۳۸-۴۰
 ح ۵۳، ۱۱۶، ۱۰۷
 هفتن ۵۹ ح، ۶۴، ۱۰۲، ۱۸۱
 هفتستون ۴۶ ح،
 هفكائيم يلس ۸،
 هفليسيم ۲۲، بيز رجوع شود نه هلاقه يوناني مآبي،
 همدان ۴۱، ۴۲، ۵۹ ح،
 همركار ۲۶،
 همتكدين ۵۱، ۵۲ ح، ۱۰۲، ۱۸۲،
 همتزر ۴۲، ۱۴۲ ح،
 هند ۷۰،
 هندر ۱۷۷،
 هندزر ۲۶،
 هندزر ناسيوارگان ۶۰، ۶۵، ۸۹، ۱۴۲ ح، ۱۵۰،
 هندوان ۱۶۲ ح،
 هندوني، هندی، ۲۳، ۱۵۹، ۱۶۴،
 هوي ۳۳ ح،
 هويرخس ۱۸۱،
 هويخسد ۲۵ ح، ۲۶، ۴۳، ۵۶،
 هوتسا ۴۴ ح،
 هوسيارم سك ۱۰۱ ح،
 هوم ۹۸، ۱۰۹،
 هويخسره ۶، ۴۹،
 هويي ۲۴،
 هياطله، رجوع شود نه هياطلان،
 هيت ۱۵۰،
 هير ۱۶،
 هيرنده، هيرندان، هيرانده، ۲۵، ۵۲، ۵۳ ح،
 ح ۵۳، ۶۷، ۹۶، ۹۶، ۹۶ ح، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۲،
 ۱۲۸، ۱۳۱،
 هيرندان هيرنده ۲۴ ح، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۵ ح، ۴۶،
 ح ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۳ ح، ۵۶، ۹۶، ۱۷۷،
 هيركاييا ۱۱ ح،
 هيوان (= هويها) رجوع شود نه هيوان،

۷۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۲، ۱۱۳ ح، ۱۱۷، ۱۱۷،
 ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۴، ۱۶۹،
 هديابليه ۲۰، ۲۹، ۱۰۷، ۱۸۱،
 هرات، هراتي ۳۱، ۶۲، ۶۳ ح، ۱۵۹،
 هراكليوس ۱۵۴، ۱۶۳،
 هرسفله (يرفسور) ۴۱،
 هرخوتش، بيز رجوع شود به رخت، ۶۳ ح،
 هرديس ۷، ۶،
 هرديانوس ۲۰ ح،
 هرگند ۳۸،
 هرمنجان ۵۹،
 هرمرد اول ۲۹،
 هرمرد سوم ۲۹،
 هرمرد چهارم ۶۸، ۱۱۱، ۱۱۱ ح، ۱۲۸، ۱۳۴،
 ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۹،
 هرمزد دخت ۱۴۶ ح،
 هرموگيس ۸۹،
 هرپوه ۶۳ ح، ۱۵۹،
 هرود ۷۰،
 هرارنده، هراريت ۴۶،
 هرارنده ۴۷،
 هراوت ۱۵۱،
 هراومرد ۱۵۱، ۱۵۱ ح،
 هرازوي ۷۸،
 هرزيب دزن اريانس ۴۶، ۴۵ ح،
 هرزديس ۱۵۱ ح،
 هرزوخت ۱۵۱ ح،
 هروارش ۴۲ ح، ۱۰۰ ح،
 هستتوس ۱۸۱،
 هستينيس ۱۸۱،
 هستيوس ۱۸۱،
 هستينيس ۱۸۱،
 هسرو ۶،
 هشام بن عبدالملك بن مروان ۱۳۸،

ياقوت ٤٧، ٣٤

يعطيا بوس ٥٥

يرتوع ٤٠ ح

يردان ١٣٣، ١٣٣ ح

يردگرد اول (سرگرد) ٣٨، ٣٩، ٤٢، ٤٧ ح

٥٤، ٥٩ ح ٦١، ٦١، ٦١، ٦١، ٦١، ٦١ ح ٥١، ٥١، ٥٢ ح

يردگرد دو ٦٤، ٦٤، ٦٤، ٦٨، ٦٨، ٦٨ ح ١١١، ١١١، ١١١ ح ١٢١، ١٢١ ح

١٢٦

يردگرد سوم ٣٠ ح ٣٠، ٣٠، ٣٠، ٣٠، ٣٠ ح ١٣٩-١٣٨، ١٣٩-١٣٨ ح

يردگرد هتر دويران ٥٩ ح ٤٦ ح

يردگشسپ ٦٢

يردين ١٣٢، ٥٧ ح

يعقوبي، اليعقوبي ٢٤ ح ٤٣، ٤٤، ٤٤، ٤٤ ح ٤٥ ح

٤٧، ٣٤ ح ٦٦، ٦٦ ح ١٥٣ ح

يبيشه، رجوع شود به اليشاؤس

يانگ حدائتي (وحدت سلطنت) ٨، سر رجوع ٦٥ شده

ابوك خودايي

بن ٦٣ ح، ٦٥، ٩٠، ٩٠، ١٠١ ح، ١٨٠ ح

يوحنا مگوني ٤٠ ح

يوستي ٢٧ ح، ٣٣، ٣٤ ح، ٤٠ ح

يوستيوس ١٠ ح، ١١، ١٢ ح، ١٩ ح

يوستييانوس ١٣٣، ٥٥

يوشع ستيليتس ٥٥، ٥٩ ح، ٦٢ ح

يوليا بوس ٨٩

يوليا بوس (داستان —) ١٨١

يونان ٧، ٢٢، ٢٣، ٢٣ ح، ٧٠، ١١٢ ح

يوناني، يونانيان ٢٣، ٢٣ ح، ٨٨، ٨٩ ح، ١٤٠ ح

١٤٠ ح، ١٥١ ح، ١٥٦ ح، ١٦١ ح، ١٧٢ ح، ١٨١ ح

يوهايس كروستسمنس ١٣٥

يويابوس ٥٥

يهود ١٣ ح

- Arioviste ۱۸۱
 Arzanene ۱۸۱
 Barbare ۱۲۲ ح
 Byzantinisch-neugriechische Jahrbucher ۴۷
 Cabinet des Médailles ۱۶۸
 Chevaliers ۴۲ ح
 Chionitæ ۹۰ ح
 Clibanarii ۸۸ ح
 Comisene ۳۲ ح
 Communisme ۱۲۳
 Corduene ۱۸۱
 Cosséens ۶۲ ح
 Cusenis ۹۰ ح
 danhu * ح
 danhupati ۶ ح
 Danske Studier ۱۶۱ ح
 drapeau ۹۱ ح
 durbar ۱۴۰ ح
 Êrân Alterthumsk ۷۲ ح
 Ermanarik ۱۸۱
 Eusenis ۹۰ ح
 Fleur-de-lis ۱۴۰ ح
 fiction ۱۷۷ ح
 Géant des Géants ۱۸۲
 Gédrosie ۶۳ ح، ۱۸۲
 Gelani ۹۰ ح
 Gogarene ۱۸۱
 gothique ۱۱۷
 Ingilene ۱۸۱
 Karaka ۱۴۰ ح
 Kârên ۳۴ ح
 Karkara ۹۸ ح
 Kavi ۶ ح
 Kavi Vishtâspa ۶ ح
 marche ۱۶ ح
 margrave ۱۶ ح
 ministre ۹۶ ح
 mirmillon ۸۹ ح
 Mithrâna ۲۴ ح
 Moxoene ۱۸۱
 Nikê ۱۴۴ ح
 nmâna *
 Noeldeke ۲ ح
 notitia dignitatum ۲۷ ح
 Otene ۱۸۱
 Patishkhu ۱۸۱
 Persia ۱۲ ح
 Pitiakhshu ۱۸۱
 populorum ordo ۱۲ ح
 probulorum ordo ۱۲ ح
 Roi Soleil ۱۲۸
 satrap ۱۱
 sauce ۱۰۶ ح
 Sérica ۶۳ ح
 Sophene ۱۸۱
 Spâdapati ۲۴ ح
 Sûrên ۲۴ ح
 taumâ * ح
 Vertæ ۹۰، ۹۰ ح
 Yonge ۱۷۱ ح
 Zabdicene ۱۸۱
 zantu * ح

سال ۱۳۱۴ در مطبعه مجلس طبع رسيد
 مصحح طبع کتاب - مهدي آگاتاني

نشریات کمیسیون معارف
ترجمه دوره تاریخ عمومی عالم

۱۴ ریال	تاریخ ملل شرق و یونان
« ۱۶/۵	تاریخ رُم
« ۲۰	تاریخ قرون وسطی
« ۲۰	تاریخ قرون جدید
	تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه
« ۳۰	و امپراطوری ناپلئون
« ۲۵	تاریخ قرن نوزدهم (معاصر)
« ۲۵	تاریخ قرن نوزدهم (معاصر)
	در دو جلد
	قسمت اول
	قسمت دوم

۵ ریال	بارنامه نادرشاه
« ۹	حکیم خان
« ۵	بیاننامه فیناغورس در ایران
« ۵	تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام
« ۲	ک دور از زندگانی داروش